

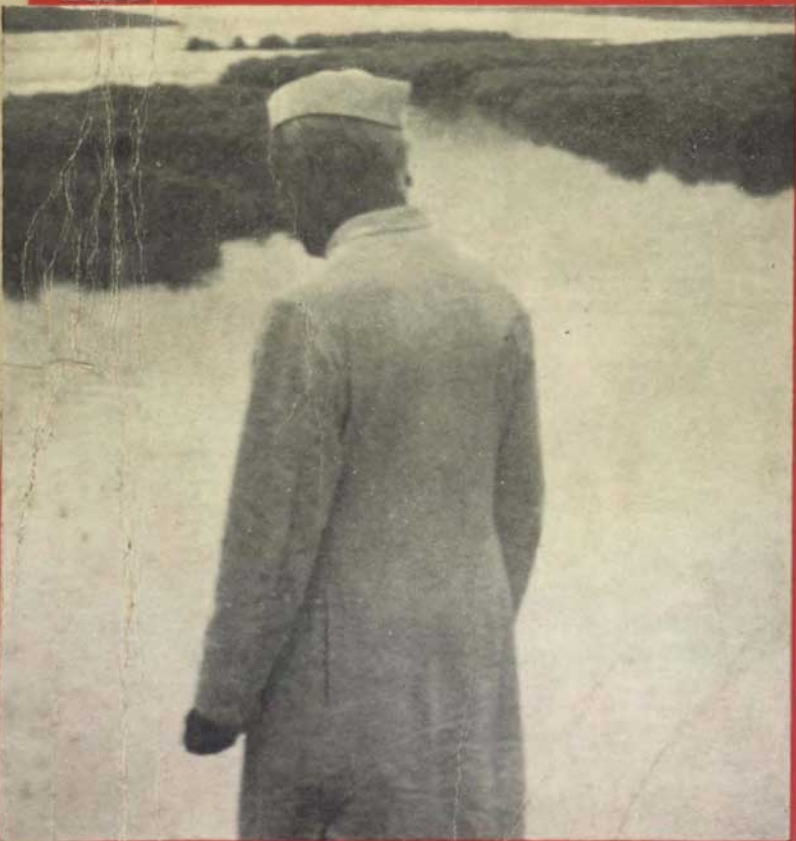
جوابر لعل نهر

نامه‌های پدری بدخترش

ترجمه محمود تفضلی



کتابهای پرستو



این نامه‌ها در تابستان سال ۱۹۲۸
بدخترم « ایندیرا » نوشته شده است .
آنوقت اودرییلاق « مسوری » در ارتفاعات
هیه‌الیا بسر میبرد و من در روی جلگه‌های
کم ارتفاع پائین بودم . مجموعه آنها
نامه‌های خصوصی و شخصی بود که برای
یک دختر کوچک ده ساله فرستاده شده بود .
اما دوستانی که نظر و راهنمایی آنها
برای من بسیار پر ارزش است در آن
نامه‌ها فوایدی دیدند و پیشنهاد کردند که
آنها را به‌عده وسیع‌تر و بیشتری عرضه
دارم .

نمی‌دانم آیا پسران و دختران دیگر
هم آنها را خواهند پسندید یا نه؟ امیدوارم
کسانی که این نامه‌ها را می‌خوانند بتدریج
بیندیشند که این دنیای ما مثل خانواده
بزرگی از ملت‌هاست . همچنین هر چند یقین
ندارم اما امیدوارم آنها بتوانند در موقع
خواندن این نامه‌ها قسمتی از لذتی را که
من در موقع نوشتن آنها داشته‌ام بدست
آورند .

ج. ل. ن.

۳۵ ریال



جواهر لعل نهرو و دخترش
این عکس مخصوص نشر در ترجمه فارسی ارسال شده است

جوہر لعل نبرو

نامہ ہا کی پداری بدتمرش

ترجمہ

محمود تقصّلی



چاپ اول ۱۳۳۶

چاپ دوم ۱۳۳۶

چاپ سوم ۱۳۴۱

چاپ چهارم ۱۳۴۶

چاپ پنجم
کتابهای پرستو

چاپ این کتاب در اسفند ماه ۱۳۴۶ در چاپخانه صنایع چاپ به پایان رسید
حق چاپ محفوظ است

چند کلمه از مترجم

استقبال گرمی که از کتاب «زندگی من» اثر معروف جواهر لعل نهرو به عمل آمد مرا برانگیخت که به ترجمه آثار دیگر این مرد بزرگ نیز بپردازم و مخصوصاً کتاب «نگاهی به تاریخ جهان» را که از آثار بسیار نفیس و مشهور است به فارسی در آورم. این کتاب مجموعه نامه‌هاییست که نهرو در طول مدتی در حدود دو سال و نیم از زندانهای مختلف خود برای دخترش نوشته است و در آنها یک دوره تاریخ جهان، باشکل تازه و خاصی بیان گشته است.

اما خود آنها دنباله نامه‌های دیگریست که قبلاً برای دخترش نوشته بود و همین نامه‌هاست که در این مجموعه بنام «نامه‌های پدری به دخترش» جمع آوری و منتشر شده است.

از آنجا که این نامه‌ها از یک سو مقدمه‌ئی برای کتاب بزرگ «نگاهی به تاریخ جهان» می‌باشد و از سوی دیگر مستقلاً شامل اطلاعاتی است که برای کودکان و نوجوانان و مردم عادی مفید است چنین به نظر آمد که باید آنها را زودتر منتشر ساخت.

ترجمه نامه‌ها یک بار در روزنامه «روزانه» بامشاد» از نخستین شماره آن که در سال جاری انتشار یافت به چاپ رسید و مورد استقبال فراوان قرار گرفت. و اینک چاپ دوم آن به صورت کتابی مستقل در دسترس علاقمندان قرار می‌گیرد.

همانطور که از مقدمه‌های کتاب برمی‌آید جواهر لعل نهرو این نامه‌ها را در اصل فقط برای استفاده دخترش که از او دور بود و در بیلاق برمی‌برد نوشت و بعداً مجموعه آنها به صورت کتاب جداگانه درآمد.

ترجمه کنونی از روی نسخه‌ئی که در سال ۱۹۵۲ از طرف «مطبوعات دانشگاه اکسفورد» در هند چاپ شده و متعلق به کتابخانه هند در تهران می‌باشد ترجمه شده است .

استقبال عمومی از این کتاب بقدری بوده است که در ظرف ۲۲ سال از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۲ (که نسخه فوق‌الذکر چاپ شده) چاپ آن ۳۳ بار تجدید شده است یعنی گاهی اوقات در یک سال دو یا سه چاپ از آن انتشار یافته است. مسلم است که از سال ۱۹۵۲ به بعد نیز چاپهای دیگری از آن منتشر شده که متأسفانه به دست من نرسیده است و از آنها بی‌اطلاع هستم .

قابل تذکر است که ترجمه کتاب با اطلاع و موافقت خود آقای جواهر لعل نهرو صورت گرفته است و این اجازه ایشان موجب مباحثات و افتخار من می‌باشد .

همچنین خانم ایندیرا گاندی دختر آقای جواهر لعل نهرو که این نامه‌ها در اصل برای ایشان نوشته شده مقدمه‌ئی مخصوص ترجمه فارسی کتاب نوشته‌اند و همراه با دو عکس برای من ارسال داشته‌اند. از این لطف ایشان که با وجود گرفتاری‌های فراوان در خواست مرا پذیرفتند بسیار سپاسگزارم .

از جناب آقای طیب‌جی سفیر کبیر محترم هند در تهران و آقای قدوائی وابسته فرهنگی و مطبوعاتی هند نیز سپاسگزارم که در تهیه مقدمه کتاب کمک مؤثری کردند . عکس‌هایی که ضمیمه کتاب شده از منابع مختلف جمع‌آوری کرده‌ام و بر کتاب افزودم .

امیدم اینست که این کتاب مورد استفاده نوجوانان و هموطنان گرامی قرار گیرد و در ضمن به تقویت روابط دوستانه دو ملت ایران و هند نیز کمک دهد .

محمود تفضلی

تهران شهر یور ۱۳۳۶

۹	مقدمه مخصوص ترجمه فارسی
۱۳	مقدمه چاپ اول کتاب
۱۵	مقدمه چاپ دوم کتاب

نامه‌ها :

۱۹	۱- کتاب طبیعت
۲۷	۲- چگونه تاریخ آغاز زمین نوشته شده است
۳۵	۳- بوجود آمدن زمین
۴۵	۴- نخستین موجودات زنده
۶۱	۵- حیوانات پیدا می‌شوند
۶۹	۶- پیداشدن انسان
۷۹	۷- انسانهای ابتدائی
۹۱	۸- چگونه نژادهای مختلف تشکیل شده
۱۰۹	۹- نژادها و زبانهای انسان
۱۱۹	۱۰- خویشاوندی زبانها
۱۲۷	۱۱- تمدن چیست ؟
۱۳۳	۱۲- تشکیل قبیله‌ها
۱۴۷	۱۳- چگونه مذهب آغاز گشت و کارها تقسیم شد

۱۵۵	۱۴- تفییراتی که بر اثر کشاورزی پیش آمد
۱۶۱	۱۵- پاتریارک چگونه پیدا شد ؟
۱۶۷	۱۶- چگونه قدرت پاتریارک توسعه یافت
۱۷۳	۱۷- چگونه پاتریارک پادشاه شد
۱۸۱	۱۸- تمدنهای ابتدائی
۱۸۹	۱۹- شهرهای بزرگ دنیای قدیم
۱۹۷	۲۰- مصر و کرت .
۲۰۵	۲۱- چین و هند
۲۱۱	۲۲- سفرهای دریائی و داد و ستد
۲۲۵	۲۳- زبان ، خط ، اعداد
۲۳۳	۲۴- طبقات مختلف مردم
۲۳۹	۲۵- پادشاهان و معابد و کاهنان
۲۵۱	۲۶- نگاهی به عقب
۲۵۷	۲۷- فوسیلها و خرابهها
۲۶۵	۲۸- آمدن آریائیها به هند
۲۷۱	۲۹- آریائیها در هند به چه شباهت داشتند ؟
۲۷۹	۳۰- «رامانا» و «مهاباراتا»

این مقدمه را خانم ایندیرا گاندی مخصوص
ترجمه فارسی کتاب نوشته‌اند

دهلی نو

۱۹۵۷ - اوت ۳۰

بامسرت فراوان اطلاع یافتم که

آقای محمود تفضلی « نامه‌های پدری بدخترش » را بفارسی
ترجمه کرده است .

هنگامیکه این نامه‌ها نوشته میشد در نظر نبود که
منتشر شوند . این نامه‌ها پاسخی بود به پرسشهای یکدختر
خردسال و کنجکاو . نظر این بود که میان او با کسی که در
طی سالیان دراز تقریباً همیشه بخاطر آزادی و وطنش در
زندان بسر میبرد همراهی نزدیکتر و پیوند استوارتری

بوجود آید .

این نامدها در يك فرصت کوتاه و محدود در فاصلهٔ دودورهٔ زندان نوشته شده است . آنگاه دوران کشمکشها و هیجانات و مشکلات فراوان بود ، این نامدها بمن کمک میدادند که نظر وسیع تری پیدا کنم زیرا افکار مرا در جهات مختلف و زمینه های گوناگون هدایت میکردند و در من علاقهٔ خاصی برمی انگیزتند که نه فقط بسوی تاریخ و باستان شناسی بلکه بسوی سایر جنبه های زندگی نیز معطوف میگشت .

این واقعیت که پدرم با وجود تمام اشتغالات و گرفتاری ها ایش فرصت می یافت ذهن مرا که تازه برآه می افتاد نیز راهنمایی کند موجب شادمانی فراوان من می شد و بمن نیرو می بخشید تا تنهایی و جدائی و دوری از او را که در وضع زندگی آنگاه ما گریز ناپذیر بود تحمل کنم .

امیدوارم کودکان ایران بتوانند در قسمتی از آن شادمانی و مسرتی که من داشتم سهیم گردند و از این راه اندک اندک وطن مرا بشناسند و تفاهمی نسبت به آن پیدا کنند .

ایندیرا گاندی



ایندیرا نهر و در سنین کودکی و حدود زمانی که این نامه ها
برایش نوشته شده است .
این عکس مخصوص نشر در ترجمه فارسی ارسال شده است



يك عكس قدیمی، ایندیرای خرد سال و مادرش



ایندیرا و پدرش

مقدمه چاپ اول کتاب

این نامه‌ها در تابستان سال ۱۹۲۸ بدخترم « ایندیرا » نوشته شده است . در آنوقت اودر ییلاق « مسوری » در ارتفاعات هیمالایا بسر میبرد ومن در روی جلگه های کم ارتفاع پائین بودم . مجموعه آنها نامه های خصوصی و شخصی بود که برای يك دختر كوچك ده ساله فرستاده شده بود . اما دوستانی که نظرو راهنمایی آنها برای من بسیار پر ارزش است در آن نامه ها فوایدی دیدند و پیشنهاد کردند که آنها را به عده وسیع تر و بیشتری عرضه دارم .

نمی دانم آیا پسران و دختران دیگر هم آنها را خواهند پسندید یا نه ؟ امیدوارم کسانی که این نامه ها را می خوانند

بتدریج بیندیشند که این دنیای ما مثل خانواده بزرگی از ملت‌هاست. همچنین هر چند یقین ندارم اما امیدوارم آنها بتوانند در موقع خواندن این نامه‌ها قسمتی از لذتی را که من در موقع نوشتن آنها داشته‌ام بدست آورند.

نامه‌ها بشکلی ناکهانی قطع می‌شوند زیرا آن تابستان دراز بی‌پایان رسیده بود و «ایندیرا» هم میبایست از کوهستان باز گردد. در تابستان سال بعد (۱۹۲۹) برای او ییلاق مسوری یا یک آسایشگاه کوهستانی وجود نداشت.

سه نامه آخری هم مربوط به دوران خاصی هستند و شاید در این کتاب جای مناسبی ندارند. اما این سه نامه را نیز بر کتاب افزوده‌ام زیرا تصور نمی‌کنم فرصتی بدست آورم که آنها را دنبال کنم.

متوجه هستم که چون نامه‌ها را بانگلیسی نوشته‌ام دایره انتشار آنها محدود خواهد بود. طبعاً گناه این امر کاملاً متوجه خود من است. فقط با ترجمه کردن آنها ممکن است که این نقص جبران شود.

الله‌آباد - نوامبر ۱۹۲۹

ج. ن.

مقدمه چاپ دوم کتاب

پیش از آنکه این نامه‌ها را به عددای وسیعتر و بیشتر از آنچه در اصل مورد نظر بود عرضه دارم مدت‌ها در باره آنها تردید داشتم و دو دل بودم اما استقبال مهرآمیزی که از طرف مطبوعات و مخصوصاً از طرف مردم بعمل آمد بمن جرأت بخشید و تردید و ترس مرا دور ساخت. چاپ اول آنها مدت‌هاست که نایاب شده و حتی خود

نویسنده «نامه‌ها» هم يك نسخه از آنرا ندارد. بدینجهت چاپ دومی از آن فراهم شده است. چند اشتباه كوچك كه در چاپ اول بود در این چاپ اصلاح شده است اما از جهات دیگر در آن هیچ تغییری راه نیافته است.

استقبالی كه از این كتاب كوچك بعمل آمد بمن جرأت بخشید كه در فكر اضافه كردن نامه‌های دیگری بر آنها باشم اما من خود را به يك معشوقه حسود بخشیدم كه خدمت به او هیچ فرصت و مجالی برای پرداختن بكارهای دیگر باقی نمی‌گذارد^۱

سال گذشته وقتی كه در زندان «ننی» محبوس بودم فكر دنبال كردن نامه‌ها بنظرم آمد. در آنجا دیگر فرصت و مجال كم نبود. اما نامه‌های زندان زیاد نیستند.^۲ در زندان كتاب كافی برای مراجعه وجود ندارد. بعلاوه ذهن من چنان از ساخته شدن تاریخ، به آنصورت كه هر روز درهند

۱- منظور از این «معشوقه حسود» فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی است

كه تمام وقت نهرو را بخود مشغول میداشت و او را بزندان هم كشاند.

۲- یکی از این نامه‌ها در كتاب «نگاهی به تاریخ جهان» نقل شده

و نخستین نامه آن كتاب است.

ساخته میشد، پر بود که دیگر در فکر گذشته‌های مرده و از دست رفته نبودم.

وقتی که از زندان بیرون آمدم پس از چند هفته معدود دوباره به آنجا باز گشتم و باز ماهها در زندان ماندم. معیناً در اول ژانویهٔ امسال در زندان خود تصمیم گرفتم که نامه‌ها را ادامه بدهم. در این راه پیشرفت‌هایی هم کردم اما بزودی در ۲۶ ژانویه بطور ناگهانی و غیرمنتظره آزاد شدم و بلافاصله رنجهای خانوادگی^۱ و کرداب امور اجتماعی و عمومی مرا در خود گرفتند و باین سو و آن سو کشاندند و دیگر نتوانستم نوشتن نامه‌ها را دنبال کنم. اکنون باز در انتظار آسایش و آرامش مجدد سلول زندان هستم که بتوانم این کار را ادامه دهم.

در این ضمن ایندیرا بزرگ می‌شود و ممکن است دیگر من نتوانم با معلومات و اطلاعات روز افزون او همراهی کنم.

الله‌آباد - اکتبر ۱۹۳۱

جواهر لعل نهرو

۱- اشاره به مرگ پدر نهرو و مشکلات دیگر زندگی اوست.

کتاب طبیعت

وقتی که با هم هستیم اغلب در باره چیزهای مختلف از من سؤالاتی می‌کنی و من هم می‌کوشم به آنها پاسخی بگویم. اکنون که تو در «مسوری» هستی و من در «الله‌آباد» دیگر نمی‌توانیم با هم چنین گفتگوهای داشته باشیم از این جهت می‌خواهم گاه بگاه در باره داستان زمین خودمان و تقسیمات متعدد آن که

کشور های بزرگ و کوچک می باشد مطالب مختصری
برایت بنویسم .

تا کنون چیزهایی در باره تاریخ انگلستان و تاریخ
هند خوانده ای اما انگلستان فقط يك جزیره کوچک
بیش نیست و هند نیز هر چند که سرزمین پهناور و بزرگ است
فقط قسمت کوچکی از سطح زمین می باشد . اگر بخواهیم
چیزی در باره این دنیای خودمان بدانیم نباید تنها به
کشور کوچکی که ممکنست در آنجا دنیا آمده باشیم
بیندیشیم بلکه باید به تمام کشورها و تمام مردمی که در
روی زمین هستند فکر کنیم .

افسوس می خورم که در این نامه های مختصر خود نمی توانم
جز مطالب بسیار مختصری برایت بگویم اما امیدوارم که
همین مختصر هم مورد علاقات واقع گردد و سبب شود که
به تمام دنیا فکر کنی و مردم دیگری را که در آن هستند
همچون برادران و خواهران خودمان بدانی .

وقتی که بزرگتر شدی در باره داستان زمین و
مردم آن در کتابهای بزرگ ، مطالب بسیاری خواهی خواند
و خواهی دید که این سرگذشت از هر داستان یا هر قصه

دیگر که بتوانی بخوانی جالبتر و شیرین تر است .

البته می دانی که زمین ما خیلی خیلی کهنسال و پیر است . میلیونها سال عمر دارد . روزگار خیلی خیلی درازی در آن هیچ آدهیزادی زندگی نمی کرد ، نه مردی و نه زنی . پیش از آنکه انسان در روی زمین پیدا شود حیوان ها و جانوران در آن زندگی می کردند و پیش از پیدا شدن حیوانها روزگارهای درازی گذشت که هیچ موجود جاننداری در روی زمین نبود .

خیلی دشوار است که تصور کنیم این زمین ما که امروز تا این اندازه از انواع حیوانها و انسانها پر است روزگاری بدون تمام اینها بوده است و هیچ موجود جان-داری در آن پیدا نمی شده است . اما دانشمندان و کسانی که مدتها در باره این موضوع ها مطالعه و فکر کرده اند بما می گویند که روزگارهای دراز زمین خیلی گرم و سوزان بود بطوریکه هیچ موجود جاننداری نمی توانست در روی آن زندگی کند .

اگر ما کتاب های آنها را بخوانیم و سنگ ها و

فوسیل^۱ها را (که باقیمانده حیوانات قدیمی هستند) مطالعه کنیم خودمان هم می‌توانیم ببینیم و بفهمیم که در حقیقت باید همینطورها که می‌گویند باشد .

تو تاریخ را در کتاب‌ها می‌خوانی . اما در روزگار قدیم که هنوز انسان وجود نداشت مسلماً هیچ کتابی هم نمی‌توانست نوشته شده باشد . لابد می‌گوئی پس چطور می‌توانیم بفهمیم که در آن زمان‌ها چه اتفاقاتی روی داده است ؟

بدیهیست که ما نمی‌توانیم بنشینیم و در باره این چیزها فکر کنیم و همه چیز را با تصور خود بسازیم . البته تصور کردن خیلی جالب و شیرین است زیرا ما با تصورات خود می‌توانیم افسانه‌های پریان را هم بسازیم . اما این قبیل افسانه‌ها به حقیقت احتیاجی ندارند زیرا بر اساس هیچ‌یک از واقعیاتی که دیده‌ایم و می‌بینیم تکیه

۱- برای کلمه فوسیل که به معنی بقایای سنگ شده گیاهها و حیوانات قدیمی است لغت «سنگواره» را وضع کرده اند . اما از آنجا که این کلمه در بسیاری از زبانها به همین صورت بکار می‌رود در ترجمه فارسی هم عیناً بکار برده شد .

ندارند و فقط محصول خیال و تصورمان هستند در صورتی که آنچه راجع بداستان و سرگذشت زمین می‌دانیم و می‌گوئیم فقط محصول خیال و تصور نیست .

در واقع هر چند که ما هیچ کتاب و نوشته‌ئی از آن روزگارهای قدیمی نداریم اما خوشبختانه به‌ضی چیزها داریم که مثلاً يك کتاب برای ما مطالب بسیار زیادی نقل می‌کنند. ما صخره‌ها و سنگها و کوهستانها و دریاها و ستاره‌ها و رود-خانه‌ها و بیابانها و فوسیل‌های باقیمانده از حیوانات قدیمی را داریم

اینها و چیزهای دیگری مثل اینها کتابهای مادر باره داستان روزگارهای قدیم زمین هستند .

تنها راه واقعی برای فهمیدن داستان زمین فقط این نیست که در این باره در کتابهای مردم دیگر مطالبی بخوانیم بلکه راه بهتر آن اینست که بخود کتاب طبیعت رجوع کنیم. امیدوارم تو نیز بزودی بیاموزی که چگونه می‌توان این داستان را از روی سنگها و کوهها خواند .

نصیر کن کہ چقدر این کار جذاب و شیرین است .
 هر قطعه سنگ که می بینی در کنار راه یا در دامنه يك كوه افتاده
 است می تواند يك صفحه كوچك از طبیعت باشد و می تواند
 برای چیزی بگوید البته بشرط آنکه خواندن آنرا بلد
 باشی .

برای اینکه بتوانی هر زبانی را بخوانی چه هندی چه
 اردو چه انگلیسی (و چه فارسی) محتاج آن هستی که الفبای
 آنرا بیاموزی بهمین قرار پیش از آنکه داستان طبیعت را در
 کتابهای آن یعنی در سنگها و صخرهها بخوانی باید الفبای
 آنرا یادگیری. چه بسا که همین حالا هم تا اندازه ای می دانی
 که چگونه می توان این کتاب را خواند .

اگر يك سنگ كوچك گرد و صاف و صیقلی را بینی
 آیا چیزی برای نخواهد گفت ؟ آیا از خودت نمی پرسی که
 این سنگ چگونه چنین صاف و صیقلی و گرد و بدون گوشه
 و بدون لبه های تیز شده است ؟ اگر يك سنگ بزرگ را بشکنی
 و چند تکه کنی ، هر تکه آن ناصاف است و برای خود گوشه .

های متعدد و لبه‌های تیز دارد .

این سنگهای نوک تیز و ناصاف به آن سنگ صاف و صیقلی هیچ شباهتی ندارند پس چگونه آن سنگ صاف بآن شکل گرد و هموار و صیقلی درآمده است ! اگر چشم‌هایت خوب به بیند و گوش‌هایت خوب بشنود این سنگ هم داستان خود را برایت خواهد گفت .

این سنگ بتومی گوید که يك روز کاری، روز کاری خیلی پیش از این‌ها ، قسمتی از يك تخته سنگ بزرگ بوده است ، درست مثل يك تکه سنگ که از يك تخته سنگ بشکنیم . یا يك تکه سنگ ناصاف بوده است که گوشه‌ها و لبه‌های تیز فراوان داشته است . بعد بارانها باریده است و کم کم جریان آب آنرا به دره‌ای که درپای کوه بوده کشانده است و جریانهای کوچک آب‌های کوه یواش یواش آنرا بیش و پیش‌تر رانده است تا به يك رودخانه کوچک رسانده است . رودخانه کوچک هم آنرا همراه خود بيك رودخانه بزرگتر آورده است . در تمام این مدت آن تکه

سنگ در ته رودخانه می‌غلطیده و در اثر این غلطیدن یواش یواش گوشدهایش از میان رفته‌است و به يك سنگ صاف و گرد و صیقلی مبدل شده‌است و باین ترتیب آن سنگ ناصاف و گوشه‌دار بصورت سنگ گرد و صافی که می‌بینی درآمده است . عاقبت هم در يك جایی این سنگ از رودخانه بیرون افتاده است و تو آنرا پیدا کرده‌ای . اگر رودخانه آنرا همچنان با خود برده بود این سنگ باز هم کوچکتر میشد تا اینکه عاقبت بصورت يك سنگریزه و ماسه در می‌آمد و در کناره های دریا به برادران خود می‌پیوست و جزء شنه‌ای زیبای ساحل دریا می‌شد که بچه‌ها با آن بازی می‌کنند و با آنها برای خود قصر می‌سازند .

وقتی که يك تکه سنگ کوچک می‌تواند اینهمه مطلب برایت بگوید آیا از تمام تخته سنگها و صخره‌ها و کوه‌ها و این همه چیزهای دیگر که دور و بر خودمان می‌بینیم چه چیزها میتوان آموخت ؟

چگونه تاریخ آغاز زمین نوشته شده است

درنامه دیروزم برایت نوشتم که ما باید آغاز سرگذشت زمین را از روی کتاب طبیعت بیاموزیم. این کتاب شامل تمام چیزهایی می‌شود که در اطراف خود می‌بینی. صخره‌ها، کوه‌ها، دره‌ها، رودها، دریاها و آتش فشان‌ها همه قسمت‌های مختلف این کتاب هستند. این کتاب همیشه در برابر ما گشوده است. اما در میان

ما عده کسانی که بآن توجه می کنند یا می کوشند آنرا
بخوانند خیلی کم و ناچیز است !
اگر ما یاد بگیریم که چگونه می توان این کتابرا
خواند و فهمید . چه داستان ها و چه سرگذشت های شیرینی که
برایمان نقل خواهد کرد . داستان هایی که می توانیم در
صفحات سنگی این کتاب بخوانیم از داستان پریان هم زیباتر
و جذاب تر خواهد بود .

همچنین از روی این کتابست که می توانیم درباره آن
روزگارهای بسیار قدیم که حتی هیچ آدمیزاد یا حیوانی هم
در روی زمین مازندگی نمی کرد مطالبی بیاموزیم .
وقتی که ما مطالعه این کتاب را دنبال کنیم خواهیم
دید که پس از مدتهای دراز نخستین حیوانات پیدا شده اند
و بعد بدنال آنها حیوانات بیشتر و بیشتری بوجود آمده اند
و بعد از آنها آدمیزاد یعنی نخستین مردان و زنان پیدا شده اند
مردان و زنانی که با آنچه اکنون می بینیم بسیار متفاوت
بوده اند . آنها وحشی بودند و با حیوانات فرق زیادی نداشتند
اما تدریجاً و کم کم برای خود تجربه هایی آموختند و فکر
کردن پرداختند . نیروی فکر ، آدمیزاد را از حیوانات

ممتاز ساخت . همین نیرو آن‌ها را از قویترین و بزرگترین حیوانات وحشی هم نیرومندتر ساخت.

امروز می بینی که يك آدم كوچك روی سريك فيل بزرگ می نشیند و او را ادا دار می سازد که هر چه دلش می خواهد برایش انجام دهد .

فیل خیلی بزرگ و قوی است ، خیلی قوی تر از «فیلبان» کوچکی که روی گردنش می نشیند . با وجود این «فیلبان» می تواند فکر کند و چون بهتر از فیل فکر می کند اربابو آقای فیل شده است و فیل خدمتکار او می گردد .

باین قرار بتدریج که فکر انسان بیشتر رشد می کند باهوش تر و روشن بین تر و عاقل تر می شود . چیزهای فراوانی کشف میکند . می فهمد که چگونه آتش روشن کند، چگونه زمین را بکارد و برای خودش در آن غذا برویاند ؟ چگونه برای لباس خود پارچه بیافد و برای سکونت خود منزل بسازد ؟ جماعاتی از آن مردان و زنان قدیمی عادت کردند که با هم زندگی کنند و باین ترتیب نخستین شهرها بوجود آمد . پیش از آنکه شهرها ساخته شود مردم در یکجا ساکن نبودند و معمولا از يك جا بجای دیگر منتقل می شدند .

احتمال دارد که در آن موقع مردم در يك نوع چادر زندگی می کردند و صورت چادر نشین ها را داشتند. در آن وقت انسان هنوز نمی دانست که چگونه می تواند غذای خودش را از زمین بدست آورد. به این جهت در آن زمان نه برنج وجود داشت و نه گندم که از آنان نان درست کنند. در آن زمان ها حتی سبزیها و بسیاری از چیزهایی که امروز می خوریم وجود نداشت و ناشناس بود. شاید فقط بعضی میوه های وحشی طبیعی وجود داشت که انسان آن روزی آن ها را می خورد. مسلماً بیشتر مردم از گوشت حیواناتی که شکار می کردند و می کشتند می خوردند و با آن زندگی می کردند.

وقتی که شهرها رشد پیدا کرد مردم هنرهای زیبا را هم آموختند. همچنین نوشتن را نیز یاد گرفتند. اما تا مدت های زیاد هنوز کاغذ وجود نداشت که بر روی آن بنویسند. مردم آن زمان بر روی پوست درخت «بهوجپاترا» می نوشتند.

تصور می کنم این درخت را به انگلیسی «بیرچ» میگویند. همچنین برگ درخت های نخل را برای نوشتن بکار می بردند.

بعدها کاغذ پیدا شد و نوشتن خیلی آسان تر گشت .
اما هنوز هم تامدتها ماشین های چاپ نبود و نمی شد مثل امروز
کتابها را در هزاران نسخه چاپ و منتشر کرد .

در آنوقت کتابها را بادت و با کمال دقت می نوشتند
باین جهت مسلماً کتابهای زیاد وجود نداشت . نمیشد به
يك کتابفروشی رفت و مثل امروز يك جلد کتاب خرید .
هر کس کتابی می خواست باید کسی را پیدا میکرد که از روی
آن کتاب يك نسخه دیگر برایش بنویسد و این کار هم وقت
زیاد می گرفت اما در عوض مردم در آنزمان خط خوشی
داشتند و خیلی قشنگ می نوشتند . امروز در کتابخانه های
خودمان کتابهای فراوانی داریم که با خطهای بسیار خوش
وزیبا و بادت نوشته شده اند . مخصوصاً در هند ما کتابهایی
بزبانهای «سانسکریتی» و «فارسی» و «اردو» داریم که باین
ترتیب نوشته شده اند . اغلب کسیکه نسخه کتاب جدید را
مینوشت در اطراف صفحات آن نقوش گل و بوته های زیبایی
هم میکشید و تزئیناتی درست میکرد .

با رشد و توسعه شهرها ، کم کم کشورها و ملت ها

تشکیل شدند . مردمی که در يك کشور زندگی میکردند و بهم نزدیک تر بودند طبعاً بایکدیگر بیشتر آشنای شدند و تصور میکردند از مردمان دیگری که در کشورهای دیگر زندگی میکنند بهتر هستند و در کمال حماقت با دیگران می جنگیدند . آنها نمی فهمیدند و حتی امروز هم بسیاری از مردم نمی فهمند که جنگیدن مردم باهم و کشتن یکدیگر احمقانه ترین کاریست که انسان می تواند بکند. این کار برای هیچکس فایده ای ندارد .

برای آموختن سرگذشت شهرها و کشورها در آن روز کاران باستانی گاهی اوقات کتابهای قدیمی و کهنه ای بدست می آوریم . اما این کتابها زیاد نیستند . در مقابل چیزهای دیگری هستند که بما کمک می دهند . مثلاً بعضی از پادشاهان و امپراطوران باستانی گزارش سلطنت و حکومت خودشان را بر لوحها و ستونهای سنگی مینوشتند . کتابها مدت درازی باقی نمی مانند . کاغذهای آنها می پوسد یا موش خوردگی پیدا میکند . اما سنگها روزگار خیلی طولانی تری دوام میکنند . شاید ستون سنگی «آشوکا»^۱ را در ارگ

۱- آشوکا از پادشاهان بزرگ و باستانی هنداست که دو تاریخ

هند، تقریباً مقام داربوش بزرگ را در تاریخ ایران دارد .

شهرالله آباد بخاطر داشته باشی . بر روی این ستون سنگی يك اعلامیه از طرف « آشوکا » كنده شده است . او یکی از پادشاهان بزرگ هند بود و صدها سال پیش سلطنت داشت . اگر به موزه شهر « لکنهؤ » بروی کتیبه‌ها و لوح‌های سنگی فراوانی خواهی دید که بر روی آنها کلماتی كنده و نوشته شده است .

در موقع مطالعه تاریخ باستانی و قدیمی کشورهای مختلف مطالبی در باره چیزهای بزرگی که در چین و مصر بوجود آمده بود خواهیم آموخت . این چیزها خیلی پیش ، در روزگارهای قدیم و در دورانی که کشورهای اروپا هنوز از قبیله‌های وحشی پر بود وجود داشت .

همچنین مطالبی در باره روزهای عظمت هند و دورانی که منظومه‌های « رامایانا » و « مهابراتا » نوشته شدند و هند کشوری بزرگ و نیرومند بود خواهیم آموخت .

امروز کشورها بسیار فقیر است و مردمی خارجی بر آن

۱- « رامایانا » و « مهابراتا » دو منظومه قدیمی و باستانی هند است که در هند، مثل « شاهنامه » در ایران می باشد. در آخر همین کتاب مطالب بیشتری در باره آنها هست .

حکومت میکنند . ماحتی در کشور خودمان آزاد نیستیم و نمیتوانیم آنچه می خواهیم بکنیم . اما همیشه وضع چنین نبوده است و شاید اگر ما جداً بکوشیم بتوانیم کشور خودمان را دوباره آزاد سازیم و بتوانیم سرنوشت مردم فقیر آنرا بهتر کنیم و هند را نیز مانند بعضی کشورهای امروز اروپا بصورتی در آوریم که برای زندگی مطبوع باشد^۱ .

در نامه بعدی سرگذشت جذاب و شیرین زمین را از آغاز آن برایت شروع خواهم کرد .

۱- خوانندگان گرامی توجه دارند که این مطالب سال‌ها پیش نوشته شده است که انگلیسیان برهند مسلط بودند و حکومت داشتند .

بوجود آمدن زمین

می‌دانی که کره زمین بدور خورشید می‌چرخد و کره ماه هم بدور زمین حرکت میکند. همچنین شاید میدانی کرات دیگری هم هستند که مثل زمین ما بدور خورشید می‌چرخند. تمام این کرات که زمین ما هم جزئی از آنهاست «سیاره‌های» خورشید نامیده می‌شوند. زیرا در سیر و حرکت هستند و بدور خورشید می‌چرخند.

«ماه» که بدور زمین می‌چرخد يك «وابسته زمین» نام دارد زیرا وجودش به زمین وابسته است. سیاره‌های دیگر هم مانند زمین ما برای خود يك یا چند «ماه» دارند. خورشید و سیاره‌هایش باضافه وابسته‌هایشان که «ماه‌ها» باشند مجموعاً يك خانوادهٔ خوشبخت را تشکیل می‌دهند و همگی باهم «منظومهٔ خورشیدی» نام دارند.

آنها را از آن جهت بنام خورشید و «خورشیدی» می‌نامند که متعلق به خورشید هستند و در واقع خورشید پدر تمام آنهاست و این سیاره‌ها و ماه‌ها که منظومهٔ خورشیدی نامیده می‌شوند همه از خورشید بوجود آمده‌اند.

هنگام شب وقتی که با آسمان نگاه می‌کنی هزاران ستارهٔ كوچك و بزرگ در آن می‌بینی. از میان تمام آن‌ها فقط چند تائی «سیاره» هستند در واقع اینها را نمی‌توان «ستاره» نامید و ستاره نیستند زیرا از خودشان روشنی و نور ندارند.

آیا می‌دانی فرق يك «سیاره» با يك «ستاره» چیست؟

آیا می‌توانی آنها را از یکدیگر تشخیص بدهی؟

«سیاره‌ها» مثل زمین مادر مقایسه با ستاره‌ها در حقیقت

بسیار كوچك هستند. اما در آسمان نسبت به ستاره‌های دیگر

بزرگتر بنظر می‌رسند. دلیل این وضع آنست که سیاره‌ها از
از ستاره‌ها بما نزدیکتر هستند. همانطور که ماه که در واقع
يك بچه بسیار کوچولو در خانواده منظومه شمسی است بنظر
ما خیلی بزرگ جلوه میکند زیرا از ستاره‌ها و سیاره‌های
دیگر بما خیلی نزدیکتر است.

راه درست تشخیص ستاره‌ها از سیاره‌ها اینست که
وقتی بآنها نگاه میکنی به بینی آیا چشمک میزنند یا نه؟
ستاره‌ها همیشه چشمک می‌زنند اما سیاره‌ها چشمک نمی‌زنند
و نورشان آرام است. زیرا سیاره‌ها خودشان روشنایی ندارند
و فقط باین جهت روشن هستند که از خورشید ما روشنی می-
گیرند و مثل آینه نور خورشید را منعکس می‌سازند. نوری
که ما از این سیاره‌ها و از ماه می‌بینیم در واقع انعکاس نور
خورشید است که بر آنها می‌تابد. در صورتی که ستاره‌های
واقعی هر کدام مثل خورشید ما هستند و خودشان نور و روشنایی
دارند. این نور و روشنی هم از آنجهت است که همه آنها
مثل کرانی آتشین مشتعل و سوزان هستند.

خورشید ما هم در حقیقت ستاره‌ایست از نوع ستاره‌های
دیگری که در آسمان می‌بینیم و شبها بما چشمک می‌زنند.

منتها چون از ستاره‌های دیگر بمانندیکتر است ، بنظرمان
بزرگتر می‌آید و ما آنرا بشکل يك سینی بزرگ یا يك توپ
بزرگ آتشی می‌بینیم .

باینقرار زمین ما از خانوادهٔ خورشید یعنی منظومهٔ
خورشیدی است و مثل یکی از سیاره‌های دیگر می‌باشد که از
خودشان نور و روشنی ندارند .

ما فکر میکنیم که زمین خیلی بزرگ است . درحقیقت
هم زمین نسبت بخود ما که موجودات خیلی کوچکی هستیم
بسیار بزرگ است بطوری که اگر ما با يك قطار تندرو راه
آهن یا با يك کشتی بزرگ و سریع سفر کنیم هفته‌ها و ماه
ها طول می‌کشد تا از يك قسمت زمین به يك قسمت دیگر
آن برویم^۱ اما باوجود آنکه زمین بنظر ما این قدر بزرگ
است درحقیقت مثل یکی از ذرات خاك و غبار می‌باشد که
وقتی نور خورشید از داخل پنجره بيك اطاق تاريك می‌تابد
در روشنائی دیده می‌شوند .

خورشید که زمین را روشن می‌کند میلیونها کیلومتر
از زمین مابعد است و ستاره‌های دیگر خیلی بیشتر از ما

۱ - درموقی که این نامه نوشته شده است مسافرت با هواپیما
باندازهٔ امروز رواج نیافته بود .

دورند .

ستاره شناسان یعنی کسانی که در باره ستاره‌ها مطالعه میکنند بمانند که در روزگارهای خیلی خیلی قدیمی زمین ما و تمام سیارات دیگر جزء خورشید بوده‌اند .
خورشید در آن موقع هم همان طور که حالا هست توده ای از مواد سوزان و مشتعل و فوق العاده گرم بوده است .

گاه بگاه قطعه‌های کوچکی از خورشید جدا شده و در فضا پرتاب گشته است . این قطعات دیگر نمی توانستند به پدر خودشان که خورشید بود به پیوندند و بچسبند و لسی انکار که آنها را با يك طناب نا پیدا به خورشید بسته باشند همه به آن پیوند دارند و بدور خورشید میچرخند .

این ستاره‌ها را يك نیروی عظیم که «نیروی جاذبه» نام دارد در فاصله معینی نسبت به خورشید نگاه داشته است و همین نیروست که من آنرا برایت بصورت يك طناب نا پیدا وصف کردم . این نیرو هر چیز کوچکتر را بسوی چیز بزرگتر جذب میکند و در زمین ما هم همه چیز را بسوی زمین می کشاند . در اثر همین نیروست که اشیاء وزن پیدا

می کنند و بروی زمین می افتند . چون زمین بزرگترین چیز است که نزدیک ماست همه چیز را بسوی خود جذب می کند و میکشاند .

باینقرار زمین ماهم مثل سیارات دیگر درابتدا جزء خورشید بوده است و يك زمانی از خورشید جدا شده و در فضا پرتاب گشته است و در فاصله معینی از خورشید قرار گرفته و بدور آن می چرخد و در عین حال بدور خودش هم می چرخد .

وقتی که زمین از خورشید جدا شد بصورت خورشید بود . یعنی مثل يك توپ آتشین و سوزان بود که گاز های مختلف و هوای سوزانی آنرا احاطه کرده بود . اما چون زمین خیلی کوچک بود در اثر حرکت در فضا پس از مدت های طولانی کم کم سرد شد .

خورشید هم بتدریج و کم کم سرد می شود و حرارتش را از دست می دهد . منتها چون خورشید نسبت بزمین خیلی خیلی بزرگتر است ، میلیون ها سال طول میکشد تا مقداری از حرارتش را از دست بدهد و میلیون ها سال طول خواهد

کشید تا خورشید هم مثل زمین سرد بشود. ولی زمین که کره بسیار کوچکی است و مثل ذره‌ای در فضا می‌باشد در مدت خیلی کمتری که البته برای ما هزاران هزار سال می‌شود سرد شد.

بدیهی است وقتی که زمین خیلی گرم و داغ و سوزان بود هیچ چیزی نمی‌توانست در روی آن وجود داشته باشد و زندگی کند. در آن زمان نه انسان بود نه حیوان، نه درخت و نه گیاه. همه چیز در روی زمین شعله ور و سوزان و مذاب بود.

پس از مدت‌های دراز در همان وقت که زمین هنوز کاملاً سرد نشده بود همانطور که سابقاً قسمتی از خورشید جدا شده و بصورت زمین در آمده بود، که بدور خورشید می‌گردد، يك قطعه هم از زمین جدا شد که بصورت يك کره جدا گانه در آمد که بدور زمین می‌گردد و آن قطعه جدا شده همین «ماه» است که در آسمان می‌بینیم.

بعضی از دانشمندان که در این موضوع ها مطالعه و تحقیق کرده‌اند فکر می‌کنند که ماه از آن ناحیه زمین

بریده و جدا شده که حفرة وسیع و پهناور آن امروز بصورت اقیانوس آرام میان آمریکا و آسیا قرار دارد .

در هر حال بطوریکه گفتیم زمین در طول هزاران سال کم کم گرمای شدید خود را از دست میداد و بتدریج سرد می شد . این کار روزگاران بسیار درازی طول کشیده است . کم کم سطح زمین خیلی سردتر شد . اما درون آن باز هم گرم و و داغ باقی مانده است .

حتی همین حالا اگر چاه بسیار عمیقی حفر کنیم یا به اعماق معدن های زغال سنگ که در دل زمین کنده شده اند فرو برویم هر چه پائین و پائین تر برویم گرما و حرارت بیشتر خواهد شد . احتمال دارد که اگر بتوانیم به اندازه کافی به اعماق زمین فرو برویم خواهیم دید که قلب زمین ما سرخ و کداخته ، سوزان و مذاب است .

ماه نیز که از زمین جدا شده بود و در ابتدا گرم و سوزان بود کم کم سرد می شد . منتها چون ماه از زمین هم خیلی کوچکتر است خیلی زود تر از زمین سرد شده است . و اکنون بشکل مطبوعی سرد بنظر می رسد .

آیا اینطور نیست؟

حتی بعضی از شاعران و بعضی از مردم آنرا «ماه سرد» می نامند . شاید هم اکنون تمامی سطح ماه از یخچال‌های دائمی و دشتهای یخ پوشیده است.^۱

وقتی که زمین سرد شد ، تمام بخارانی که در هوای اطراف آن جمع بود بصورت آب مایع در آمد و احتمال دارد که مدت‌ها بشکل بارانهای شدید و دائمی بروی زمین می باریده است .

ظاهراً آب همین بارانهای عظیم ، گودیاها و حفره‌هایی را که در روی سطح چین خورده زمین بوجود آمده بود ، پر کرده است و به این شکل ، اقیانوس‌های بزرگ و دریاها و بعضی از دریاچه‌های بزرگ بوجود آمده اند که آب آنها هم تامت‌ها خیلی گرم و داغ بوده است .

وقتی که زمین باز هم سردتر شد و آب اقیانوس‌ها هم

۱- با پیشرفتی که علوم پیدا میکنند امید زیاد هست که پس از چندین سال دیگر انسان بتواند بکره ماه برود و اسرار آنرا هم کشف کند چه بسا کودگانی که امروز این سطور را میخوانند خودشان بتوانند بکره ماه بروند .

کم کم سردتر گشت دیگر ممکن می شد که موجودات
زنده درروی زمین - چه درروی سطح زمین و چه در آب دریاها
و اقیانوسها بوجود آیند و زندگی کنند و به این شکل کم کم
زندگی درروی زمین آغاز گشت .

در باره آغاز حیات و زندگی در روی زمین در نامه
آیندهام صحبت خواهم کرد .



نخستین موجودات زنده

در نامهٔ سابق دیدیم که زمین
روز کاران درازی گرمتر از آن بود که موجودات زنده بتوانند
در آن زندگی کنند و حیات در آن وجود داشته باشد .
طبعاً این سؤال پیش می‌آید که پس چه وقت زندگی در
روی زمین آغاز گشت و آیا نخستین موجودات زنده چه چیز-
هائی بودند ؟

این سؤال بسیار جالب توجه و جذاب است اما پاسخ دادن بآن هم خیلی دشوار می باشد .

خوبست اول ببینیم که اصولاً زندگی چیست و چه چیزهایی زنده هستند .

ممکن است بگوئیم که انسانها و حیوانهایی که در اطراف ما هستند و حرکت می کنند موجودات زنده هستند اما درخت ها ، بوته ها ، گل ها و گیاهها چطور؟ بیقین آنها هم موجودات زنده ای می باشند زیرا آنها هم رشد میکنند ، آب می آشامند ، غذا می خورند ، نفس می کشند و می میرند . شاید فرق اصلی و اساسی میان یک درخت و یک حیوان فقط از آن جهت باشد که درخت از جای حرکت نمی کند و جابجا نمی شود درحالیکه حیوانات حرکت می کنند و جای خود را تغییر می دهند .

اگر یادت باشد یکروز درباغ نباتات لندن^۱ چند

۱- درسال ۱۹۲۶ یعنی دو سال پیش از نوشتن این نامه ها نهرو با همسر و دخترش که در آنوقت هشتساله بود باروفا رفت و مدتی پیش از یکسال در آنجا ماند . بمضی از مطالبی که در این نامه ها دیده می شود با اشاره بمشاهدات و خاطرات آن سفر نوشته شده است .

گیاه نشانت دادم که به آنها گیاه شکارچی میگویند . آن گیاهها وقتی مگسی روی برکشان می نشیند خود را جمع میکنند و مگس را می گیرند و می خورند ولی اینها در ظاهر گیاه هستند نه حیوان . در مقابل بعضی حیوان ها هم هستند که مانند گیاه ها هرگز از جای خود حرکت نمی کنند مانند اسفنج ها و مرجان هائی که در اعماق دریاها زندگی دارند و جزو حیوانات حساب می شوند .

در واقع بعضی موجودات هستند که بزحمت می توان گفت آیا حیوان هستند یا گیاه .

بعدها موقعی که « گیاه شناسی » یعنی علمی که با نباتات و گیاه ها سروکار دارد و « حیوان شناسی » یعنی علم شناختن حیوانات و جانوران را بیاموزی این قبیل موجودات شکفت انگیز را هم خواهی شناخت که نه کاملا حیوان هستند و نه گیاه .

بعضی ها می گویند که حتی سنگها و جمادات هم يك نوع زندگی دارند و يك نوع درد ورنج را احساس می کنند اما باور کردن این حرف خیلی آسان نیست .

شاید بخاطر داشته باشی که وقتی در شهر «ژنو» (در کشور سویس) بودیم یکروز آقای بدیدن ما آمد که اسمش «سرجا گادیش بوس» بود .

آن آقا با آزمایشهای خود نشان داده است که گیاهها زندگی پهناور و بزرگی درخود دارند و همان آقا یکی از کسانیست که فکرمی کند حتی سنگها و جمادات هم برای خود یکنوع زندگی دارند .

بدینقرار می بینی که جواب این سؤال خیلی آسان نیست که آیا چه چیزی زنده است و چه چیز زنده نیست ؟

فعلا ماسنگها و جمادات را از موجودات زنده کنار می گذاریم فقط گیاهها و حیوانات را زنده می شماریم . بطوری که می دانی و می بینی امروز تعداد انواع موجودات زنده بسیار زیاد و متنوع و مختلف است .

بالا ترا همه موجودات زنده ، انسان قرار دارد که تمام مردان و زنان جهان از جمله آنها می باشند . بعضی از آنها بسیار زیرک و دانا و باهوش هستند و بعضی هم ابله و کودن

و کم فهم می باشند .

بعد از انسان انواع حیوانات هستند که در میان آنها هم بعضی ها مانند فیل و الاغ و مورچه خیلی با هوش و چیز فهم می باشند و بعضی ها هم بسیار بیهوش و ابله هستند .

پس از این حیوانات ماهی ها و جانوران دیگری که در دریا زندگی می کنند هستند که از نظر زندگی در مرحله پائین تری جای دارند .

بالاخره در آخرین صف موجودات زنده و حیوانات ، اسفنجها و مرجانها و ستاره های دریائی و موجودات شبیه آنها هستند که نیمه حیوان و نیمه گیاه می باشند .

بعد هم گیاهها هستند .

اکنون ما باید ببینیم آیا تمام این انواع مختلف حیوانات و جانوران بطور ناگهانی و یکباره و یکروزه باهم پیدا شده اند یا بتدریج و کم کم ؟

آیا چگونه می توانیم این مطلب را بفهمیم ؟ ما کتابی نداریم که در همان زمانهای بسیار قدیمی نوشته شده باشد و این مطالب را برای ما بگوید ولی آیا کتاب طبیعت

نمی‌تواند در این موضوع بما کمک بدهد؟ چرا. در اینجا است که کتاب طبیعت بما کمک می‌کند و بسیاری مطالب را از روی آن می‌آموزیم و می‌فهمیم.

گاهی اوقات در صخره‌ها و تخته سنگهای قدیمی شکل استخوانهای بعضی حیوانات را پیدا می‌کنیم که بشکل سنگ در آمده اند این سنگها را «فوسیل» می‌گویند.^۱

وقتی این قبیل سنگها را پیدا می‌کنیم می‌توانیم بگوئیم موقعی که آن سنگها تشکیل می‌شده است یعنی در روزگار آن خیلی خیلی قدیمی، حیواناتی که شکل استخوانشان در سنگها باقی مانده است زندگی می‌کرده اند.

اگر یادت باشد خودت هم بسیاری از این قبیل فوسیلها و از این قبیل آثار حیوانات بزرگ و کوچک قدیمی را که بعدها سنگ شده اند در یکی از موزه‌های لندن^۲ دیده‌ای.

وقتی که حیوانی می‌میرد قسمتهای گوشتی و نرم بدنش بزودی می‌پوسد و متلاشی می‌شود و از میان می‌رود اما

۱- به حاشیه صفحه ۱۶ رجوع شود.

۲- موزه جنوب کنسینگتن South Kensington Museum

استخوانهایش مدت خیلی زیادی باقی می ماند و حتی بصورت سنگ درمی آید .

همین سنگهاست که بدست ما می افتد و بوسیله آنها درباره حیواناتی که درروزگارهای بسیار دور گذشتگان زندگی می کرده اند اطلاعاتی بدست می آوریم .

اما بعضی از حیوانات ساده مانند ستارهای دریائی نیز هستند که اصلا استخوان ندارند. در این صورت وقتی که می میرند بدنشان بزودی متلاشی می شود و هیچ چیزی از آنها بجا نمی ماند که بعدها بتوان از روی آنها چیزی فهمید .

اکنون وقتی که سنگها و صخره های قدیمی را که آثار حیوانات مختلف در آنها هست با دقت مطالعه می کنیم و مجموعه های استخوان های قدیمی را که پیدا شده است جمع آوری می کنیم می توانیم ببینیم که همه حیوانات يك باره پیدا نشده اند و با هم زندگی نمی کرده اند بلکه در دوران های مختلف انواع مختلفی از حیوانات وجود داشته اند .

از آثار حیواناتی که باقی مانده است چنین معلوم میشود

که در آغاز فقط حیوانات بسیار ساده‌ای در دریاها بوده‌اند که مثل بعضی از حیوانات که امروز هم در دریاها زندگی می‌کنند صدف داشتند .

وقتی که بکنار دریا می‌روی می‌بینی مقدار زیادی صدفهای بزرگ و کوچک زیبا در آنجا هست که به آنها گوش ماهی نیز می‌گویند و معمولا آنها را جمع می‌کنی .

می‌دانی که این صدفها همه پوشش‌های حیوانات کوچکی هستند که در دریا زندگی می‌کنند و موقعی که می‌میرند صدف خالیشان بوسیله امواج آب بکنار ساحل می‌آید .

در میان فوسیل‌ها و سنگهای بسیار کهنه هم فقط آثار این قبیل صدفها که در روزگارهای بسیار قدیمی بوده است باقیست و معلوم می‌شود که در آن زمانها فقط این قبیل موجودات زنده وجود داشته‌اند .

در سنگهای دوره‌های بعد بقایا و آثار حیوانات بزرگتر و کاملتری را هم پیدا می‌کنیم . مانند بعضی خزندگان و جانوران عظیم که حتی از فیل‌های امروزی ما هم

بزرگتر بوده‌اند و بعضی پرندگان و حیوانات که تا اندازه‌ای با آنچه امروز هم هست شباهت دارند. بالاخره در سنگ‌های زمان‌های خیلی بعد آثار و بقایای انسان را هم پیدا می‌کنیم.

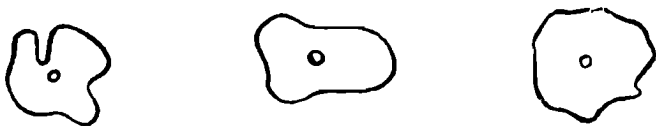
بدین‌قرار چنین بنظر می‌رسد که انکار در ظهور پیدا شدن جانوران و حیوانات نظم معینی وجود داشته است یعنی ابتدا ساده‌ترین حیوانات پیدا شده‌اند و بعد حیوانات عالی‌تر و کاملتری که هر دسته نسبت بدسته دیگر کاملتر بوده‌اند تا اینکه می‌رسیم بانسان که خود در واقع عالی‌ترین و کاملترین نوع حیوانات است.

اینموضوع که آیا اسفنج ساده دریائی و ستاره دریائی یعنی حیوان بسیار ساده و ابتدائی چگونه تکامل یافته و تغییر شکل پیدا کرده و بشکل عالی‌تری درآمده است خود یکی از جالبترین موضوعهای مطالعه است که شاید یکروز در این باره هم مطالبی برایت بگویم اما اکنون دربارهٔ نخستین موجودات زنده صحبت می‌کنیم.

احتمال دارد در موقعی که زمین سرد شد ، نخستین جانداران که در آن پیدا شدند موجودات ساده و نرمی بودند که بسفیده تخم مرغ شباهت داشتند و هیچ گونه صدف یا استخوان در بدنشان نبود و در اعماق دریاها زندگی می کردند .

از آنجا که بدن آنها استخوان و صدف نداشته است هیچ نوع اثری هم از آنها باقی نمانده و هیچ نوع فوسیل از آنها در دست نداریم و پیدا نمی کنیم . باین جهت در باره آنها باید کما بیش حدس بزنیم .

امروز هم موجودات زنده ای در دریا هستند که از نوع ستاره های دریائی یا همین موجودات ساده هستند و می توانیم زندگی آنها را مطالعه کنیم . شکل آنها معمولاً گرد است اما چون استخوان یا صدف ندارند شکلشان



هم دائماً تغییر می کند . آنها تقریباً باین شکل ها هستند .

وقتی با آنها خوب نگاه بکنی می بینی که نقطه‌ای در وسط آنها هست . این نقطه که مثل دانه یا هسته آنهاست «نوکلئوس» نام دارد و مثل يك نوع قلب برای این موجودات می باشد که زندگیشان با آن بستگی دارد .

این حیوانات یا موجودات ، یا هر چه اسمشان را بگذاریم ، بشکل عجیب و غریبی زیاد می شوند . در واقع زیاد شدن آنها باین صورت است که هریکی از آنها بدو قسمت تقسیم می شود و به دو موجود شبیه به اولی مبدل می گردد .

این تقسیم باین شکل است که ابتدا در يك جای این موجود فرو رفتگی پیدا می شود و آن قسمت ظریف تر و نازک تر می گردد . این نازکی کم کم زیاد تر می شود تا اینکه بالاخره موجود مزبور بدو قسمت می شود که هر دو قسمت شبیه اولی هستند . این تقسیم تقریباً بشکل زیر صورت می گیرد .



بطوری که می بینی «نوکلئوس» یا قلب این موجود هم مانند خودش بدو قسمت می شود و هر قسمت آن یکی از تقسیمها می رود و باین ترتیب حیوان یا موجود زنده مزبور تقسیم و زیاد می شود .

احتمال دارد که نخستین جاندارانی که در روی زمین بوجود آمده اند چیزهایی شبیه باین موجودات و این جانداران يك ساولی بوده اند .

چه مظاهر ساده و ناچیزی برای زندگی و حیات به این عظمت !

در آن موقع در تمام زمین هیچ موجود یا حیوان عالی تر و بهتر و کاملتری وجود نداشته است . حیوانات واقعی هنوز به وجود نیامده بودند و هنوز میلیونها سال هم طول داشت تا انسان پیدا شود .

در واقع بدنبال این موجودات زنده ساده و ابتدائی ، ابتدا گیاهها و جانوران دریائی ساده و صدفها و خرچنگها و کرمها بوجود آمدند و بعد از آنها ماهیها پیدا شدند . البته درباره این دسته اخیر از حیوانات قدیمی مطالبی

می‌دانیم زیرا این حیوانات قسمت های صدفی و استخوانی داشتند و آثارشان برای ما بجا مانده است و صفت مارسیده است و ما بوسیله این آثار می‌توانیم در باره آنها مطالعه کنیم .

لابد می‌گوئی که آیا این آثار چگونه باقی مانده است و چگونه بقایای حیواناتی که در ته دریاها بوده‌اند بدست ما رسیده است ؟

وقتی که آن حیوانات صدف‌دار یا استخوان‌دار که در دریا زندگی می‌کردند می‌مردند صدف یا استخوانشان در گل ولای ته دریاها باقی می‌ماند . بعد گل و لای تازه و شن ریزه روی آنها را می‌پوشاند و باین ترتیب آنها بخوبی محفوظ می‌مانند آن گل ولای کف دریا که صدفها را در خود داشت بر اثر فشار طبقات گل ولای بعدی و شن‌هایی که بروی آنها می‌نشست کم‌کم سخت و سفت می‌شد و سنگ می‌شد . این سنگ‌ها مدت‌ها در ته دریاها می‌ماند . هنوز هم دائماً در ته دریاها از این نوع سنگ‌ها تشکیل می‌شود .

بعد وقتی که زلزله می‌شد و زمین شکاف می‌خورد و قسمت‌هایی از کف دریاها بروی زمین بالا می‌آمد این سنگها بروی زمین می‌افتادند و در خشکی می‌ماندند . بعدها آب بارانها کم کم این سنگها را می‌شست یا جریان آبرودخانه ها آنها را می‌سائید و باین ترتیب صدفها و استخوانهاییکه قرن‌ها و قرن‌ها پیش در میان گل ولای اعماق دریاها پنهان شده و سنگ شده بودند نمایان می‌گشتند و در این مواقع مردم آنها را می‌دیدند و جمع می‌کردند و برای مطالعه و تحقیق بموزه‌ها می‌بردند .

امروز نمونه‌های این قبیل فوسیل‌های حیوانات و جانوران قدیمی در تمام موزه‌های علوم طبیعی هست و تو خودت هم مقدار زیادی از آنها را دیده‌ای .

باین شکل است که ما بوسیله سنگهای قدیمی که فوسیل حیوانات قدیمی را در خود دارند می‌توانیم در باره آن روزگارها مطالعه کنیم و بفهمیم که زمین ما پیش از آنکه حتی انسان در آن پیدا شود چه شکلی داشته و به چه چیزی شبیه بوده است .

در نامه بعدی خود خواهم نوشت که چگونه آن
جانوران ساده و حیوانات صدفی ابتدائی کم کم تکامل یافته‌اند
و بصورت آنچه امروز وجود دارد درآمده‌اند .

حیوانات پیدا میشوند

دیدیم که نخستین موجودات جاندار بر روی زمین ما محتملا حیوانات کوچک و ساده دریائی و گیاهان آبی بوده اند . آنها فقط می توانستند در آب زندگی کنند و اگر از آب بیرون می آمدند و خشک می شدند می مردند همانطور که ماهی ها و ستاره های دریائی اگر بر روی شن های ساحلی دریا بیفتند و خشک بشوند

می‌میرند . در آن زمان‌های قدیم سرزمین‌های پوشیده از آب و باتلاقی خیلی فراوان‌تر و بیشتر از امروز بوده است . از جانداران آبی و ستاره‌های دریائی و ماهی‌های نرم و سایر حیوانات ساده آنهایی که پوستشان سفت‌تر بوده چون بزودی خشک نمی‌شدند می‌توانستند مدت‌درازتری در روی زمینهای خشک باقی‌وزنده بمانند .

باین ترتیب جانوران ساده دریائی و ستاره‌های دریائی و موجودات دیگر که در آب‌ها زندگی می‌کردند چون نمی‌توانستند با سانی بازمین‌های خشک مقابله کنند بتدریج کمتر و کمتر می‌شدند . اما آنهایی که پوست سفت‌تر و سخت‌تری داشتند و می‌توانستند در محیط جدید زندگی کنند افزایش می‌یافتند و بیشتر و بیشتر می‌شدند .

این يك موضوع بسیار جالب توجه است که باید به آن توجه کرد . معنی آنچه گفتیم اینست که حیوانات و جانداران کم‌کم خودشان را با محیط اطرافشان تطبیق می‌دهند و جور می‌کنند .

در همان موزه شهر لندن^۱ دیده‌ای که چگونه پرندگان

۱- موزه کنسینکتون .

و حیوانات در زمستان و در سرزمینهایی که در آنجا مقدار زیادی یخ و برف هست رنگشان سفید و شبیه برف می باشد. در نواحی گرمسیر استوایی که مقدار فراوانی گیاههای سبز و درخت های مختلف هست آنها رنگ سبز یا رنگ های روشن دیگر بخود گرفته اند. این وضع از آن جهت است که آنها با محیط اطراف خود منطبق و جور می شوند. آنها رنگشان را عوض می کنند تا خودشان را از خطر دشمنان نشان محفوظ نگاهدارند. زیرا وقتی که رنگشان هم رنگ محیط اطرافشان باشد به آسانی دیده نمی شوند و بخطر نمی افتند. در سرزمینهای سرد پشم حیوانات بلند تر می شود تا آنها را از سرما حفظ کند. و همچنین بهمین جهت است که مثلاً پوست ببر برنگ زرد و راه راه می باشد زیرا باین شکل به لکه های نور آفتاب که از میان درخت های جنگل بر زمین می افتد شباهت دارد. و خیلی دشوار است که بتوان ببر را در یک جنگل انبوه دید.

همین واقعیت جالب توجه که حیوانات می گویند خودشان را با محیط اطرافشان جور کنند یک موضوع بسیار

با اهمیت است . البته حیوانات خودشان سعی نمی کنند که وضعشان را تغییر بدهند . اما آنهایی که بر حسب طبیعت وضعشان عوض می شود و بیشتر با محیط اطرافشان جور می - شوند قدرت زندگیشان بیشتر می گردد و باین ترتیب تعدادشان زیادتر می شود در صورتیکه آنهائیکه با محیط جور نمی شوند بتدریج از میان میروند .

این موضوع خیلی چیزها را بیان می دارد و نشان میدهد که حیوانات ساده یواش یواش تکامل یافته اند و برای انطباق با محیط زندگی خود بصورت حیوانات عالیتری درآمده اند . احتمال دارد که انسان هم با همین ترتیب و پس از میلیونها سال تحول و تکامل حیوانات پیدا شده باشد .

بدیهی است ما قادر نیستیم که تغییرات و تحولات عمیقی را که در محیط اطرافمان صورت می گیرد ببینیم زیرا این تغییرات بسیار کند هستند و عمر ما هم نسبت به تحولات طبیعی خیلی کوتاه است . اما طبیعت بکار خود و تغییرات خود و تکامل خود همچنان ادامه می دهد . و هرگز هم متوقف نمی - شود یا استراحت نمی کند .

حالا بخاطر بیاور که برایت گفتم زمین کم کم سردتر می‌شد و دریاها هم یواش یواش خشک می‌شدند .

وقتی که زمین کم کم سردتر شد آب و هوا هم تغییر یافت خیلی چیزها عوض شد . موقعی که وضع زمین باین شکل آهسته آهسته تغییر می‌یافت حیوانات هم تغییر پیدا می‌کردند و انواع تازه‌ای از آنها پیدا می‌شدند و بوجود می‌آمدند .

در آغاز فقط حیوانات ساده دریائی را داشتیم . بعد حیوانات کاملتر دریائی پیدا شدند و سپس موقعی که خشکی‌ها زیادتر شد حیواناتی بوجود آمدند که هم در آب و هم در خشکی زندگی می‌کردند و موجوداتی شبیه تمساح‌ها و قورباغه‌های امروز بودند بنابراین آنها حیواناتی هم پیدا شدند که فقط در روی خشکی بودند . و دیگر در آب زندگی نمی‌کردند سپس پرندگان بوجود آمدند که می‌توانستند در هوا هم پرواز کنند .

برایت از قورباغه اسم بردم . در واقع مطالعه در وجود

این حیوان بسیار جالب توجه است زیرا با زندگی خود تقریباً نشان می‌دهد که چگونه حیوانات تدریجاً از حیوانات آبی بحیوانات زمینی و خاکی مبدل شده‌اند. یک قورباغه در آغاز فقط یک ماهی است و بعد بصورت یک حیوان خاکی در می‌آید که باریکه‌هایش تنفس می‌کند و مثل تمام حیواناتی است که در روی خاک زندگی می‌کنند و نفس می‌کشند.

در آن روز کاران قدیم که زندگی در روی زمین آغاز می‌گشت جنگلهای بسیار بزرگی وجود داشت. سراسر زمین بصورت باتلاقی و پوشیده از جنگلهای انبوه بود این جنگلها بعدها بر اثر انفجارهای زمین و زلزله‌ها و زیر و رو شدنهای بزرگ زیر خاکها و قسمتهای دیگر زمین پنهان شد و بر اثر فشار مقادیر زیادی سنگ و خاک یواش یواش بزغال سنگ مبدل گشت.

میدانی که ما ذغال سنگ را از معدن‌هایی که در اعماق زمین هست بدست می‌آوریم. این معدنهای ذغال-سنگ امروزی در واقع همان جنگل‌های آنروز کارهای

دور و گذشته هستند .

در میان نخستین حیوانات زمینی، مارها و سوسمار-
ها و تمساحهای بسیار بزرگی وجود داشتند که بعضی از
آنها طولشان به سی تا چهل متر می‌رسد . مجسم کن که یک
مار یا یک سوسمار که سی یا چهل متر طول داشته باشد چقدر
عظیم و مهیب می‌شود ! یادت هست که فوسیل‌های این جانوران
رادر موزه علوم طبیعی لندن دیده‌ای؟

مدتها بعد حیواناتی پیدا شدند که به حیواناتی که
امروز می‌بینیم بیشتر شباهت داشتند . اینها پستانداران
نامیده می‌شدند . زیرا بچه‌هایشان را با پستان شیر
می‌دادند . اینها هم در آغاز خیلی بزرگتر از امروز
بودند .

پستانداری که از همه بیشتر بانسان شباهت دارد
میمون است ، معنی این حرف این است که چون هر
حیوان تدریجاً خود را با محیط اطرافش جور می‌کند و
تطبیق می‌دهد کم کم کاملتر و کاملتر می‌شود . باین قرار

شاید انسان هم در آغاز کار يك نوع میمون کاملتر و بهتر بوده است . البته این موجود یا انسان ابتدائی بتدریج پیشرفت کرد یا بهتر بگوئیم طبیعت در تکامل خود پیشرفت کرد و او را کاملتر ساخت .

اکنون انسان دیگر بسابقه خود و آغاز وجود خویش فکر نمی کند و خودش را بکلی از حیوانات جدا می داند . اما خیلی خوبست همیشه بخاطر بیاوریم که ما پسر عموهای میمونها هستیم و حتی می ترسم که رفتار بسیاری از ما واقعاً مانند میمونها باشد .

پیدا شدن انسان

در نامهٔ آخریمان دیدیم که چگونه حیات باشکلهای بسیار ساده در روی زمین پیدا شد و کم کم در طول میلیونها سال تحول و تکامل یافت و بصورت امروزی درآمد.

همچنین یادآوری کردیم که یکی از قوانین بسیار جالب و مهم در این تحول زندگی اینست که موجودات زنده

همیشه می‌کوشند خودشان را با محیط اطرافشان جور کنند و منطبق سازند. در اثر همین کوشش است که صفات و خصائص جدیدی در آنها پیداشده و تکامل یافته است و حیوانات کاملتر و عالیتری هم بوجود آمده‌اند.

این تغییر یا تکامل و پیشرفت را از راه‌های مختلف می‌توان دید. مثلاً بطوریکه گفتم پیش از همه حیوانات، جانوران بدون استخوان و نرم تنان بوده‌اند، اما چون آنها نمی‌توانستند مدت درازی زنده بمانند کم‌کم استخوان در آنها توسعه و تکامل یافت. نخستین استخوانی که در این حیوانات رشد یافت « تیره پشت » (ستون فقرات) بود. بدین شکل تقسیمی در حیوانات بوجود آمد: یکدسته حیوانات بدون استخوان، دسته دیگر حیوانات استخواندار. البته انسان و حیواناتی که در اطراف خود می‌بینی همه استخواندار هستند.

سپس در میان استخوانداران حیوانات ساده‌ای مانند ماهی‌ها را می‌بینیم که تخم می‌گذارند اما تخمهای خود را رها می‌کنند. هر يك از این حیوانات در موقع تخم ریزی

هزاران تخم می‌ریزند اما مراقبتی از تخمهای خود نمی‌کنند و به آنها توجهی ندارند. در میان آن حیوانات مادر بهیچوجه مراقب بچه‌هایش نیست. فقط بشکلی بسیار ساده تخم‌ریزی می‌کند و می‌رود و هرگز سراغ تخمهای خود بر نمی‌گردد از آنجا که هیچ‌کس مراقب این تخمها نیست بیشتر آنها می‌میرند و فقط چند تا از آنها رشد می‌کنند و ماهی می‌شوند.

آیا این وضع يك ضایعه هولناك نیست؟

وقتی که به حیوانات کاملتر و عالتر نگاه کنیم و آنها را مورد آزمایش قرار دهیم می‌بینیم که آنها تعداد تخمها و بچه‌هایشان کمتر است اما در میان آنها مادران خیلی بیشتر و بهتر مراقب تخمها هستند. فی‌المثل می‌بینیم که مرغ خانگی تخم می‌گذارد اما روی تخمهای خود می‌نشیند تا جوجه‌هایش از آنها بیرون آیند و موقعی که جوجه‌ها از تخم بیرون آمدند تا مدتی هم به آنها غذا می‌دهد. فقط وقتی که جوجه‌ها بزرگ شدند و به رشد خود رسیدند دیگر مادر توجه زیادی به آنها نشان نمی‌دهد.

در پستانداران که حیوانات عالیتری هستند و در نامهٔ قبلی خودم مطالبی در باره آنها کفتم تغییرات بزرگی روی داده است .

این حیوانات تخم نمی گذارند بلکه مادر تخم را در درون خودش حفظ می کند و بچه کوچکی بدنیا می آورد که خیلی از تخم حیوانات دیگر کاملتر است مثل سگ ها، گربه ها و خرگوشها . بعد هم مادر به بچه هایش شیر می دهد . بدین قرار مادر تا مدت زیادی از فرزندانش مراقبت می کند .

اما با تمام این احوال حتی این حیوانات هم مقدار زیادی از بچه ها را از دست می دهند . خرگوش هر چند ماه یکبار مقدار زیادی بچه خرگوش بدنیا می آورد اما بسیاری از آنها می میرند . در صورتی که حیوانات عالی تر مثل فیل هر سال یا چند سال فقط یک بچه بدنیا می آورند و خیلی هم از آن مراقبت می کنند .

بدین ترتیب می بینی به نسبتی که حیوانات کامل تر می شوند دیگر تخم نمی گذارند ؛ بلکه بچه هائی که شبیه

خودشان هستند و فقط خیلی کوچک تر می باشند در درون خودشان می پروراند . بعلاوه حیوانات عالی تر در هر نوبت فقط يك بچه دنیا می آورند . همچنین متوجه میشوی که حیوانات عالی تر نسبت به بچه های شان علاقه و توجه بیشتری نشان می دهند .

انسان عالی ترین نوع حیوانات است و بدین جهت است که می بینی مادر و پدر فرزندانشان را خیلی دوست دارند واز آنها توجه و مراقبت می کنند .

از این رو می توان تصور کرد که قاعدتاً انسان از يك حیوانی که يك مرحله از او پائین تر بوده بوجود آمده است احتمال دارد که انسان های ابتدائی خیلی انسان نبودند و به آدمهائی که امروز می بینیم شباهت زیاد نداشتند. آنها ظاهراً نیمه میمون و نیمه انسان بودند و بیشتر مثل میمون ها زندگی می کردند .

یادت هست که با هم در آلمان بدیدن يك پروفوسور رفتم که در شهر « هایدلبرگ » بود ؟ آن پروفوسور موزه کوچکی را بما نشان داد که از انواع فوسیل ها پر بود و

مخصوصاً يك جمعۀ خیلی کهنه و قدیمی در آنجا بود که آنرا بادقّت زیاد در يك قفسه جداگانه نگاهداری می کرد . تصور می شود که جمعۀ مال یکی از همین انسان های اولی بوده است . اکنون ما آن نوع انسان های آن زمان را انسان «هایدلبرگ» می نامیم . زیرا آن استخوان جمعۀ در حدود آن شهر پیدا شده است . بدیهی است که متوجه هستی در زمان زندگی آنها نه شهر «هایدلبرگ» وجود داشته است و نه هیچ شهر دیگری .

در آن روز کارهای بسیار قدیمی که آدمها زندگی می کردند هوا خیلی سرد بود . آن زمان را دوران یخبندان ها می نامند زیرا خیلی یخ وجود داشت . یخچالهای عظیم و سر زمین های عظیم یخی شبیه سرزمینهای که اکنون در نزدیکی قطب شمال هست تا خیلی پائین تر از حدود قطب و تا حدود انگلستان و آلمان امروزی می رسید .

برای آدمهای آن زمان مسلماً زندگی خیلی دشوار بود و روز کار بسیار سختی داشتند آنها فقط می توانستند در جاهائی زندگی کنند که یخبندان نباشد .

دانشمندان برای ما می گویند که در آن زمان دریای مدیترانه ابدأ بصورت امروزی يك دریای بزرگ نبود، بلکه بجای آن فقط یکی دو دریاچه بود. همچنین دریای بزرگ نیز (که اکنون میان عربستان و آفریقا است) وجود نداشت و در جای آن زمین بود.

احتمال دارد که قسمت عمده‌ای از سرزمین هند هم يك جزیره بود و ایالت پنجاب و قسمتی از ولایات خودمان^۱ هم دریا بوده است. تصور کن که تمام قسمت جنوبی و مرکزی هند بشکل يك جزیره بزرگ باشد و بوسیله يك دریا از کوه‌های هیمالایا جدا شود!

در این صورت اگر میخواستی به «مسوری»^۲ بروی باید قسمتی از راه با کشتی میرفتی!

۱- خانواده نهرو در شهر الله آباد سکونت داشتند که جزو استان «ولایات متحده» در شمال هند بود. این استان یکی از بزرگترین استانهای هند است که بیش از ۵۰ میلیون نفر جمعیت دارد. پس از استقلال هند این استان را بنام «هندی» اوتوپرادش» مینامند.

۲- مسوری محل ییلاقی در دامنه‌های هیمالایاست که دختر نهرو در موقعی که این نامه با او نوشته میشد برای ییلاق تابستانی در آنجا بسر میبرد.

وقتی که انسان ابتدائی پیداشد در اطرافش حیوانات
بزرگی بودند که ظاهراً انسان از آنها می ترسید .

امروز انسان ارباب و صاحب اختیار دنیاست و حیوان
هارا به هر کاری که میل دارد وادار می سازد . بعضی هارا مانند
اسب ، گاو ، فیل ، سگ ، گربه و بسیاری حیوانات دیگر ،
رام و اهلی ساخته است . بعضی هارا برای غذای خود
می خورد و بعضی دیگر مانند شیر و بیر را برای تفنن خود
شکار می کند .

اما در آن روز گارها انسان ارباب دنیا و قادر بر همه
چیز نبود . بلکه خودش يك مخلوق بیچاره و ضعیفی بود
که می کوشید خود را از حیوانات بزرگ آن زمان دور و
محفوظ نگاه دارد . با وجود این کم کم انسان خودش را
ترقی داد و تکامل یافت و نیرومند تر و قوی تر گشت
تا اینکه از تمام حیوانات توانا تر شد و بر همه برتری
یافت .

آیا این برتری چگونه بدست آمد ؟ بدیهی است
که این برتری بخاطر نیروی جسمی انسان نبود زیرا مثلا

فیل خیلی از انسان نیرومندتر است . این برتری بخاطر هوش و ذکاوت و قدرت مغز انسان بود .

ما می توانیم خط حرکت تکاملی و رشد فکری انسان را از آن روز کاران قدیمی تا امروز ترسیم کنیم . البته همین ذکاوت و فکر است که انسان را از سایر حیوانات ممتاز می سازد و گرنه عملاً میان يك انسان بدون فکر و يك حیوان فرقی نیست .

احتمال دارد نخستین چیز بزرگی که انسان کشف و پیدا کرد آتش بود ؟ اکنون ما با يك کبریت آتش روشن می کنیم . اما بدیهی است که کبریت يك چیز تازه ایست . در روزگارهای قدیم برای روشن کردن آتش دو سنگ چخماق را بهم می زدند و جرقه ای تولید می شد و با این جرقه يك قطعه نی یا چوب یا چیز خشك دیگر را آتش می زدند و روشن می کردند .

شاید گاهی اوقات آتش خود بخود در جنگلها پیدا می شد . مثلاً دو قطعه سنگ چخماق بر حسب تصادف بهم می خورد و جرقه ای می پرید و آتشی روشن می شد یا بوسائل

دیگر مثلاً بوسیله برق آسمانها جنکلی آتش می گرفت در این قبیل موارد حیوانها آنقدر هوش و ذکاوت نداشتند که از این اتفاق چیزی بیاموزند. اما انسان با هوش تر و با فهم تر بود و فایده آتش را می دید. می فهمید که بوسیله آتش می تواند در سرما خود را گرم نگاهدارد و حیوانات بزرگ را که دشمنش بودند بترساند و از خود دور کند. باین جهت هر جا و هر وقت يك آتش طبیعی روشن میشد، مردمان آن زمان سعی می کردند با زیختن بر گهای خشك و چوب بر روی آتش آن رازنده نگاهدارند و نمی گذاشتند که آتش خاموش شود.

یواش یواش شاید خودشان هم فهمیدند که می توانند بوسیله زدن سنگ های چخماق بیکدیگر و با جرقه آنها آتش روشن کنند. این موضوع برای آنها کشف بزرگی بود و به ایشان نیروئی بخشید که بتوانند بر حیوانات دیگر غلبه کنند.^۱

از آن زمان انسان در راه تسلط و آقائی بر دنیا قرار گرفت.

۱ - درباره پیدا شدن آتش در میان ملت های قدیمی افسانه هائی وجود دارد از جمله در شاهنامه ما نیز داستان هوشنگ معروفست.



انسانهای ابتدایی

درنامه قبلی دیدیم که مهمترین تفاوت میان انسان و سایر حیوانات هوش و ذکاوت انسان بود. همین ذکاوت باو مهارت بخشید و او را از حیوانات عظیم هم نیرومند تر ساخت و گرنه چه بسا این حیوانات انسان را از میان میبردند و نابود می ساختند .

بهمان نسبت که ذکاوت و هوشیاری انسان افزایش

می یافت قدرتش هم زیادتر می شد . در آغاز کار انسان هیچ نوع سلاحی برای جنگیدن با دشمنان نداشت . فقط می- توانست قطعات سنگ را بسوی آنها پرتاب کند . سپس برای خود از سنگ تبر و نیزه و چیز های دیگر و از جمله سوزنهای ظریف سنگی درست کرد . ما باهم بسیاری از این سلاحهای سنگی را در موزه شهر لندن و همچنین در موزه شهر زنو دیدیم .

دوران یخبندانی که در نامه گذشته ام در باره آن برایت چیزهایی گفتم کم کم بایان یافت و یخچالها هم از اروپای مرکزی و آسیا ناپدید شد . بهمان نسبت که این نواحی گرمتر می شد انسان هم در آنجا بیشتر پراکنده می گشت .

در آتزمان ها هیچ نوع خانه و منزل یا ساختمانی نبود . مردم در غار ها زندگی می کردند . هیچ نوع کشاورزی و کشت و کار در مزرعه ها وجود نداشت . انسان میوه های وحشی و طبیعی درخت ها و گوشت حیواناتی را که شکار می کرد می خورد . انسان های آن زمان مثل

امروز نان و برنج نداشتند زیرا هیچ مزرعه ای نبود و چیزی نمی کاشتند. آدمهای آن زمان غذا پختن هم بلد نبودند شاید فقط خوراکی های خود را در مقابل آتشی های بزرگی که داشتند یا کمی گرم یا کباب می کردند. آنها در آن زمان هیچ نوع اسباب طبخ و ظرف و کاسه و بشقابی نداشتند.

يك چیز خیلی جالب توجه و عجیب است و آن اینست که انسانهای وحشی نقاشی کردن را بلد بودند. البته آنها کاغذ و قلم و مداد و قلم موی نقاشی نداشتند. آنها فقط سوزن و میخهای سنگی داشتند که نوک آنها تیز بود و با همین اسبابها می توانستند دیوارها را بخراشند و بر روی دیوار غارهای خود عکس حیوانات را نقاشی می کردند. بعضی از نقاشی های آنها هم قشنک است. اما بیشتر این نقاشیها صورت های نیمرخ حیوانات است و آنها را از پهلو نشان می دهد. می دانی که کشیدن نیمرخ خیلی آسانتر است و بچه ها هم همیشه باین شکل نقاشی می کنند. چون غارها تاریک بوده است می توان تصور کرد

که آنها برای خودشان یکنوع چراغ ساده هم داشتند .
 این انسانهایی که برایت نقلشان را نوشتم انسان
 «پالئولیتیک» یا انسان دوران سنگ قدیمی نامیده می شوند .
 این زمان را باین جهت دوران سنگ می نامیم که تمام اسبابها
 و لوازم انسان از سنگ بود. آنها نمی دانستند که می توانند
 از فلزات هم استفاده کنند و آنها را بکار برند . امروز بیشتر
 چیزهای ما از فلزات و مخصوصاً از آهن ساخته شده است .
 اما در آن زمان انسان هنوز آهن یا مفرغ را نمی شناخت
 و باین جهت سنگ را بکار می برد که کار کردن با آن هم خیلی
 سخت تر و دشوار تر است .

پیش از آنکه دوران سنگ به پایان برسد آب و هوای
 دنیا تغییر زیاد پیدا کرد و خیلی گرم تر شد . یخچالها در روی
 سطح زمین خیلی کمتر شدند و تا نواحی اقیانوسهای قطبی
 عقب رفتند . در آسیای مرکزی و اروپا جنگل های بزرگی
 روئید و سبز شد . در میان این جنگل ها نژاد جدیدی از
 انسان زندگی می کرد .

این انسان ها از جهات مختلف نسبت به انسانهای دوران

«پالئولیتیک» که وضعشان را نقل کردیم با هوشتر بودند . اما اینها هم هنوز اسبابها و لوازمشان را از سنگ درست می-کردند . باین جهت این انسانها هم بدوران سنگ تعلق دارند اما به یک دوران سنگ دیرتر و تازه تر . از این رو آنها را انسان «نئولیتیک» یا انسان دوران سنگ جدید می نامند .

وقتی که زندگی این انسان های «نئولیتیک» را مطالعه کنیم می بینیم پیشرفتهای بزرگی صورت گرفته است و هوش و ذکاوت انسان او را نسبت بسایر حیوانات خیلی پیش آورده است .

این انسان های نئولیتیک راه و رسم کشاورزی را کشف کردند . آنها بزراعت مزرعه پرداختند و برای خودشان از راه زراعت و از زمین غذا بدست آوردند .

این موضوع برای آنها اهمیت زیادی داشت و کشف بزرگی بود . زیرا بجای دویدن دائمی بدنبال شکار حیوانات و سرگردانی همیشگی می توانستند خوراکشان را از راه آسانتر و بوسیله کشاورزی فراهم سازند . در نتیجه راحتی

و فراغت بیشتری بدست آوردند و برای فکر کردن هم فرصت بیشتر پیدا کردند .

هر چه فراغت و فرصت انسان بیشتر شد ترقیات بیشتری کرد و چیزهای تازه تر و روشهای تازه تر پیدا کرد . این انسانها ساختن ظرفهای سفالی را هم شروع کردند و با کمک این ظرفها بغذا پختن هم پرداختند . اسبابهای سنگی هم که در این زمان بکار می بردند خیلی بهتر بود و آنها را بشکل زیبایی صیقلی می کردند .

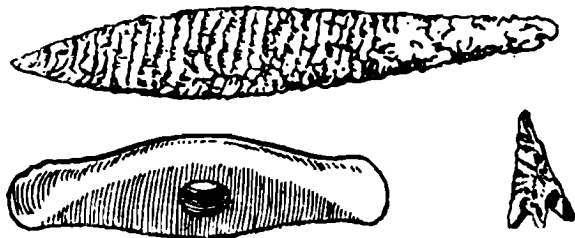
همچنین انسانها یاد گرفتند که بعضی حیوانات مانند گاو و سگ و کوسفند و بز را رام و اهلی کنند . بعلاوه راه رسیدن نخ و بافتن پارچه را هم کشف کردند .

آن آدمها برای خود خانه و کلبه هائی نیز تهیه کردند ، این کلبه ها را اغلب در داخل دریاچه ها می ساختند که حیوانهای وحشی یا آدمهای دیگر نتوانند باسانی بآنها حمله کنند . باین جهت آنها را «آدمهای دریاچه نشین» هم مینامند .

لابد میپرسی که ما از کجا درباره آن آدمها اطلاع

داریم و این چیزها را میدانیم؟ البته آنها کتابی ننوشته‌اند که بجا مانده باشد اما قبلاً برایت گفتم کتابی که ماسر-گذشت این آدمها را در آن می‌خوانیم کتاب بزرگ طبیعت است. خواندن این کتاب آسان نیست. این کار حوصله فراوان لازم دارد. اشخاص بسیاری عمر خودشان را در راه کوشش برای خواندن این کتاب صرف کرده‌اند و مقدار زیادی فسیل‌ها و سایر چیزهای باقی‌مانده از روزگارهای قدیم را جمع آوردند. این فسیل‌ها و آثار در موزه‌ها در کنار هم جمع شده است و ما اکنون میتوانیم تبرهای سنگی که خیلی قشنگ صیقلی شده و ظرفهای سفالی و نوك‌های تیز سنگی برای تبرها و سوزن‌های سنگی و بسیاری چیز-های دیگر را که بوسیله انسانهای دوران نئولیتیک ساخته شده است در موزه‌ها ببینیم. خودت هم بسیاری از این چیزها را در موزه‌ها دیده‌ای اما ممکن است که اکنون فراموش کرده باشی^۱ مسلم است که اگر بار دیگر آن-ها را به بینی خیلی بهتر و بیشتر آن‌ها را خواهی

۱ - در موزه ایران باستان در تهران نیز میتوان نمونه‌های این قبیل چیزها را دید.



کارد ، تیر و تبر سنگی

شناخت .

یادم می آید که در موزه شهرژنو يك نمونه بسیار خوب از کلبه‌هائی که در دریاچه ساخته میشد دیدیم . در آن نمونه بخوبی دیده میشد که تیرهای بزرگ چوبی را در دریاچه فرو کرده بودند و در بالای این تیرها يك تختگاهی چوبی تهیه شده بود . روی این تختگاهی کلبه‌های چوبی برپا کرده بودند و تمام تختگاهی بوسیله يك پل چوبی نسبتاً باریک به زمین و ساحل دریاچه وصل میشد .

این آدمهای «نئولیتیک» لباسشان را از پوست حیوانات یا از پارچه‌های زمخت و خشنی که با کتان می‌بافتند درست می‌کردند . کتان يك گیاه است که الیاف نخی خوبی دارد

و می‌توان با آن پارچه درست کرد . امروز هم پارچه های ظریف کتانی را از همین گیاه درست می‌کنند اما در آن زمان‌ها پارچه‌های کتانی قاعدتاً خشن و درشت و ناصاف بوده است .

بیشرفت این انسانها همچنان ادامه داشت . کم‌کم اسبابهائی از مس و مفرغ هم برای خودشان درست کردند . بطوریکه میدانی مفرغ فلزیست که از مخلوط کردن مس با قلع بدست می‌آید و از هر دوی آنها هم سفت‌تر و محکم‌تر است . آنها طلا را نیز پیدا کردند و حتی آن‌قدر بوالهوس بودند که برای خود تزئیناتی هم از طلا بسازند .

این آدمها قاعدتاً در حدود ۱۰۰۰۰ سال پیش‌زندگی می‌کردند . البته ما تاریخ و زمان دقیق زندگی آنها را درست نمی‌دانیم . بیشتر این اطلاعات از روی حدس و گمان است .

لا بد توجه داری که ما قبلاً دربارهٔ اوضاع روزگار- های گذشتهٔ دور و میلیونها سال قبل صحبت می‌کردیم اما

کم کم بدورانهای کنونی نزدیک و نزدیکتر شدیم .
از زمان انسانهای نئولیتیک تا انسانهای زمان ما
فاصله و جدائی ناگهانی و بزرگی وجود ندارد . با وجود
این ما با آنها تفاوت فراوان داریم ؟ این تغییرات همانطور
که قانون طبیعت است خیلی آهسته و کم کم صورت گرفته
است . در این مدت نژادهای مختلفی تکامل یافته اند و هر
نژاد راه خود و زندگی مخصوص بخود را دنبال کرده
است .

از آنجا که آب و هوا در نقاط مختلف دنیا متفاوت بوده
است مردم هم خودشان را با آن جور ساخته اند و تطبیق
داده اند و باین شکل تغییرات بزرگی پیدا شده است که در
این باره بعداً صحبت خواهیم کرد .

اما يك چیز دیگر هست که می خواهم امروز برایت
بگویم .

در حدود اواخر دوران «نئولیتیک» مصیبت بزرگی
برای انسان پیش آمد . قبلاً برایت گفتم که در آن زمان ها
دریای مدیترانه بصورت امروزی وجود نداشت و ابداً دریای

به این بزرگی نبود . بجای آن فقط چند دریاچه کوچک بود و در این دریاچه‌ها و اطراف آنها مردم زیادی در کلبه‌هایی که برای خود ساخته بودند زندگی می‌کردند .

ناکهان زمین‌هایی که در حدود تنگه «جبل الطارق» امروزی میان اروپا و افریقا وجود داشت در آب فرو رفت و آبهای اقیانوس اطلس بدون دره پستی که در جای مدیترانه بود سرازیر گشت . این آبها این دره وسیع و بزرگ را پر کرد و عده بسیار زیادی از زنان و مردانی که در روی دریاچه و اطراف آن زندگی داشتند همگی غرق شدند . آنها نمی‌توانستند بهیچ شکل و بهیچ جا فرار کنند . در طول صدها کیلومتر همه جا را آب فرا گرفته بود بالاخره آنقدر آب از اقیانوس اطلس در این دره پهن‌آورد بزرگ فرو ریخت که همه جای آن از آب پر شد و به این شکل دریای عظیم مدیترانه بوجود آمد .

البته شنیده‌ای یا شاید هم خوانده‌ئی که یکبار يك طغیان بسیار عظیم صورت گرفته است . در کتاب «تورات» هم درباره آن صحبت شده است و بعضی از کتابهای سانسکریتی

ما هم به آن اشاره کرده‌اند.^۱

ممکن است که این طغیان عظیم همان پرشدن درهٔ وسیع مدیترانه از آب باشد. این واقعه چنان مصیبت و فاجعهٔ بزرگی بود که قاعدتاً چند تن معدود که توانستند از آن جان بدر برند تفصیل هولناک آنرا برای فرزندان خود نقل کردند.

این فرزندان هم شرح آن واقعه در خاطرشان ماند و آنرا برای فرزندان خودشان نقل کردند و باین ترتیب این داستان بزرگ نسل بنسل و سینه بسینه نقل گشته تا در کتابها ثبت شده و بزمان ما رسیده است.

۱ - منظور طغیان بزرگی است که بنام طوفان نوح در تورات کتاب مقدس یهودیان بیان گشته و در قرآن هم نقل شده است. سانسکریت زبان قدیمی مردم آریائی شمال هند است که چند هزار سال پیش رواج داشته است و اکنون کتابهایی هم بآن زبان باقی است.



چگونه نژادهای مختلف تشکیل شده

در نامهٔ اخیرمان در بارهٔ انسان
نئولیتیک گفتگو کردیم که زندگانش در روی دریاچه‌ها
می‌گذشت. دیدیم که آن انسان‌ها از جهات مختلف پیشرفتهای
بزرگی حاصل کردند.

آنها کشاورزی را کشف کردند و می‌دانستند چگونه
غذا بپزند و حیوانات را برای استفادهٔ خودشان اهلی و رام

کنند . تمام این چیزها در هزاران سال پیش بوده است و درباره آنها مطالب خیلی زیادی نمی‌دانیم اما احتمال دارد که بیشتر نژادهای انسان که امروز در نیای ما هستند اولادان همان مردمان نئولیتیک باشند .

بطوریکه میدانی اکنون ما مردمانی سفید پوست ، زردپوست قهوه‌ای رنگ و سیاه داریم . اما در واقع به آسانی نمی‌توان مردم روی زمین را باین شکل به چهار نژاد تقسیم کرد . نژادهای انسان با یکدیگر مخلوط شده‌اند و اکنون بسیاری از مردم بدشواری می‌توان گفت که جزو کدام قسمت هستند .

دانشمندان معمولاً جمجمه انسان‌ها را اندازه می‌گیرند و از روی این اندازه گیری می‌توانند نژاد هر کس را پیدا کنند . همچنین راههای دیگری هم برای تشخیص نژادهای مختلف از یکدیگر هست .

اما لادمی‌پرسی که آیا این نژادهای مختلف چگونه بوجود آمده‌اند ؟ اگر همه آنها اولادان یکدسته از مردمان هستند پس چرا تا این اندازه با هم تفاوت و فرق

دارند ؟

میدانی که يك آلمانی مثلاً با يك سیاهپوست خیلی خیلی فرق دارد . آلمانی سفید است در حالی که رنگ پوست سیاه تیره و سیاه است . موی آلمانی کمرنگ و بلند است اما موی سیاهپوست سیاه و کوتاه و مجعد است . در ضمن میدانی بکنفر چینی هم با هر دوی آنها تفاوت دارد .

البته خیلی بزحمت میتوان گفت که این تغییرات چگونه حاصل شده است با وجود این ما بعضی از دلایل این تغییرات را می دانیم .

سابقاً برایت گفتم که چگونه حیوانات در تلاش برای جور شدن با محیط زندگیشان تدریجاً تغییر یافتند . ممکن است آلمانی و سیاهپوست از اولادان مردمان مختلفی باشند و در اینصورت در روزگارهای خیلی قدیمی اجداد مشترکی داشته اند . بدینقرار تغییرات آنها دنباله تغییراتی است که در اولادان بعدی آنها برای جور شدن با محیط اطرافشان بوجود آمده است . با اینکه ممکن است یکدسته از انسانها

هم مثل بعضی از حیوانات بیشتر وزودتر با محیط خودشان جور می‌شوند و تغییر می‌یابند. باین شکل شخصی که مثلاً در سرماهای سخت و یخهای نواحی شمال و حدود قطب زندگی میکند طبعاً به شکلی بار می‌آید که بتواند سرما را بیشتر و بهتر تحمل کند. حتی امروز هم «اسکیموها»^۱ در میان دشتهای پوشیده از برف و یخ که در نواحی قطبی هست زندگی میکنند و بخوبی می‌توانند سرمای سخت آنجا را تحمل کنند. احتمال دارد که اگر آنها را بکشورهای گرمسیری شبیه کشور ما بیاورند بزودی تلف شوند و بمیرند.

آنها از آنجهت که از سایر قسمت های دنیا جدا هستند و باید زندگی دشوار و سختی را بگذرانند نتوانسته‌اند باندازه مردمی که در سایر نقاط جهان هستند چیز بیاموزند.

مردم آفریقا یا نواحی اطراف خط استوا که در آنجا هوا خیلی گرمست نیز با گرما عادت می‌کنند و گرمای شدید خورشید رنگ پوستشان را تیره و سیاه

۱- قبایلی که در نواحی شمالی و حدود قطب شمال زندگی میکنند.

می‌سازد .

• میدانی که اگر خودت مدت زیادی در ساحل دریا یا در جاهای دیگر در آفتاب بمانی رنگ پوست بدنت تیره و قهوه‌ئی میشود و از رنگ طبیعی خودت پررنگ تر میگردد .

اگر پس از چند هفته حمام آفتاب رنگ خودت تا این اندازه تیره میشود آیا رنگ پوست کسی که همیشه در آفتاب زندگی میکند چقدر تیره تر و سیاه تر خواهد شد ؟
باین فرار اگر مردمی در طی صدها و هزاران سال در يك سرزمین گرم و پر آفتاب زندگی کنند ، پدران و فرزندان شان و فرزندان فرزندان شان همه بهمین ترتیب در آن سرزمین بمانند طبعاً رنگشان تیره تر خواهد شد تا وقتی که تقریباً سیاه می‌شوند .

تو دهقانان هندی را دیده‌ای که حتی در زیر آفتاب نیمروز در مزارع کار میکنند . بسیاری از این دهقانان آنقدر فقیر هستند که نمیتوانند بدن خودشان را خوب و باندازه کافی بپوشانند و اغلب برهنه هستند . باین جهت تمام بدن

آنها در معرض تابش آفتاب است و تمام عمرشان باین ترتیب سپری میشود و در نتیجه رنگ پوستشان ناچار تیره و سیاه شده است .

باین ترتیب می بینیم که رنگ پوست مردم نتیجه آب و هوای محیطی است که در آن زندگی میکنند . رنگ پوست بهیچوجه بابدی و خوبی و نیکی شخص ارتباطی ندارد . یک شخص سفید پوست هم اگر مدتی در سرزمین های گرم زندگی کند رنگ پوستش تیره خواهد شد، البته بشرط آنکه خودش را در ساختمانها در زیر سایه چترها و سایه بانها از آفتاب مخفی نسازد !

تو میدانی که ما^۱ کشمیری هستیم و بیش از ۲۰۰ سال پیش اجدادمان در کشمیر زندگی میکردند . در کشمیر می بینی که همه کس و از جمله کشاورزان و کارگران رنگ پوست و صورتشان روشن و سفید است . این وضع بخاطر آنست که هوای کشمیر سرد است . اما همین کشمیری ها وقتی که بسرزمین های جنوبی تر و سایر نواحی هند می آیند که گرمتر است بعد از چند نسل رنگشان تیره تر میشود .

۱- منظور از «ما» در اینجا خانواده نهروست .

بعضی از دوستان کشمیری تو رنگشان روشن است و بعضی دیگر رنگشان تیره . کشمیری‌هایی که مدت بیشتری در سایر نواحی هند زندگی کرده‌اند رنگشان تیره‌تر شده است .

بدین‌قرار آب و هوا و محیط طبیعی زندگی علت اصلی تغییرات رنگ پوست بدن و صورت است . البته ممکن هم هست کسانی باشند که هر چند در سرزمین‌های گرم‌زندگی می‌کنند به آن علت که در زیر آفتاب کار نمی‌کنند یا آنقدر ثروت دارند که در خانه‌های بزرگ و راحت بسر برند و مراقب خودشان و رنگ پوستشان باشند در رنگشان تغییری پیدا نمی‌شود .

ممکن است يك خانواده ثروتمند در طی چند نسل به این شکل در يك سرزمین گرم‌سیر زندگی کند و رنگ پوستشان هم تحت تأثیر آب و هوا واقع نشود و تغییر نکند . اما کار نکردن و دیگران را بخاطر خود بکار واداشتن نمی‌تواند عاقلانه و افتخار و غرور آدمی باشد^۱ .

۱- کنایه‌ایست به انگلیسیان مقیم هند که خودشان را بعلت

سفیدی پوست عالیترازه‌ندیان که رنگ بدنشان تیره است می‌شمردند و ضمناً در هند در عمارات راحت یادر زیر چتر و سایه بان زندگی میکردند .

در هند می بینی که در شمال ، در کشمیر و در پنجاب مردم معمولاً رنگشان روشن تر است و هر چه بسمت جنوب برویم رنگشان تیره تر می شود . بطوریکه دیده ای در «مدرس» و در «سیلان» رنگ مردم خیلی تیره است .

البته خواهی گفت که این وضع نتیجه آب و هواست زیرا هر چه بیشتر بطرف جنوب برویم بخط استوا نزدیکتر می شویم و هوا هم گرم تر می شود.

البته این حرف تو کاملاً صحیح است و همین امر دلیل عمده و اساسی برای اختلاف رنگ مردم در نواحی مختلف هند می باشد.

همچنین بطوریکه بعد خواهیم دید این اختلاف رنگ تا اندازه‌ئی هم بعلاّت اختلافات طبیعی نژادهای مختلفی است که به هند آمده اند . در دوران‌های گذشته نژادهای متعددی بهند آمده اند و هر چند تا مدت‌ها سعی

۱- در ایران هم همین‌طور است ، مردم عادی و دهقانان نواحی گیلان و مازندران رنگ سفید دارند در حالیکه مردم استان‌های جنوبی یا دهقانان روی دشتهای پر آفتاب رنگشان خیلی تیره تر است .

جواهر لعل نهرو

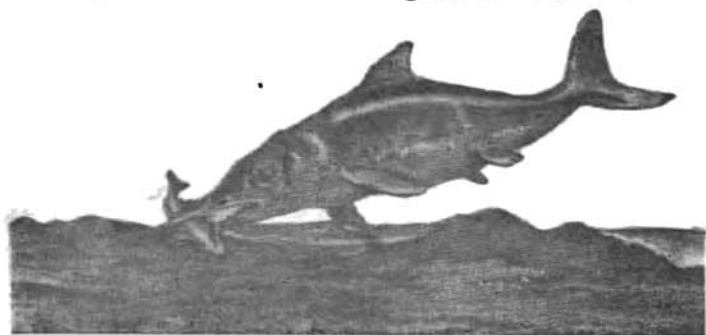
کرده اند خودشان را از دیگران جدا نگاه دارند نتوانسته اند
با هم مخلوط نشوند . باین جهت اکنون خیلی دشوار است
که بگوئیم يك فرد عادی هندی کاملاً از يك نژاد خالص
می باشد .



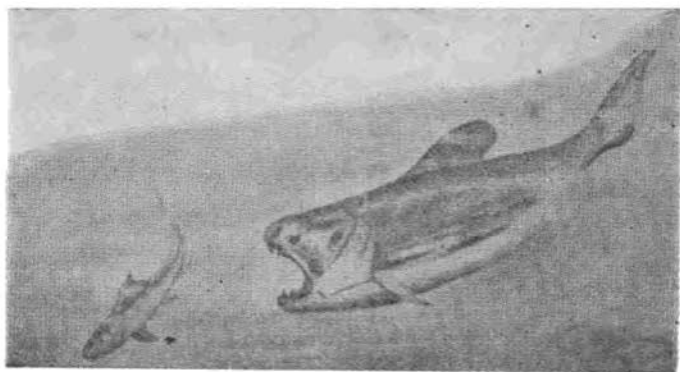
سنگواره يك حشره



يك حيوان ساده دریائی

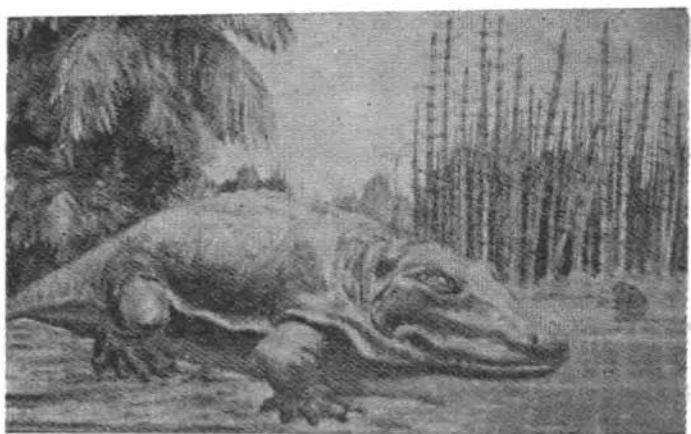


پس از نخستین جانداران، ماهیهای بزرگ پدید آمده اند



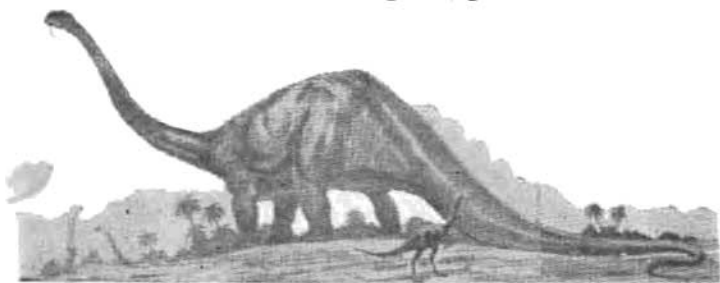
يك ماهی عظیم باستانی . . .

. . . ویک سوسمار عظیم باستانی





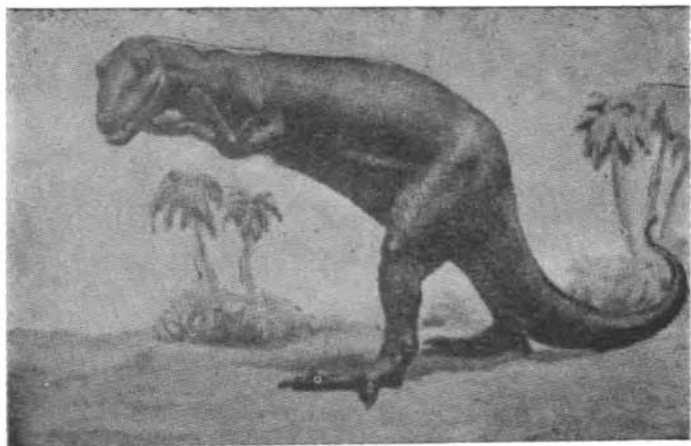
يك حيوان دريائي باستاني



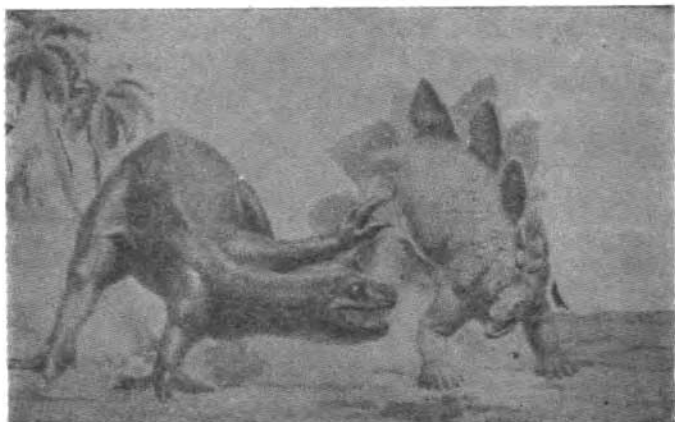
ديپلودو كوس ، خزنده عظيم باستاني



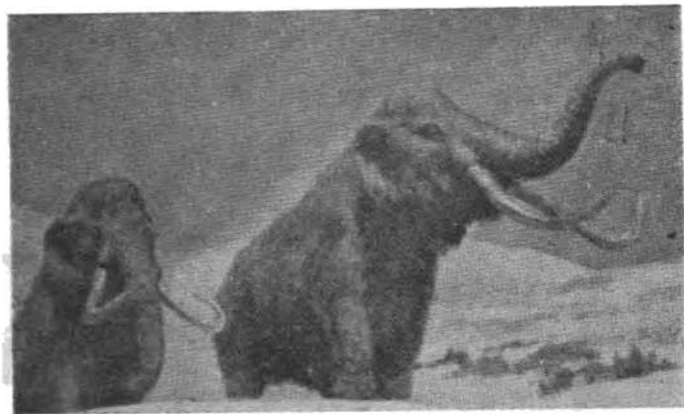
اندازه قامت يك انسان معمولي نسبت به اسكلت يك ديپلودو كوس



بعضی از جانوران عظیم باستانی که از میان رفته‌اند



خرس عظیم غارنشین

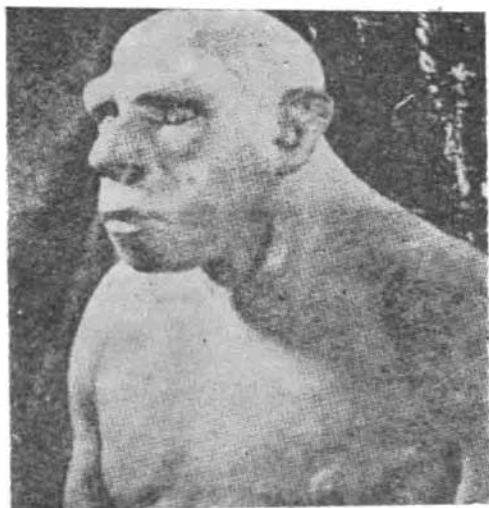


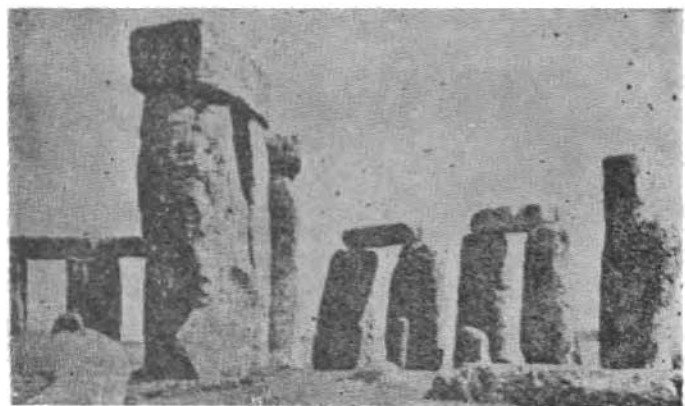
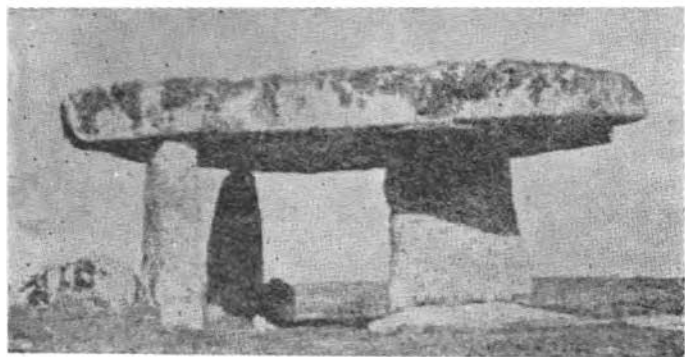
فیل‌های بزرگی که از میان رفته‌اند

جمجمه يك انسان باستانی که از زیر خاک بدست آمده است

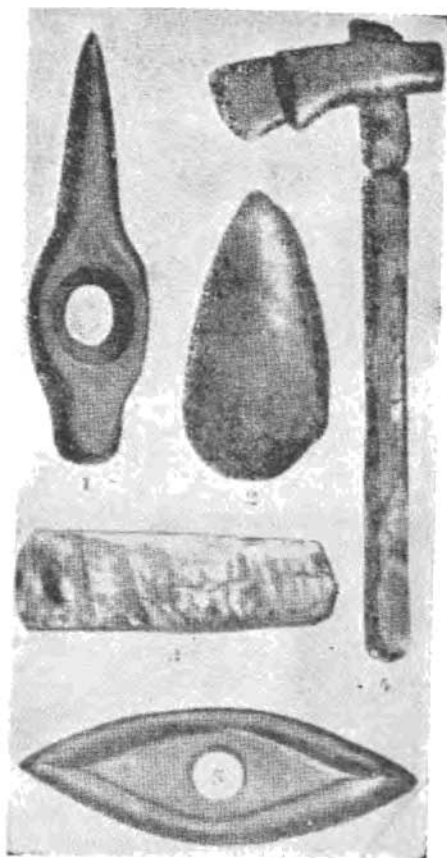


از روی جمجمه ها تصور می شود که انسانهای ابتدائی تقریباً باین شکل بوده اند





«دولمن» و «من هیمر»
ساختمانهای سنگی انسانهای ابتدایی



ابزارهای سنگی دوران سنگ جدید

نژادها و زبانهای انسان

نمی‌توان گفت که انسان ابتدا در کدام قسمت دنیا بوجود آمده است . همچنین نمی‌دانیم که محل سکونت انسان های ابتدائی کجا بوده است . شاید انسان تقریباً در يك زمان در چند نقطه زمین پیدا شده است با وجود این ظاهراً می‌توان گفت در زمانی که یخچالهای بزرگ دوران یخبندان آب شد و مناطق یخ بسمت شمال

عقب رفت انسان ها در مناطق گرمتر زندگی می کردند .
وقتی که یخ ها آب شد و از میان رفت بجای آنها
دشتهای وسیعی با گیاههای مختلف بوجود آمد که شبیه به
سرزمینهای بود که اکنون در شمال سیریه هست و آنها
را «نوندرا» می نامند. این دشتها علفزار های وسیعی شدند
و انسان که حیوانات اهلی خود را می چراند در این علف-
زارها حرکت می کرد و جابجا می شد.

این انسان ها که جا و مکان ثابتی برای زندگی
خود نداشتند و همیشه در حرکت بودند «چادر نشین» و
«صحراگرد» نامیده می شوند. حتی امروز هم در کشورهای
مختلف و از جمله در هند بعضی طوایف چادر نشین داریم که
مانند «کولی ها» دائماً در حرکت هستند و هرگز در يك
جای ثابت نمی مانند .

قاعدتاً مردم آن زمان در نزدیکی رودهای بزرگ
سکونت داشتند زیرا در نزدیکی رودها دشتها برای زراعت
خوب بود و علف فراوان ترمی روئید ، در این قبیل جاها
بواسطه فراوانی آب کاشتن و رویاندن مواد خوراکی در

زمین آسان تر بود . باین جهت است که تصور می شود در هند مردم آن زمان در نزدیکی رودهای «سند» و «گنگ» سکونت داشتند و در بین النهرین در نزدیکی رودهای «دجله» و «فرات» و در مصر در نزدیکی های رود «نیل» ساکن شدند و بهمین قرار در چین هم در نزدیکی رودهای بزرگ آن کشور بودند .

در هند ما از نخستین نژادی که اطلاع مسلم داریم و چیزهائی میدانیم نژاد «دراویدی» است . بعدها بطوریکه خواهیم دید آریائی ها از سمت شمال غربی و مغول ها از سمت شرقی به سرزمین هند آمدند . حتی هم اکنون بیشتر مردمی که در جنوب هستند از اولادان و بقایای همان نژاد قدیمی «دراویدی» میباشند . آنها رنگ پوستشان از مردم شمالی تیره تر و پررنگ تر است و این امر شاید از آن جهت است که «دراویدی» ها مدت زیادتری در هند اقامت داشتند . دراویدی ها مردمی مترقی و پیش رفته بودند . برای خود زبان مخصوص داشتند و با مردم دیگر ارتباطهائی برقرار کرده بودند اما آنچه میگویم مربوط بزمانهای خیلی دیرتر است و در اینجا ما خیلی زود و زیادی پیش

آمده ایم .

در آن روز کارهای قدیم يك نژاد تازه در قسمت-
های آسیای میانه و آسیای غربی و اروپای شرقی تکامل
می یافت . این نژاد « آریائی » نامیده می شود . در زبان
سانسکریتی نیز این کلمه « آریا » وجود دارد که بمعنی شخص
شریف یا نجیب زاده است .

از آنجا که زبان سانسکریتی یکی از زبانهای مردم
آریائی بوده است معنی این کلمه بمانشان می دهد که آریائی-
ها خودشان را خیلی شریفتر و نجیب زاده تر از دیگران
می دانسته اند ! ظاهراً آنها هم مانند مردم زمان ما این
عیب را داشته اند که خودشان را از دیگران بهتر و برتر
می شمردند .

بطوریکه می دانی امروز هم یکنفر انگلیسی ، نژاد
و ملت خودش را از تمام مردم روی زمین بهتر می داند . يك
نفر فرانسوی هم یقین دارد که فرانسویها بزرگترین و عالی-
ترین ملت دنیا هستند . آلمانی ها و آمریکائی ها و دیگران
نیز درباره خودشان همینطورها فکر می کنند .

آریائی‌های آنروز در سرزمین‌های شمالی آسیا و اروپا در دشتهای وسیع و چمنزارها در حرکت بودند و گله - چرانی میکردند .

اما از يك طرف دائماً تعدادشان زیادتیر میشد و از طرف دیگر زمین‌هایی که در اختیارشان بود خشک تر و میزان علف کمتر می‌گشت و دیگر محصولات خوراکی برای غذای همه آنها کافی نبود بدین جهت آنها مجبور شدند که در جستجوی غذا بسایر نقاط زمین کوچ کنند . باین شکل بود که آنها در سراسر اروپا پراکنده گشتند و بطرف هند و ایران و بین‌النهرین هم آمدند .

پس می‌بینیم تقریباً تمام مردمان اروپا و شمال هند و ایران و بین‌النهرین باوجود اینکه اکنون اینهمه باهم تفاوت و اختلاف دارند در واقع اولادان اجساد مشترك و واحدی هستند که همان آریائی‌های سابق بوده‌اند . البته این وقایع در روزگاری خیلی پیش از این اتفاق افتاده است و از آن زمان تا کنون حوادث فراوانی روی داده است و نژادهای مختلف هم تا اندازه زیادی با هم مخلوط شده‌اند .

بدین شکل دیدیم که آریائی های سابق یکی از نژادهای بزرگ بوده اند که اجداد بسیاری از مردمان دنیای امروز بشمار می روند .

یکی از نژادهای بزرگ دیگر نژاد «مغول» است . این نژاد در قسمت های شرقی آسیا ، در چین ، ژاپن ، تبت سیام و برمه پراکنده شد . گاهی اوقات آنها را نژاد «زرد» هم می نامند . بطوریکه بعضی از آنها را دیده ای معمولاً استخوانهای صورتشان برآمده و درشت است و چشمهای ریز و تنگ دارند .

مردم آفریقا و بعضی جاهای دیگر «نگرو» (سیاه پوست) هستند ، آنها آریائی هستند ، نه مغولی و رنک پوستشان هم خیلی تیره تر است .

مردمان عربستان و فلسطین یعنی عربها و یهودی ها هم از یک نژاد دیگر می باشند .

در طول هزاران سال تمام این نژادهای بزرگ به بسیاری نژادهای کوچکتر تقسیم شده اند و تا اندازه ای بهم مخلوط گشته اند اما احتیاجی نیست که در این باره خودمان

را ناراحت سازیم .

يك وسیلهٔ مهم و بسیار جالب برای تشخیص نژادهای مختلف و شاخه‌های آنها از یکدیگر مطالعه در زبانهای آنها میباشد . هر نژاد يك زبان جداگانه و مخصوص بخود داشته است اما در طول زمان از هر زبانی زبان‌های متعدد دیگری بوجود آمده و تکامل یافته است . ولی این زبانها مثل بچه‌های زبان اصلی بودند و جزو يك خانواده می‌باشند .

ما به آسانی می‌توانیم کلمات مشترك را در زبانهای مختلف تشخیص بدهیم و خویشاوندی و ارتباط آنها را بفهمیم .

وقتی که آریائی‌ها در آسیا و اروپا پراکنده شدند دیگر نتوانستند تماس و رابطهٔ میان خودشانرا حفظ کنند و با یکدیگر مربوط بمانند . در آن روزگار ها راه آهن و تلگراف و پست و حتی کتابهای نوشته شده وجود نداشت که مردم را باهم مربوط و آشنا سازد . باین ترتیب هر گروه از آریائی‌ها کم کم همان زبان اصلی را بشکل مخصوص

خودشان حرف زدند و بعد از مدتی این زبان با زبان اصلی که پدر آن بود یا با زبانهای دیگری که پسر عموهای آن حساب میشدند و در سرزمینهای دیگر آریائی بکار میرفت تفاوت پیدا کردند. باین دلیل است که امروز اینهمه زبانهای مختلف در دنیا می بینیم .

با وجود این وقتی این زبانها را مطالعه میکنیم می بینیم که هر چند تعداد آنها اینهمه زیاد است بسیاری از زبانها با هم خویشاوند هستند. مثلاً هر جا که آریائی ها رفته اند زبان مردم اکنون از خانواده زبانهای آریائی است .

زبانهای سانسکریتی ، لاتینی ، یونانی ، انگلیسی ، آلمانی ، ایتالیائی ، ایرانی و بعضی زبانهای دیگر با هم پسر-عمو و جزو خانواده زبانهای آریائی میباشند . بسیاری از زبان های هندی ما مانند هندی ، اردو ، بنگالی ، مراتی و گجراتی فرزندان زبان سانسکریتی هستند و باین قرار آنها هم از خانواده زبانهای آریائی میباشند .

يك خانواده بزرگ دیگر خانواده زبانهای چینی است که چینی ، برمه ای ، تبتی و سیامی و غیره جزو آنست .

يك گروه سوم زبانهای سامی است که شامل زبان عربی و زبان یهودی می‌شود .
بعضی زبانها مانند ترکی و ژاپونی با هیچ يك از این سه گروه نسبتی ندارند .
بعضی زبانهای جنوب هند نیز مانند زبانهای تامیل ، تلوگه ، مالایالام ، و کنارسی نیز جزو این گروهها نیستند ، این چهار زبان جنوبی از خانواده زبانهای دراویدی میباشند و بسیار قدیمی هستند .^۱

۱- در هند چهارده زبان مختلف بزرگ وجود دارد که برسمیت شناخته شده‌اند و زبانهای ملی هستند و برای خود ادبیات دارند و بهر يك از آنها میلیونها نفر صحبت میکنند و از این جهت بعضی از آنها در ردیف زبانهای بزرگ دنیای باشند .

خویشاوندی زبانها

دیدیم که چگونه آریائی‌ها در کشورها و سرزمین‌های مختلف پراکنده شدند و بهر جا رفتند و هر طور که بود زبان خودشان را همراه داشتند آیا آب و هواهای گوناگون و اوضاع و احوال و شرایط متفاوت محیط‌ها اختلافات فراوانی در میان گروه‌های مختلف آریائیها بوجود آورد. هر گروهی از آنها کم

عادات و آداب مخصوصی پیدا کردند .

بطوریکه هر گروه دیگر نمی توانست گروههای دیگر را که در سرزمینهای دیگر بودند ببیند زیرا در آنزمانها مسافرت کاری بسیار دشوار بود . در نتیجه هر گروه از گروههای دیگر جدا ماند .

اگر مردمی در یکجا یا در یک سرزمین مطلب تازه ای میآموختند و کشف میکردند نمی توانستند آنرا به مردمان سرزمینهای دیگر هم بگویند . باین شکل تغییراتی روی مینمود و پس از چند نسل خانواده واحد و مشترك آریائی تقسیم گردید و بصورت خانوادههای متعددی درآمد . شاید هم همه فراموش کردند که تمام ایشان از یک خانواده بزرگ بوده اند .

زبان واحد آنها هم بصورت زبانهای مختلف و متعددی درآمد که بنظر میرسید بایکدیگر تفاوتهای بسیار دارند اما هر چند که این زبانها باهم متفاوت بودند و اختلافات زیادی در آنها دیده میشد بسیاری کلمات مشترك و شبیه بهم در این زبانها وجود داشت . حتی اکنون پس از هزاران سال هنوز

هم می‌توانیم این کلمات مشترك را که در زبانهای مختلف وجود دارد پیدا کنیم و می‌توانیم بگوئیم که روزگاری تمام این زبان‌ها يك زبان واحد بوده اند .

بطوریکه می‌دانیم کلمات بسیاری هست که در زبان‌های انگلیسی و فرانسوی و بعضی زبان‌های دیگر یکسانست .

اکنون برای مثال دو کلمه بسیار مانوس و عادی «پدر» و «مادر» را مورد آزمایش و مطالعه قرار می‌دهیم . همانطور که میدانی در زبان هندی ما آنها را «پتا» و «ماتا» می‌گوئیم . در زبان سانسکریتی «پتر» و «ماتر» می‌باشد در زبان لاتینی این دو کلمه «پاتر» و «ماتر» در زبان یونانی «پاتر» و «متر» در زبان آلمانی «فاتر» و «موتر» در زبان فرانسوی «پر» و «مر» و در زبان انگلیسی «فادر» و «مادر» و همچنین در بسیاری زبان‌های دیگر کلمانی نزدیک و شبیه این کلمه هست .

آیا بنظر نه‌یرسد که آنها بایکدیگر شباهت فراوان دارند ؟ در واقع آنها مثل پسر عموهای يك خانواده بیکدیگر

شبه هستند .

البته بسیار ممکن است که بسیاری از کلمات یک زبان از زبان دیگری اقتباس و گرفته شده باشد . هم اکنون در زبان هندی کلماتی هست که از زبان انگلیسی گرفته شده است . زبان انگلیسی هم بعضی کلمات را از زبان هندی گرفته است .

اما «پدر» و «مادر» کلماتی نیستند که از زبان دیگر اقتباس شده باشند . اینها نمیتوانند کلمات تازه‌ای باشند زیرا در آغاز زندگی انسان و از همان وقت که بشر صحبت کردن بایکدیگر را شروع کرد طبعاً پدران و مادرانی وجود داشتند و برای نامیدن آنها کلماتی درست شده است . بدین قرار می‌توانیم بگوئیم که این کلمات از زبانهای دیگر اقتباس و گرفته نشده‌اند و قاعدتاً همهٔ اولادان یک خانواده هستند و از یک جد بزرگ ناشی شده‌اند .

از همین ملاحظات می‌توانیم بفهمیم بسیاری از مردمی که امروز در سر زمین‌های مختلف و جدا از هم زندگی می‌کنند و زبانهای مختلفی را بکار می‌برند در روزگاران

گذشته پدرانشان با هم زندگی می کرده اند و اعضای يك خانواده بزرگ بوده اند .

می بینی که مطالعه زبانها چقدر شیرین و جالب است و چقدر مطالب زیاد را بما می آموزد . اگر ما سه یا چهار زبان یاد داشته باشیم یاد گرفتن زبان های بیشتر هم کار دشواری نیست .

همچنین می بینی بسیاری از کسانی که اکنون در سرزمینهای مختلف جدا از یکدیگر و دور از هم زندگی می کنند در روز کارهای پیش از این مردم واحدی بودند . از آن زمان به بعد تغییرات بزرگی روی نموده است و بسیاری از ما خویشاوندیها و پیوندهای قدیمی خودمان را فراموش کرده ایم .

اکنون در هر کشوری مردم تصور میکنند که خودشان بهترین و باهوشترین مردمان هستند و دیگران بخوبی و شایستگی ایشان نیستند . يك انگلیسی تصور میکند که او و کشورش از همه مردم و همه کشورها بهتر هستند . فرانسوی هم از فرانسه و هرچیز فرانسوی مغرور است . آلمانیها و

ایتالیائیها فکر میکنند که کشورشان پایان و نهایتی ندارد و بسیاری از هندیها تصور میکنند که هند از جهات مختلف بزرگترین کشور جهانست.^۱

اما تمام این تصورات از خودبینی و خودخواهی است. هر کس خودش و کشورش را خوب و بهتر از دیگران می‌شمارد اما در واقع هیچ کس نیست که در خود مقداری خوبی و مقداری بدی نداشته باشد و بهمین شکل هیچ کشوری هم نیست که در آن چیزهای بدی نباشد و از بعضی جهات خوب نباشد.

ما باید خوبی را در هر جا پیدا میکنیم بگیریم و بکوشیم که بدی را هم از هر کجا که هست دور سازیم. البته ما باید بیشتر درباره آنچه مربوط بکشور خودمان است فکر کنیم. متأسفانه کشور ما امروز در وضع بدیست و بیشتر مردم وطن ما بسیار فقیر و مستمند هستند و هیچ لذت و شادمانی در زندگی آنها وجود ندارد.

ما باید ببینیم که در رفتار و آداب ما چه چیزهای خوبی هست و بکوشیم آنها را حفظ کنیم و هر چه را هم بد هست باید

۱- متأسفانه بسیاری از ایرانیهای خودمان هم چنین تصوراتی دارند.

بدور افکنیم همچنین اگر در کشورهای دیگر هم چیزهای خوبی هست مسلماً باید آنها را اقتباس کنیم .

ما که هندی هستیم باید در هندزندگی کنیم و بخاطر هندکار کنیم اما نباید فراموش کنیم که در عین حال بخانواده بزرگتری که در سراسر جهانست تعلق داریم و بالاخره مردمی هم که در سایر کشورهای جهان زندگی میکنند خویشاوندان و پسرعموهای ما هستند .

چقدر خوب و عالی خواهد بود که تمام مردم جهان شادمان و خوشنود و راضی باشند . بدین جهت ما باید بکوشیم تا سراسر جهان بصورتی درآید که بتوان در آن شادمان تر و خوشبخت تر زندگی کرد .

تمدن چیست ؟

اکنون میخواهم برایت دربارهٔ
 نخستین تمدنها مطالبی بگویم اما پیش از آنکه باین کار
 بپردازم باید بکوشیم تا معنی و مفهوم تمدن را بفهمیم .
 کتاب لغت بما میگوید که تمدن ساختن عبارتست
 از بهتر کردن ، ظریف تر و پاکیزه تر کردن ، عادات و رسوم
 عالی و نیک را جانشین عادات و رسوم وحشیانه ساختن و در

این مطالب مخصوصاً نظر متوجه يك اجتماع يا يك گروه از مردم است .

وضع وحشیانه زندگی انسان در موقعی که شکل زندگی او از حیوانات وحشی فقط کمی بهتر است «وحشیگری» یا «بارباریسم» نامیده میشود . کلمه «تمدن» مخالف و متضاد «وحشیگری» است یعنی هرچه از وحشیگری بیشتر دور شویم بیشتر متمدن هستیم .

اما آیا چگونه می توان فهمید که يك شخص یا يك جامعه وحشی است یا متمدن بسیاری از مردم در اروپا تصور می کنند که آنها خیلی متمدن هستند و مردم آسیا کاملاً وحشی میباشند .

آیا این تصور بخاطر آنست که مردم اروپا بیشتر از مردم آسیا و آفریقا لباس می پوشند ؟

البته این حرف نمی تواند صحیح باشد زیرا وضع کمی یا زیادی لباس با آب و هوا بستگی دارد . در جائیکه آب و هوا سرد است انسان بیش از جاهائی که آب و هوا گرم است لباس می پوشد .

شاید اروپائی‌ها از آن جهت خود را متمدن تر می‌شمارند که تصور می‌کنند انسانی که يك تفنگ دارد از انسان بدون سلاح قوی تر است و بدینجهت متمدن تر میباشد!

در هر صورت ولو مرد تفنگدار باندازه يك مرد بی سلاح متمدن نباشد ظاهراً نباید باو گفت که متمدن نیست زیرا در غیر این صورت با تفنگ خود او را از پا خواهد افکند.^۱

میدانی که چند سال پیش جنگ بزرگی اتفاق افتاد که بیشتر کشورهای جهان در آن شرکت کردند و هر يك از آنها می‌کوشید که هر چه بتواند بیشتر افراد طرف مقابل را بکشد.^۲

انگلیسها تمام نیروی خودشان را بکار میبردند که

۱- این عبارت کنایه‌ای بخشونتها و تجاوزات انگلیسها درهند است که خود را عالی تر و متمدن تر از هندیان می‌شمردند و اگر به آنها خلاف این حرف گفته میشد آنها توهین حساب میکردند.

۲- منظور جنگ جهانی اول است که از سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ طول کشید و متأسفانه مصیبت‌ها و فجایع آن در جنگ جهانی دوم هم تکرار شد.

آلمانی‌ها را بکشند و آلمانی‌ها هم هر چه می‌توانستند انگلیسی‌ها را می‌کشتند، در این جنگ میلیونها نفر از مردم کشته شدند و هزاران هزار نفر دیگر برای تمام عمر خود علیل و ناقص گشتند. بعضی‌ها دیگر چشم ندارند و کور شده‌اند و بعضی دیگر دست یا پا ندارند.

اگر یادت باشد بسیاری از این مجروحین جنگ را در فرانسه و جاهای دیگر دیده‌ای. یادت هست در مترو^۱ پاریس برای این قبیل اشخاص صندلیهای مخصوص هست.

آیا تصور میکنی که این يك کار تمدن آمیز و خوبيست که مردم یکدیگر را باین شکل بکشند؟ در حالی که اگر دو نفر در خیابان باهم دعوا کنند مأمور پلیس آنها را از یکدیگر جدا می‌کند و مردم هم فکرمی‌کنند که آنها چه اشخاص نادان و ابله‌ی هستند.

این وضع درست مثل جنگهای وحشیانه ایست که در میان قبایل جنگل‌ها اتفاق می‌افتد. بنابراین وقتی

۱- راه آهن زیر زمینی پاریس.

که وحشی‌های جنگلی را «وحشی» می‌نامیم آیا کشورهاییکه باین شکل به‌جنگ و کشتار می‌پردازند چقدر وحشی‌تر هستند .

بدین‌قرار وقتی که از این نظر به موضوع نگاه کنی خواهی گفت کشورهاییکه در جنگ بزرگ جنگیدند و کشتار کردند یعنی انگلستان ، آلمان ، فرانسه ، ایتالیا و بسیاری کشورهای دیگر ابداً متمدن نیستند .

با وجود این میدانی که در این کشورها چیزهای زیبا هم فراوانست و مردم نیک هم زیاد هستند اکنون خواهی گفت که بدین‌قرار فهمیدن معنی تمدن آسان نیست و البته حق هم داری . این یک موضوع بسیار دشوار و پیچیده است .

ساختمانهای زیبا ، تابلوهای زیبا و کتابهای گوناگون و هرچه زیبایی است مسلماً نشانه‌های تمدن هست اما بهترین نشانه تمدن وجود انسان عالی و نیک است که خود خواه نباشد و همراه با دیگران برای خوشبختی همه کار کند . کار-

جواهر لعل نهرو

کردن با هم بهتر از کار کردن به تنهایی است و کار کردن
با هم برای خیر و خوشی مشترك و عمومی از هر چیز بهتر
است .

تشکیل قبیله‌ها

در نامه های قبلی خود برای
گفتم که انسان در آغاز کار و موقعی که تازه در روی زمین
پیدا شد تاچه اندازه بحیوانات شباهت داشت . یواش یواش ،
در طول هزاران سال ، انسان پیشرفت کرد و کاملتر و بهتر شد.
قاعدتاً در ابتدا انسان هم مانند بعضی حیوانات وحشی امروز
شخصاً بهمه چیز حمله میبرد و بشکار موجودات دیگر میپرداخت

وتنها زندگی میکرد .

بعد فهمید که خیلی عاقلانه تر و بهتر است که دسته جمعی همراه با دیگران زندگی کند و اگر عده‌ای مردم با هم می‌بودند خیلی نیرومند تر می‌شدند و می‌توانستند در مقابل حملات حیوانات یا احتمالاً حملات انسان‌های دیگر از خودشان بهتر دفاع کند . حتی بسیاری از حیوانات هم بخاطر صلاح خودشان بصورت دسته جمعی و بشکل رمه‌ها و گله‌ها زندگی می‌کنند .

گوسفندها و بزها و گوزنها و حتی فیلها بصورت دسته جمعی بسر می‌برند و حرکت می‌کنند . وقتی که گله‌های حیوانات به خواب می‌روند بعضی از افراد آنها بیدار می‌مانند و از دیگران مراقبت می‌کنند .

لابد دربارهٔ گله‌های گرگها نیز مطالبی خوانده‌ای . در روسیه هنگام زمستان گرگها بصورت دسته جمعی حرکت می‌کنند و موقعی که خیلی گرسنه می‌شوند . دسته جمعی به آدمها حمله می‌برند . این اتفاق در فصل زمستان بیشتر روی می‌دهد و گرگها که کمتر غذا گیر می‌آورند و گرسنه

می مانند بیشتر به آدمها حمله می کنند .

خیلی کمتر اتفاق می افتد که يك گرگ به تنهائی بيك اسان حمله کند بلکه آنها بصورت دسته جمعی و چندتائی جمع می شوند و در این موقع خود را برای حمله کردن به -
عده ای از انسانها قوی تر میدانند .

در اینموقع اغلب انسانها مجبور می شوند که برای نجات جان خودشان با کمال سرعت از مقابل حمله گرگها فرار کنند و اغلب میان انسانها که سوار سورتمه هستند و بر روی یخها می گریزند و گرگها که آنها را دنبال می کنند مسابقه پرهیجانی برپا می شود .

باین قرار نخستین پیشرفتی که انسانهای اولی در راه تمدن حاصل کردند این بود که دور هم جمع شدند و بصورت گروه ها یا با اصطلاحی که امروز می گوئیم بصورت «قبیله» هادرآمدند .

آنها درقبیلهها با هم کار و زندگی می کردند . و در میان آنها چیزی که بااصطلاح امروز همکاری نامیده می شود برقرار گردید .

هر فرد انسان اول به قبیله اش فکرمی کرد و بعد بخودش.
اگر قبیله بخطر می افتاد هر يك از افراد آن بخاطر آن و
برای دفاع از آن بجنگ می پرداخت و اگر یکی از افراد قبیله
کار نمی کرد از قبیله اخراج می گشت .

وقتی که مردم با یکدیگر کار می کردند باید نظم و
ترتیبی بکار خود میدادند اگر هر کس هر چه داشت میخواست
می کرد دیگر از قبیله چیزی باقی نمی ماند .

با این ترتیب لازم بود که در قبیله یکنفر رهبر یا رئیس
شود. حتی گله و گروه های حیوانات هم برای خود رهبرانی
دارند . قبیله های انسان نیز نیرومند ترین افراد را از میان
خود بعنوان رهبر و رئیس انتخاب می کردند . از آن جهت
نیرومند ترین شخص برای رهبری انتخاب میشد که اغلب
برای قبیله جنگ های فراوان در پیش بود .

اگر افراد قبیله در میان خودشان بجنگ و دعوا
می پرداختند بزودی قبیله در هم می شکست و از میان میرفت
بدین جهت رهبر قبیله از جنگ و زد و خورد در داخل قبیله
جلو گیری می کرد .

بدیبهی است که يك قبیله با قبیله های دیگر جنگ میکرد
و این کار هم زیاد اتفاق می افتاد . این کار در واقع نسبت بوضع
سابق که هر فرد بخاطر خودش با هر فرد دیگر جنگ میکرد
پیشرفت و تکاملی بود .

نخستین قبیله ها در واقع خانواد های بزرگ بودند که
تمام افراد آنها با یکدیگر خویشاوندی داشتند . اما خانواده-
ها دائماً بزرگ و بزرگتر میشد تا اینکه قبیله هم وسعت زیاد
پیدا میکرد و بصورت بزرگی در می آمد .

برای انسان های اولی آن روز کارها مخصوصاً پیش
از آنکه قبیله ها تشکیل شوند زندگی خیلی دشوار بوده
است . انسان در آن زمان نه خانه داشت و نه لباس . قطعاتی از
پوست حیواناتی را که شکار میکرد بخود می بست و دائماً هم
در حال جنگ و ستیز بود . برای بدست آوردن غذای روزانه
خود ناچار بود که حیوانات را شکار کند و بکشد یا میوه های
درخت های وحشی را جمع آوری کند .

قاعدتاً انسان آن زمان احساس میکرد که از همه
طرف با دشمنان گوناگونی احاطه شده است . حتی طبیعت

هم در نظرش بصورت يك دشمن جلوه می‌کرد که صاعقه و برف و زلزله را بر سرش فرو می‌آورد . انسان بدبخت و بیچاره همچون يك اسیر و حشت‌زده در روی زمین سرگردان بود و چون نمی‌توانست هیچ چیز بفهمد از همه چیز می‌ترسید .

اگر برق در آسمان می‌درخشید و صاعقه می‌فرید فکر می‌کرد که خدائی در درون ابرهاست که با او کینه می‌ورزد و می‌خواهد او را مضروب سازد به این جهت بو حشت می‌افتاد و می‌ترسید و می‌خواست کاری بکند تا آن کسی را که در میان ابرها هست ورعد و برق و برف و باران را بر سر او میریزد نسبت بخود مهربان سازد .

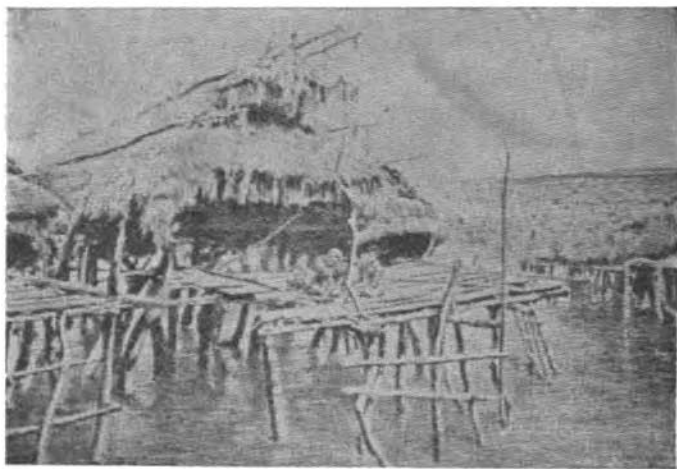
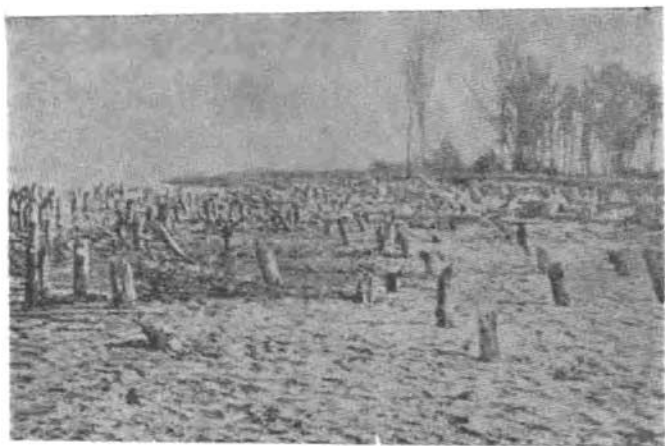
آیا چگونه می‌توانست او را بر سر مهر بیاورد ؟

انسان آن زمان روشن بین و با فکر نبود . پیش خودش فکرمی‌کرد خدائی که در ابرها هست بخودش شبیه است و گرسنه است و غذا و خوراکی دوست دارد . باین جهت مقداری غذا برای خدا نذر می‌کرد یا يك حیوان را برای رضای او می‌کشت یا با اصطلاح امروز «قربانی» می‌کرد و آنرا

در يك جائي مي گذاشت كه خدا آنرا بخورد ! خيال ميكرد
كه باين وسيله ميتواند خدا را راضي كند و باران يا بـسـرق و
چيزهاي شبـيه آنرا متوقف سازد !

اين كارها در نظر ما كه ميدانيم چرا برف و بازان
مي بارد و چرا رعد و برق صورت مي گيرد ابلهانه است . كشتن
يك حيوان نمي تواند در اين عوامل طبيعي هيچ اثرى
داشته باشد . اما هر چند هم كه اين فكر ابلهانه است بسيارى
مردم حتى امروز نيز آنقدر جاهل هستند كه هنوز هم چنين
كارهائي مي كنند .

بقایای يك شهر دریاچه‌ئی باستانی



امروزهم بعضی از قبایل نیمه وحشی و ابتدائی مثل قدیم در دریاچه‌ها زندگی می‌کنند



يك زن اسكيمو

يك زن سرخ پوست



يك زن سیاہ





يك مرد منغولی



يك مرد يهودی



يك مرد سیاہ ←



لوئی ۱۴ عقیده داشت که او را خداوند پادشاه کرده و در برابر هیچکس جز خداوند مسئول نیست و نماینده خداوند در روی زمین است و میگفت «دولت یعنی من» یا «من دولت هستم» .

پاتریارک نمی توانست تمام کارها را خودش به تنهایی انجام دهد و باینجهت شخص دیگری را برای کمک بخودش انتخاب می کرد. باین شکل عده زیادی سازمان دهنده بوجود آمد که پاتریارک رئیس همه بود. بدینقرار قبیله بدوقسمت تقسیم میگشت: یکی سازمان دهندگان و دیگری کارکنان عادی؛ از آن پس دیگر مردم و افراد قبیله یکسان نبودند. بعضیها که سازمان دهنده بودند نسبت بدیگران که کارگران و کارکنان عادی بودند قدرت بیشتری داشتند.

درنامه بعدی خواهیم دید که چگونه اهمیت و قدرت پاتریارک بتدریج توسعه و تکامل یافت.

بلکه او را يك شخص خشمگین و بدخواه می‌شمردند که همیشه در حال غضب است .

گاهی اوقات وقتی مصیبتی روی میداد مثلاً يك زلزله یا يك طغیان آب یا يك بیماری بزرگ پیش می‌آمد که عده زیادی از مردم را میکشت. انسان‌ها بو حشت می‌افتادند و پیش خود فکر میکردند که خدایان خشمگین شده‌اند؛ و برای خشنود ساختن ایشان کارهای مختلف میکردند بطوریکه اغلب مردان یازنانی را قربانی می‌ساختند و حتی فرزندان خودشان را میکشیدند و به خدایان تقدیم میداشتند. این چنین وضعی اکنون در زمان ما مخوف و هولناک بنظر میرسد اما وقتی که انسان وحشت زده میشود و می‌ترسد ممکن است هر کاری بکند.

قاعدتاً آغاز مذهب باین صورت بوده است. بدینقرار مذهب بصورت ترس از همه چیز ظاهر گشت. و هر چیزی هم که بخاطر ترس و وحشت انجام شود خوب نیست. اما بطوریکه میدانی مذهب چیزهای بسیار خوب و زیبایی هم بما میگوید. وقتی که بزرگتر شدی در باره مذهب دنیا مطالب بیشتری خواهی خواند و از کارهای خوب و بدی که بنام مذهب اتفاق

افتاده و انجام گرفته است بیشتر باخبر خواهی شد .

اکنون فقط این نکته مورد نظر ماست که به بینیم فکر مذهب چگونه آغاز گشت. بعدها خواهیم دید که مذهب چگونه رشد پیدا کرد. متأسفانه هنوز هم بنام مذهب با یکدیگر می جنگند و بر سر یکدیگر میکوبند. ^۱

برای بسیاری از مردم هنوز هم مذهب يك چیز مخوف و ترسناك است. هنوز هم بسیاری از مردم وقت خودشان را در این راه مصرف میکنند که بعضی موجودات خیالی را از خود خشنود و خرسند سازند و برای این کار هدایا و تحفه هائی به معابد تقدیم میدارند و حتی حیوانات را قربانی میکنند .

بدینقرار می بینیم که انسان اولی زندگی دشواری داشت. ناچار بود که غذای هر روز را تقریباً در همان روز بدست آورد و در غیر این صورت گرسنه میماند. در آن روزگار هیچ انسانی بدون کار کردن نمیتوانست زنده بماند. برای هیچ کس ممکن نبود که مقداری غذا و آذوقه برای چند وقت

۱ - این موضوع مخصوصاً در هند که اغلب میان مسلمانان و

هندوان تصادماتی روی میداد جالب توجه و قابل تذکر بود .

اما یواش یواش تغییراتی پیداشد . کارهای نوع جدیدی بوجود آمد . مخصوصاً در کشاورزی کارهای تازه زیاد می شد . «پاتریارک» هم ناچار شد که اوقاتش را برای سازمان دادن صرف کند و مراقب باشد که اعضای قبیله کارشان را درست و خوب انجام دهند .

کم کم پاتریارک دیگر خودش بکارهای عادی و عمومی و کار زراعت زمین و کشاورزی نمی پرداخت . بدین ترتیب میان وضع او با سایر مردم تفاوتی پیدا شد . اکنون می بینیم که یکنوع جدید تقسیم کار هم صورت گرفت یعنی پاتریارک به سازمان دادن و تنظیم کردن کار دیگران می پرداخت و سایر افراد قبیله در مزارع کار می کردند یا بدنبال شکار می رفتند یا می جنگیدند و دستورها و فرمانهای پاتریارک را که رهبر و رئیس ایشان بود اجرا می کردند . اگر میان دو قبیله زدو خورد و جنگی درمی گرفت قدرت و اختیارات پاتریارک زیاد تر هم می شد زیرا در زمان جنگ نمی توان بدون یک رهبر بخوبی جنگید . بدین ترتیب درطول زمان پاتریارک بتدریج خیلی نیرومندتر و مقتدرتر شد .

چون کارهای سازمانی تدریجاً زیاد تر می شد ، دیگر

قبیله شمردند و بیشتر اموال و دارائی قبیله را مال خودشان تصور کردند .

وقتیکه «پاتریارک» میمرد تمام افراد قبیله گرد هم جمع میشدند و یک نفر دیگر را بعنوان رهبر و پاتریارک جدید خود انتخاب می کردند. اما معمولاً خانواده پاتریارک بیشتر از سایر افراد قبیله درباره سازمان دادن و اداره کردن کارها اطلاع پیدا می کردند . زیرا آنها همیشه با پاتریارک بودند و معمولاً در کارها با او کمک می دادند و از این راه درباره کارها اطلاع بیشتری بدست می آوردند . باین جهت اغلب وقتی که پاتریارک میمرد افراد قبیله یکنفر از اعضای همان خانواده او بجایش انتخاب میکردند و باینقرار می بینیم که کم کم خانواده پاتریارک با خانواده های دیگر قبیله تفاوتی پیدا کرد و قبیله همیشه رهبر و رئیس خود را از این خانواده انتخاب میکرد .

در این موقع و باین جهات پاتریارک نیرو و قدرت فراوانی بدست آورد . طبعاً هر پاتریارک دلس میخواست که پسر یا

شد . مقداری کار در مزرعه انجام میگرفت. شکار کردن هم هنوز وجود داشت. کسانی هم مأمور مراقبت و نگاهداری از حیوانات اهلی و گله‌ها بودند . شاید زنها مأمور مراقبت حیوانات و دوشیدن شیر از گاوها بودند . بعضی مردها يك کار را انجام میدادند و بعضی دیگر بکارهای دیگر میپرداختند .

امروزمی بینی که در دنیا هر کس يك کار مخصوص را بعهده دارد و انجام میدهد. یکنفر پزشک است یکی دیگر مهندس ساختمان پلها و راههاست. یا یکنفر نجار است یکی دیگر آهنگر است. یکی بناست و خانه‌ها را میسازد و دیگری کفشدوز و خیاط است و بهمین قرار هر کس کاری انجام میدهد. هر کس يك کار و يك کسب مخصوص مشغول است و در باره کارها و کسبهای دیگر چیز زیادی نمیداند یا اصلاً هیچ چیز نمیداند. این وضع را تقسیم شغل یا تقسیم کار میگویند .

اگر شخصی بکوشد که يك کار را خوب انجام بدهد بیقین آن کار را خیلی بهتر انجام خواهد داد تا اینکه بخواهد

چند کار را با هم انجام دهد .

اکنون در دنیای زمان ما کارها بمقدار خیلی زیادی تقسیم شده اند. بطوریکه می بینیم این تقسیم کار خیلی آهسته از زمانهای خیلی قدیم و در موقعی که قبیله ها تشکیل شد و مردم بکشاورزی پرداختند آغاز شد .

بخودش نداشت . او هم بعنوان يك فرد قبیله سهمی مانند سایر افراد قبیله داشت . اما او سازمان دهنده کارها بود و مسئولیت مراقبت دارائی و اموال قبیله را هم بعهده او بود .

کم کم که قدرت پاتریارک اضافه شد باین فکر افتاد که اموال و دارائی قبیله که زیر نظر او هست در واقع مال خودش میباشد ، نه مال تمامی قبیله . شاید هم بیشتر از آنجهت بچنین فکری افتاد که پیش خود تصور میکرد چون او رهبر و رئیس قبیله است در واقع مظهر و نماینده قبیله هم می باشد و باید تمامی اموال و دارائی قبیله مال او باشد .

باین ترتیب می بینیم که چگونه فکر مالکیت فردی و داشتن چیزی برای شخص خود آغاز شده است . امروز ما دائماً درباره اموال و اشیائی فکری یا صحبت میکنیم که میگوئیم «مال من» یا «مال تو» است اما همانطور که برایت گفتم مردان و زنان آن قبیله های قدیمی و ابتدائی هیچوقت اینطور فکر نمی کردند و تمام دارائی و اموال مال تمامی قبیله محسوب میشد .

باوجود این کم کم پاتریارک های قدیمی خود را مظهر

چگونه پاتریارک پادشاه شد

پاتریارک پیرو قدیمی مقدار زیادی از وقت ما را گرفت. آیا اینطور نیست؟ بزودی حرفمان را دربارهٔ او پایان خواهیم رساند یا بهتر است بگوئیم که بزودی او نام خود را تغییر خواهد داد.

در ابتدای این گفتگو وعده داده بودم برای آن بگویم که پادشاهان چگونه پیدا شدند و چه بودند و چه می کردند؟

که مردان بشکار میپرداختند و زنان در يك جا میماندند و از بچه‌های خود و حیوانات اهلی نگاهداری و مراقبت میکردند. وقتی که مردم کشاورزی را آموختند پیشرفتهای جدیدی حاصل شد. نخست اینکه تقسیم زبادی در کارها پیدا شد. بعضی‌ها شکار میکردند بعضی دیگر بکار مزرعه‌ها میپرداختند و زمین را شخم میزدند. بعدها با گذشت زمان مردم باز کارها و شغل‌های تازه تری آموختند و در این کارها متخصص میشدند. یکی دیگر از نتایج زراعت زمین این بود که انسان در دهکده‌ها و شهرها ساکن گردید. پیش از شروع کشاورزی مردم دائماً در حرکت بودند و در هر جا که پیش میآمد و می‌توانستند شکار میکردند. لازم نبود که در يك جا بمانند. بهر جا که میرفتند میتوانستند شکار کنند اغلب هم مجبور بودند بخاطر گاوها و گوسفندها و حیوانات اهلی دیگر که داشتند از يك جا بجای دیگر بروند. زیرا این حیوانات چراگاههایی میخواستند که بتوانند در آنجا بچرند و همینکه مدتی در يك جا میماندند و میچریدند دیگر روی زمین آنقدر علف نمیماند که حیوانات بتوانند باز هم سیر شوند و در نتیجه تمام قبیله

بجای دیگری منتقل می‌شد^۱

وقتی کشاورزی پیدا شد مردم ناچار بودند در نزدیک زمین زراعتی خود باقی بمانند، نمیتوانستند زمین و مزرعه‌ئی را که شخم زده‌اند و کاشته‌اند ترك بگویند و باین ترتیب از موقع يك خرمین تا خرمین بعدی در روی همان زمین کار می‌کردند و باین جهت بود که دهکده‌ها در میان مزارع بوجود آمد و شهرها ساخته شد.

يك تغییر دیگر که کشاورزی پیش‌آورد این بود که زندگی را راحت‌تر ساخت بدست‌آوردن غذا از زمین خیلی آسان‌تر از آن بود که انسان تمام وقت مشغول شکار باشد. محصول زمین هم خیلی بیشتر از آن بود که بتوان آنرا یکبارہ خورد در نتیجه باید محصول با دقت برای روزهای بعد نگاهداری میشد.

بگذار حالا يك پیشرفت جالب توجه دیگر را برایت

۱- بطوریکه میدانیم هم اکنون ایلات ماهم در تابستانها به کوهستانها می‌روند که در آنجا هواخنک است و علف برای حیوانات هست و در زمستانها بنواحی گرمسیر می‌آیند زیرا در کوهستانها برف و یخ چراگاهها را میپوشاند، اینها از این حیث مثل همان انسانهای قدیمی و قبیله‌های اولی زندگی میکنند.

جواهر لعل نهرو

قبیله بود تصاحب کرد و آنها را مال خود نامید مردم «دارا»
و «نادار» و ثروتمند و فقیر هم پیدا شدند .
در نامه بعدی مطالب بیشتری در این باره برایت
خواهم نوشت.

انقلاب بزرگی راه انداختند و تصمیم گرفتند که دیگر پادشاه نداشته باشند. بخاطر خواهی آورد که وقتی با هم در پاریس بودیم، دیدن زندان «کونسیرژری» رفتیم. یادت هست که تو هم در موقع آن بازدید همراه ما بودی؟

در موقع انقلاب فرانسه اعضای خانواده شاهی و ملکه «ماری آنتوانت» در همین زندان محبوس بودند و آنها را از همانجا بیای گیوتین بردند و اعدام کردند.

همچنین در باره انقلاب بزرگ روسیه مطالبی خواهی خواند که مردم آنجا فقط چند سال پیش^۱ پادشاه خودشان را که «تزار» نامیده میشد بر کنار ساختند و از میان برداشتند. باینقرار بتدریج دوران پادشاهی هم بسر آمده است. بیشتر کشورها دیگر پادشاه ندارند. فرانسه و آلمان و روسیه و سوئیس و کشورهای آمریکا و چین و بسیاری کشورهای دیگر اکنون پادشاه ندارند. این کشورها جمهوری هستند یعنی مردم کشور هر چند سال یکبار فرمانروایان و رهبران خود را انتخاب میکنند و کار این رهبران و فرمانروایان هم

۱- در موقعیکه این نامه نوشته میشد قریب ده سال از انقلاب روسیه میگذشت.

باشد. در این باره خود را ناراحت نساز. انشاءالله وقتی که بزرگتر شدی در این باره مطالب کافی خواهی فهمید.

اکنون فقط میخواهم برایت متذکر شوم که بر اثر کشاورزی محصولی که بدست میآید خیلی بیشتر از آن بود که یکبارہ بتوان خورد و مصرف نمود. این محصولات اضافی ذخیره میشود. در آن روزها پول و بانک وجود نداشت و مردمی ثروتمند شمرده میشدند که مقدار زیادی گاویا گوسفندیاشتر یا غلات داشتند .

پاتریارک* چگونه پیدا شد؟

تصور میکنم که نامه‌هایم کمی
 دشوار و پیچیده شده باشد اما این زندگی که در اطراف
 خود می‌بینیم نیز بسیار پیچیده و دشوار است. در روزگار
 قدیم زندگی خیلی ساده‌تر بود و اکنون بمطالعهٔ زمانی

* - پاتریارک بمعنی رئیس قبیله‌های قدیمی است. اما چون
 در جامعه‌شناسی معنی و مفهوم خاصی دارد همین کلمهٔ بین‌المللی در
 ترجمهٔ فارسی هم بکار برده شده است.

تعیین شده بودند .

وقتی که بزرگتر بشوی و تاریخ بخوانی خواهی دید که بعدها پادشاهان بقدری مغرور و ازخود راضی شدند که فکر میکردند مردم هیچ حق مداخله در کار آنها و انتخاب کردن آنها را ندارند . میگفتند که خود «خدا» آنها را پادشاه کرده است و سلطنت خود را يك موهبت الهی « وحق الهی سلطنت» مینامیدند و با مردم به بد رفتاری می- پرداختند .

مدتهای درازی آنها باین ترتیب بد رفتاری میکردند . در حالیکه مردم گرسنگی میکشیدند و رنج میبردند آنها در میان تجمل و شکوه بی پایانی زندگی میکردند، اما بالاخره عامه مردم نتوانستند این بار سنگین را مدت بیشتری تحمل کنند و در بعضی از کشورها پادشاهان را کنار گذاشتند .

بعدها درباره این موضوعها مطالب خیلی بیشتری خواهی خواند و خواهی دید که چگونه در انگلستان مردم بر ضد «چارلز اول» که پادشاهشان بود قیام کردند ، او را شکست دادند و عاقبت هم کشتند . خواهی دید که چطور مردم فرانسه

قبلاً در بارهٔ تشکیل قبیله‌ها مطالبی برایت گفتم وقتی که کشاورزی آغاز گشت و کارها تقسیم شد لازم بود که در قبیله کسی باشد که کارها را سازمان بدهد. حتی پیش از آن هم قبیله کسی را لازم داشت که در موقع جنگ بایک قبیلهٔ دیگر رهبری را عهده‌دار شود. رهبر قبیله معمولاً پیرترین فرد قبیله بود. این رهبر «پاتریارک» نامیده می‌شد. یا بعبارت صحیح‌تر ما امروز او را به این نام می‌نامیم.

همه کس تصور می‌کرد که چون او از همه پیرتر است از همه هم بیشتر تجربه دارد و دانش و عقاش هم از همه بیشتر است. این «پاتریارک» با اعضای دیگر قبیله فرق زیادی نداشت. او هم با دیگران کار می‌کرد و تمام خوراکیها و غذای که از کار عمومی بدست می‌آمد میان تمام اعضای قبیله تقسیم می‌گشت. همه چیز قبیله مال تمام افراد قبیله بود. آنوقت‌ها مثل امروز نبود که هر کس برای خود خانهٔ جداگانه و پول و چیزهای دیگر داشته باشد. هر چه هر کس تهیه می‌کرد تقسیم میشد زیرا همه چیز مال قبیله بود. «پاتریارک» یا سازمان دهندهٔ قبیله کار این تقسیم کردن را به عهده داشت.

اما یواش یواش تغییراتی پیدا شد . کارهای نوع جدیدی بوجود آمد . مخصوصاً در کشاورزی کارهای تازه زیاد می شد . «پاتریارک» هم ناچار شد که اوقاتش را برای سازمان دادن صرف کند و مراقب باشد که اعضای قبیله کارشان را درست و خوب انجام دهند .

کم کم پاتریارک دیگر خودش بکارهای عادی و عمومی و کار زراعت زمین و کشاورزی نمی پرداخت . بدین ترتیب میان وضع او با سایر مردم تفاوتی پیدا شد . اکنون می بینیم که یکنوع جدید تقسیم کار هم صورت گرفت یعنی پاتریارک به سازمان دادن و تنظیم کردن کار دیگران می پرداخت و سایر افراد قبیله در مزارع کار می کردند یا بدنبال شکار می رفتند یا می جنگیدند و دستورها و فرمانهای پاتریارک را که رهبر و رئیس ایشان بود اجرا می کردند . اگر میان دو قبیله زدو خورد و جنگی درمی گرفت قدرت و اختیارات پاتریارک زیاد تر هم می شد زیرا در زمان جنگ نمی توان بدون يك رهبر بخوبی جنگید . بدین ترتیب درطول زمان پاتریارک بتدریج خیلی نیرومندتر و مقتدرتر شد .

چون کارهای سازمانی تدریجاً زیاد تر می شد ، دیگر

پاتریارک نمی‌توانست تمام کارها را خودش به تنهایی انجام دهد و باینجهت شخص دیگری را برای کمک بخودش انتخاب می‌کرد. باین شکل عده زیادی سازمان دهنده بوجود آمد که پاتریارک رئیس همه بود. بدینقرار قبيله بدو قسمت تقسیم میگشت: یکی سازمان دهندگان و دیگری کارکنان عادی. از آن پس دیگر مردم و افراد قبيله یکسان نبودند. بعضیها که سازمان دهنده بودند نسبت بدیگران که کارگران و کارکنان عادی بودند قدرت بیشتری داشتند.

درنامه بعدی خواهیم دید که چگونه اهمیت و قدرت پاتریارک بتدریج توسعه و تکامل یافت.

چگونه قدرت پاتریارک توسعه یافت

امیدوارم آنچه در بارهٔ قبیله های
قدیمی و پاتریارک های آنها نوشته ام و مینویسم برایت خیلی
دشوار و کسل کننده نباشد.

برایت گفتم که در آن زمان همه چیز بقبیله تعلق داشت
و مال تمامی قبیله بود نه مال اشخاص و افراد قبیله بصورت جدا
جدا. حتی خود پاتریارک هم در آغاز کار هیچ چیز مخصوص

بخودش نداشت . او هم بعنوان يك فرد قبیله سهمی مانند سایر افراد قبیله داشت . اما او سازمان دهنده کلاها بود و مسئولیت مراقبت دارائی و اموال قبیله را هم بعهده او بود .

کم کم که قدرت پاتریارک اضافه شد باین فکر افتاد که اموال و دارائی قبیله که زیر نظر او هست در واقع مال خودش میباشد ، نه مال تمامی قبیله . شاید هم بیشتر از آن جهت بچنین فکری افتاد که پیش خود تصور میکرد چون او رهبر و رئیس قبیله است در واقع مظهر و نماینده قبیله هم می باشد و باید تمامی اموال و دارائی قبیله مال او باشد .

باین ترتیب می بینیم که چگونه فکر مالکیت فردی و داشتن چیزی برای شخص خود آغاز شده است . امروز ما دائماً درباره اموال و اشیائی فکری یا صحبت میکنیم که میگوئیم «مال من» یا «مال تو» است اما همانطور که برایت گفتم مردان و زنان آن قبیله های قدیمی و ابتدائی هیچوقت اینطور فکر نمیکردند و تمام دارائی و اموال مال تمامی قبیله محسوب میشد .

باوجود این کم کم پاتریارک های قدیمی خود را مظهر

قبیله شمردند و بیشتر اموال و دارائی قبیله را مال خودشان تصور کردند .

وقتی که «پاتریارک» میمرد تمام افراد قبیله گرد هم جمع میشدند و یک نفر دیگر را بعنوان رهبر و پاتریارک جدید خود انتخاب می کردند. اما معمولاً خانواده پاتریارک بیشتر از سایر افراد قبیله درباره سازمان دادن و اداره کردن کارها اطلاع پیدا می کردند . زیرا آنها همیشه با پاتریارک بودند و معمولاً در کارها با او کمک می دادند و از این راه درباره کارها اطلاع بیشتری بدست می آوردند . باین جهت اغلب وقتی که پاتریارک میمرد افراد قبیله یکنفر از اعضای همان خانواده او بجایش انتخاب میکردند و باینقرار می بینیم که کم کم خانواده پاتریارک با خانواده های دیگر قبیله تفاوتی پیدا کرد و قبیله همیشه رهبر و رئیس خود را از این خانواده انتخاب میکرد .

در این موقع و باین جهات پاتریارک نیرو و قدرت فراوانی بدست آورد . طبعاً هر پاتریارک دلش میخواست که پسر یا

برادرش بجای خودش تعیین شود و بعد از او پاتریارک بشود و باین جهت در زمان زندگی خودش سعی میکرد که این کار را روبراه کند . از اینرو پسر یا برادر یا یکی از بستگان نزدیکش را بشکلی تربیت میکرد که بعد بتواند جانشین خودش گردد . حتی بقبیله میگفت که بعد از او فلان شخص که خودش او را انتخاب کرده و پرورش داده باید بجای او پاتریارک شود .

شاید در آغاز کار افراد قبیله خیلی خوششان نیامد که پاتریارکها چنین چیزی بآنها بگویند . اما کم کم همه عادت کردند که این حرف را قبول کنند و در نتیجه همیشه کاری را میکردند که پاتریارک و رئیس قبیله میل داشت . دیگر عملاً انتخاباتی وجود نداشت و پاتریارک جدید را از میان تمام افراد قبیله انتخاب نمیکردند بلکه پاتریارک قدیمی و پیر قبلاً کسی را که میل خودش بود برای جانشینی خودش تعیین می کرد و بعد هم همین شخص بجای او پاتریارک میشد .

باین شکل می بینیم که دستگاہ و کار «پاتریارک» موروثی شد یعنی در یک خانواده باقی ماند و کارها را از پدر به پسر یا یکی از بستگانش منتقل می‌گشت. اکنون دیگر «پاتریارک» کاملاً اطمینان داشت که اموال و دارائی که مال تمام قبیله بود در واقع مال خودش می‌باشد. حتی وقتی هم که پاتریارک میمرد اموال و دارائی قبیله در اختیار و تصرف خانواده اش باقی میماند. باین ترتیب می بینیم که چگونه فکر «مالکیت» و اینکه چیزی «مال من» یا «مال تو» است آغاز شده است.

در اوایل کار یک چنین فکری وجود نداشت. مردم همه با هم کار می‌کردند و این کار هم بخاطر شخص خودشان نبود بلکه بخاطر تمامی قبیله بود. اگر مقداری خوراک و غذا یا چیز دیگری تهیه می‌کردند و بدست می‌آوردند هر فرد از افراد قبیله از آن برای خود سهمی داشت. در قبیله هیچ کس ثروتمند و دارا یا فقیر و نادار نبود. همه افراد در دارائی و ثروت و اموال قبیله سهیم و شریک بودند.

اما همینکه پاتریارک دارائی و اموالی را که مال تمامی

جواهر لعل نهرو

قبیله بود تصاحب کرد و آنها را مال خود نامید مردم «دارا»
و «نادار» و ثروتمند و فقیر هم پیدا شدند .
در نامه بعدی مطالب بیشتری در این باره برایت
خواهم نوشت.

چگونه پاتریارک پادشاه شد

پاتریارک پبروقدیمی مقدار زیادی از وقت ما را گرفت. آیا اینطور نیست؟ بزودی حرفمان را دربارهٔ او پایان خواهیم رساند یا بهتر است بگوئیم که بزودی او نام خود را تغییر خواهد داد.

در ابتدای این گفتگو وعده داده بودم برایت بگویم که پادشاهان چگونه پیدا شدند و چه بودند و چه می کردند؟

برای اینکه بدانیم و بفهمیم که پادشاهان چه هستند ناچاریم که بروزگار قدیم برگردیم و با «پاتریارک» ها آشنا شویم. خودت باید حدس زده باشی که همان پاتریارک ها بودند که بعدها پادشاهان یا «راجها» و «مهاراجها» شدند^۱.

کلمه «پاتریارک» از کلمه لاتینی «پاتر» که بمعنی «پدر» است گرفته شده. پاتریارک در واقع رهبر و پدر تمامی قبیله یا مردمی بود که با او زندگی میکردند. کلمه «پاتریا» نیز که بمعنی وطن و «سرزمین پدری» میباشد از همین کلمه لاتینی آمده است. میدانی که در زبان فرانسه به وطن می گویند «پاتری». در زبان سانسکریتی و در زبان هندی ما کشورمان را بصورت مادر تصور میکنیم و آنرا «ماتره بومی» یا مادر-وطن^۲ مینامیم. آیا تو کدام يك از این کلمات را ترجیح میدهی «سرزمین پدری» یا «مادر وطن» را ؟

۱- «راجها» و «مهاراجها» شاهزادگان و امرای محلی هند بودند که تا زمان استقلال هند قدرت داشتند و مثل پادشاهان محلی بشمار میرفتند.

۲- در زبان فارسی هم چنین است و ما نیز اغلب از وطن بصورت مادر وطن یاد میکنیم.

در هر حال وقتی که کار «پاتریارک» بصورت موروثی در آمد یعنی پسر بجای پدر تعیین گشت دیگر میان پاتریارک با پادشاه فرق زیادی نماند . کم کم پاتریارک شکل پادشاه را بخود گرفت . و پادشاه هم روز بروز بیشتر باین فکر افتاد که هر چه در کشور است مال خود اوست حتی فکر میکرد که خود او تمامی کشور است .

یکی از پادشاهان معروف فرانسه^۱ می گفت «دولت یعنی من» یا «خود من دولت هستم» .

پادشاهان فراموش کردند که آنها در واقع به وسیله مردم برای تنظیم کارها و تقسیم آذوقه و غذا و اموال میان افراد انتخاب شده اند. فراموش کردند که اصولاً مردم آنها را انتخاب کرده اند. آنها خودشان را باهوش ترین و با تجربه ترین افراد قبیله و تمامی مردم کشور می شمردند . تصور می کردند که آنها ارباب و صاحب اختیار همه کس هستند و تمامی مردم دیگر که در قبیله یا در کشورشان بسر می برند خدمتگذاران آنها می باشند ، در صورتی که در حقیقت آنها خدمتگذاران مردم و کشور بودند و برای خدمت بمردم و انجام کارهای ایشان

۱- اشاره به لوئی چهاردهم پادشاه معروف فرانسه است .

تعیین شده بودند .

وقتی که بزرگتر بشوی و تاریخ بخوانی خواهی دید که بعدها پادشاهان بقدری مغرور و ازخود راضی شدند که فکر میکردند مردم هیچ حق مداخله در کار آنها و انتخاب کردن آنها را ندارند . میگفتند که خود «خدا» آنها را پادشاه کرده است و سلطنت خود را يك موهبت الهی « وحق الهی سلطنت» مینامیدند و با مردم به بد رفتاری می- پرداختند .

مدتهای درازی آنها باین ترتیب بد رفتاری میکردند . در حالیکه مردم گرسنگی میکشیدند و رنج میبردند آنها در میان تجمل و شکوه بی پایانی زندگی میکردند، اما بالاخره عامه مردم نتوانستند این بار سنگین را مدت بیشتری تحمل کنند و در بعضی از کشورها پادشاهان را کنار گذاشتند .

بعدها درباره این موضوعها مطالب خیلی بیشتری خواهی خواند و خواهی دید که چگونه در انگلستان مردم بر ضد «چارلز اول» که پادشاهشان بود قیام کردند ، او را شکست دادند و عاقبت هم کشتند . خواهی دید که چطور مردم فرانسه

انقلاب بزرگی راه انداختند و تصمیم گرفتند که دیگر پادشاه نداشته باشند. بخاطر خواهی آورد که وقتی باهم در پاریس بودیم بدیدن زندان «کونسیرژری» رفتیم. یادت هست که توهم در موقع آن بازدید همراه ما بودی؟

در موقع انقلاب فرانسه اعضای خانواده شاهی و ملکه «ماری آنتوانت» در همین زندان محبوس بودند و آنها را از همانجا بیای گیوتین بردند و اعدام کردند.

همچنین در باره انقلاب بزرگ روسیه مطالبی خواهی خواند که مردم آنجا فقط چند سال پیش^۱ پادشاه خودشان را که «تزار» نامیده میشد بر کنار ساختند و از میان برداشتند. باینقرار بتدریج دوران پادشاهی هم بسر آمده است. بیشتر کشورها دیگر پادشاه ندارند. فرانسه و آلمان و روسیه و سوئیس و کشورهای آمریکا و چین و بسیاری کشورهای دیگر اکنون پادشاه ندارند. این کشورها جمهوری هستند یعنی مردم کشور هر چند سال یکبار فرمانروایان و رهبران خود را انتخاب میکنند و کار این رهبران و فرمانروایان هم

۱- در موقعیکه این نامه نوشته میشد قریب ده سال از انقلاب روسیه میگذشت.

دیگر موروثی نیست .

در انگلستان مطوریکه میدانی هنوز يك پادشاه هست اما هیچگونه قدرتی ندارد و اختیاراتش بسیار محدود است . تمامی قدرت در دست پارلمان است که در آنجا رهبرانی که از طرف مردم انتخاب شده‌اند جمع میشوند . باید بخاطر داشته باشی که در لندن پارلمان بریتانیا را هم دیده‌ای .

در هند ما هنوز عده زیادی « راجه » و « مهاراجه » و « نواب داریم . اغلب آنها را می‌بینی که در انومونیلهای بسیار گرانبه‌قیمت می‌گذرند و مقادیر هنگفتی پول خرج خودشان می‌کنند .

آیا آنها این پولها را از کجا می‌آورند ؟ این پولها بوسیله مالیاتها از مردم می‌گیرند .

مالیاتها اصولا برای این وضع شده‌اند که پولی جمع شود و برای مصارف عمومی مردم کشور مصرف شود . با آنها مدرسه‌ها ، بیمارستانها ، کتابخانه‌ها ، موزه‌ها ، جاده‌های خوب و بسیاری چیزهای دیگر که برای مردم مفید و لازم است ساخته‌شود . اما راجه‌ها و مهاراجه‌های ما هنوز هم مثل پادشاه سابق فرانسه فکر می‌کنند که می‌گفت « من دولت هستم »

و پول مردم را برای هوسهای خودشان خرج می کنند .
در حالیکه آنها در میان تجمل پرشکوه خود زندگی
می کنند مردم کشورهای ایشان که بسختی کار می کنند و
پول خود را بایشان می دهند گرسنگی می کشند . و بچه-
هایشان مدرسه ندارند که بتوانند درس بخوانند^۱ .

۱- آنچه در اینجا درباره هند گفته شده مربوط بسال ۱۹۲۸
وزمانی است که هند هنوز تحت تسلط بریتانیا بود و در آن قریب ۶۰۰
«راجه» و «مهاراجه» حکومت های نیمه مستقل کوچک محلی داشتند
که بوسیله دولت بریتانیا حمایت میشدند . پس از استقلال وضع هند
عوض شده است و اکنون سراسر هند بصورت يك کشور واحد و يك
جمهوری درآمده است ، و از قدرت راجه ها و مهاراجه ها اثری نمانده
است .

تمدنهای ابتدائی

در باره پاتریارک ها و پادشاهان
 باندازه کافی سخن گفتیم. اکنون کمی بعقب برمیگردیم و
 تمدنهای ابتدائی و نوع مردمانی را که در آن زمان ها زندگی
 میکرده اند ملاحظه میکنیم.

در باره مردمان آن زمان و کسانی که تمدنهای ابتدائی
 را بوجود آوردند چیز خیلی زیادی نمی دانیم. با وجود این

اطلاعاتمان دربارهٔ اینها از آنچه دربارهٔ انسانهای پالئولیتیک و انسانهای نئولیتیک^۱ میدانیم خیلی زیادتر است . حتی اکنون خرابه‌های ساختمانهای عظیمی را کشف کرده‌ایم که هزاران سال پیش از این ساخته شده‌اند . موقعیکه به این ساختمانها و معابد و کاخها نگاه کنیم میتوانیم تصویری دربارهٔ مردم سابق داشته باشیم که چگونه بوده‌اند . مخصوصاً حجاریها و نقاشیها که بر روی این ساختمانهای قدیمی باقیست بما کمک فراوان میدهند . از روی این حجاریها و کنده کاریها ما میتوانیم بفهمیم که مردم آترمانها چه نوع لباسهایی میپوشیده‌اند . همچنین بسیاری مطالب دیگر را هم بهمین وسیله میتوان فهمید .

اکنون بطور قطعی نمیتوان گفت که انسان در کدام نقطهٔ جهان زودتر سکونت گزید و تمدن را شروع کرد و توسعه داد . بعضی‌ها میگویند که در روزگارهای سابق سرزمینی بنام « آتلانتیس » در محل

۱ - انسانها دوران سنگ قدیمی و دوران سنگ جدید که در نامه‌های قبلی راجع به آنها صحبت شده است .

اقیانوس اطلس^۱ کنونی بوده است . میگویند در این سرزمین مردمی زندگی میکردند که تمدنی عالی و بزرگ داشتند اما تمام آن سرزمین ناگهان در اقیانوس اطلس فرو رفت و هیچ قسمت آن باقی نماند . اکنون هیچ دلیلی برای این حرف در دست نداریم و تمام این حرفها فقط بصورت افسانه است باین جهت از آنها صرف نظر میکنیم و احتیاجی نیست که بیشتر بآن پردازیم .

همچنین گفته می شود مردمانی که تمدن زندگی داشتند در روزگار قدیم در آمریکا زندگی میکردند . البته میدانی که کریستف کولومب آمریکا را با اصطلاح کشف کرد . اما معنی آن حرف این نیست که آمریکا پیش از آنکه کریستف کولومب به آنجا برود وجود نداشت . بلکه معنی این حرف فقط آن است که مردم اروپا از وجود آمریکا خبر نداشتند تا اینکه او بآنجا رفت و آنها را از بودن چنین سرزمینی مطلع ساخت .

۱- اروپائیان اقیانوس اطلس را «آتلانتیک» میگویند که با نام آن سرزمین افسانه‌ای قدیمی که «آتلانتیس» است نزدیک میباشد .

در واقع مدتهای دراز پیش از آنکه «کولومب» به آنجا برود مردمی در آن سرزمین زنده گی میکردند و برای خود يك نوع تمدن داشتند. اکنون خرابه‌های عمارات و ساختمانهای مهمی در «یوکاتان» در کشور مکزیک در قسمت جنوبی آمریکای شمالی و همچنین در سرزمین «پرو» در نواحی شمالی آمریکای جنوبی باقیست.

از روی این خرابه‌ها و این آثار با اطمینان کامل می‌توانیم بگوئیم که در روزگارهای قدیم در «پرو» و «یوکاتان» مردمان متمدن زندگی میکردند. اما مطالب بیشتری در باره آنها نمیدانیم زیرا هنوز اطلاعات بیشتری از آنها بدست نیاورده‌ایم. شاید بعدها اطلاعات و حقایق خیلی زیادی در باره آنها بدست آوریم و کشف کنیم.

احتمال دارد که در «اورآسیا»، یعنی قاره‌های اروپا و آسیا رویهمرفته، نخستین تمدنها در بین‌النهرین^۱ و مصر و کرت و هندوچین بوده است. هر چند مصر در قاره آفریقا

۱ - سرزمین میان رودهای دجله و فرات که امروز قسمتی از کشور عراقست.

قرار دارد ما میتوانیم آنرا در ردیف کشورها و سرزمینهای «اورآسیا» بشماریم زیرا به این منطقه بسیار نزدیک است .

بطوریکه گفتیم قبیله‌های ابتدائی مدتها در حرکت بوده‌اند و از راه شکار و نگاهداری حیوانات زندگی میکردند تا اینکه کشاورزی را کشف کردند و در يك جا ساکن شدند . اکنون به بینیم آنها برای سکونت خود چه جور محل‌هایی را انتخاب می‌کردند ؟ مسلم است که آنها جایی را انتخاب می‌کردند که بتوانند به آسانی در آنجا برای خود غذا تهیه کنند . قسمت عمده غذای آنها هم بوسیله زراعت در مزرعه‌ها فراهم میشد . برای زراعت هم آب لازم است . بدون آب مزرعه‌ها خشک میشوند و هیچ چیز در آنها سبز نمیشود و نمیرود .

میدانی وقتی که در فصل بارانهای موسمی در هند باران کافی نمیارد محصول و خوراکی کافی بدست نمی‌آید و قحط سالی میشود . در این مواقع فقیران هیچ چیز بدست نمی‌آورند و گرسنگی می‌کشند .

باین قرار می‌بینیم که آب برای زراعت و برای زندگی بسیار لازم است و بهمین جهت هم قاعدتاً نخستین قبیله‌هایی که ساکن شدند جاهائی را برای خود انتخاب کردند که در آنها آب فراوان بوده است. اکنون هم وقتی که به آثار آن مردمان نگاه میکنیم می‌بینیم در واقع همین طور است.

در «بین‌النهرین» آنها در میان دورود بزرگ سکونت گزیدند که یکی «دجله» است و دیگری «فرات». در مصر در کناره‌های رود بزرگ «نیل» ساکن شدند. در هند هم بیشتر شهرهای آنها در نزدیکی رودهای بزرگ «سند» و «گنگ» و «جمنا» بوده است

آب بقدری برای آنها لازم بوده است که باین رودها بصورت چیزهای مقدس و الهی مینگریستند که برای ایشان غذا و نعمت و فراوانی فراهم می‌ساخت. در مصر رود نیل را «بابانیل» مینامیدند و آنرا مقدس می‌شمردند و ستایش میکردند. در هند هم بطوریکه میدانی رود گنگ مقدس و مورد ستایش بوده است و حتی هنوز هم مقدس شمرده می‌شود.

میدانی که «کنک» را «کنگامائی» یا «مادر کنک» مینامند و شنیده‌ای که در موقع عبادتها و مراسم مذهبی که در کنار این رود بعمل می‌آید فریاد میکشند «کنگامائی کیجای» یعنی «مادر کنک زنده باد»^۱.

خیلی آسانست که بفهمیم چرا این ستایش بعمل می‌آمده است. زیرا رودها برای مردم بمعنی زندگی و همه چیز بوده است. رودها نه فقط آب در اختیار مردم می‌گذاشتند بلکه هر سال در موقع طغیان‌های خود مقداری گل ولای و رسوبات بر روی زمین‌های اطراف خود بجا می‌گذاشتند که مزرعه‌ها را پر حاصل و بارآور می‌ساخت. بخاطر آب رودها و بخاطر همین کودی که از رسوبات رودها پیدامیشد مزرعه‌ها حاصل‌زیاد و غذای فراوان میداد. باین جهت مردم حق داشتند که رودها را «پدر» یا «مادر» خود بنامند.

اما مردم معمولاً اغلب‌علت کارهای خود را از یاد می‌برند و بعدها بدون اینکه بفهمند چرا، کارهای دیگران را تقلید

۱- در آلمان هم رود بزرگ «راین» را که بزرگترین رود آن کشور است «پدر ما راین» مینامند.

میکنند .

ولی ما باید بخاطر بیاوریم و فراموش نکنیم «نیل» و «کنک» از آن جهت مقدس و محترم شمرده میشدند که آب و غذا برای مردم فراهم میساختند.^۱

۱- بطوریکه میدانیم ایرانیان قدیم هم آب را مقدس و گرامی میشمردند و هرگز آبها را آلوده نمیساختند . هنوز هم در رسوم عامیانه قربانی‌هایی به آب جاری داده میشود که رسوم قدیمی ستایش آب را بخاطر می‌آورد. مثلا در مورد بعضی بیماریها آتش «ابودردا» میزنند و عروسکی بشکل آدم از خمیر درست میکنند و درش میگذارند و بعد آن را به آب جاری میدهند .

همچنین پشت سر مسافری که بسفردور میرود همراه آینه و قرآن آب میگذارند و برای سلامت او آب را پشت سرش بزمین میاشند

شهرهای بزرگ دنیای قدیم

بطوریکه دیدیم مردم ابتدا در کناره‌های رودهای بزرگ و در دره‌های حاصلخیزی زندگی میکردند که در آنجاها غذا و آب فراوان بود. شهرهای بزرگ آنها هم در کناره‌های همین رودها قرار داشت. شاید اسم بعضی از این شهرهای قدیمی و باستانی را شنیده باشی. در بین النهرین «بابل» (بایبلون)، «نینوا» و «آسور»

شهرهای بزرگی بودند اما تمام آنها مدتهاست که دیگر ناپود شده‌اند و گاه بگاہ وقتیکه زمینهای آن نواحی را بمقدار عمیقی حفر میکنند آثاری را که از آن شهرها در زیر خاک باقی مانده بدست می‌آورند.

در طول هزاران سال آن شهرها بکلی در زیر شن و خاک پنهان شده‌اند و هیچ نشانه ظاهری از آنها دیده نمی‌شود. در بعضی جاها درست در همان محلی که شهرهای قدیمی وجود داشتند و در زیر خاک پنهان شده‌اند شهرهای تازه‌ای بنا شده است. کسانی که میکوشند نشانه‌هایی از آن شهرهای قدیمی بدست آورند باید زمین را خیلی زیاد حفر کنند. گاهی هم در موقع حفر کردن می‌بینند که چند شهر روی هم ساخته شده است.

البته این شهرهای مختلف که روی هم قرار داشته‌اند همه باهم و در یک زمان نبوده‌اند.

احتمال دارد که یک شهر مدت چند صد سال وجود داشته است و مردمی در آن زندگی کرده‌اند و مرده‌اند بعد هم بچه‌های آنها و بچه‌های آنها در آن زندگی

کردداند و مرده اند . کم کم آن شهر خراب و ویران شده است و عده کمتری در آن باقی مانده اند . بالاخره دیگر هیچ کس در آنجا نمانده و تمامی آن شهر بصورت توده انبوهی از خانه های ویران درآمده است .

شن و خاک که با باد و طوفان حرکت میکند کم کم این شهرها را پوشانده است و هیچ کس هم نبوده است که این خاکها و شنها را جمع کند ، بعد از گذشتن سالها و سالها تمامی شهر بکلی در زیر شن و خاک پنهان می شده است و حتی مردم هم دیگر بخاطر نمی آوردند که سابقاً در آنجا شهری هم وجود داشته است . ظاهراً صدها سال بدین قرار می گذشته است و بعد مردم دیگری به آنجا می آمده اند و آن محل را برای سکونت مناسب تشخیص میداده اند و شهر جدیدی در آنجا میساختند و بعد از چند سال باز این شهر تازه هم بنوبه خود کهنه و خراب می شد بصورت ویرانه ای در می آمد و این شهر نیز در طول زمان در زیر شن و خاک پنهان میگشت .

بدین شکل است که گاهی خرابه های شهرهای متعددی

را پیدا میکنیم که هر يك بر روی دیگری قرار گرفته اند .
این وضع بیشتر در جاهای ریگزار و در محللهائی که شن و
خاك بیابان بیشتر است اتفاق میافتاده است زیرا شن و خاك
همه چیز را خیلی زود پنهان می سازد و میپوشاند .

چقدر عجیب است که يك شهر بجای شهر دیگری
ساخته می شده است و جماعت زیادی از مردان و زنان و
کودکان را در خود پناه میداده است و بعد بتدریج نابود
می شده و میمرده است . آنوقت باز شهر های جدیدی در
همان جایی که آن شهر قدیمی وجود داشته ساخته می شده
و باز مردمان تازه ای می آمده اند و در آنها زندگی می-
کرده اند و آنها نیز میمرده اند و هیچ نشانه و اثری از خود
بجا نمیگذاشته اند .

در باره این شهرها فقط چندین جمله برایت نوشتم
اما فکر کن که هزاران سال گذشته است تا اینکه این شهر-
ها بوجود آمده اند و مرده اند و باز شهرهای دیگری بجای
آنها ساخته شده و باز هم ویران شده است .

اگر یک نفر انسان هفتاد یا هشتاد سال عمر داشته باشد

او را پیر می‌شماریم ولی آیا هفتاد یا هشتاد سال در برابر این هزاران سال چقدر ناچیز است .

آیا فکر میکنی در موقعیکه آن شهرها وجود داشتند چقدر بچه‌های کوچولو در آنها کم کم بزرگ شده‌اند ، پیر شده‌اند و مرده‌اند، و باز بچه‌های آنها و بچه‌های بچه‌های آنها هم بهمین شکل پیر شده‌اند و مرده‌اند و اکنون خود، آن شهر-ها هم از میان رفته است و از «بابل» و «نینوا» دیگر جز اسم چیزی برای ما نمانده است .

یکی از شهرهای دیگر بسیار قدیمی شهر «دمشق» در سوریه بود . اما دمشق مثل آن شهرهای دیگر نمرده است بلکه هنوز هم بر سرپاست و يك شهر بزرگ میباشد .^۱ بعضی-ها گفته‌اند که احتمال دارد دمشق قدیمی ترین و کهنه ترین شهرهای دنیای کنونی باشد .

در هند هم شهرهای بزرگ و قدیمی ما در کنار رود-های بزرگ هستند . یکی از کهنه ترین و قدیمی ترین آنها «ایندرپراستا» بوده که در محلی در نزدیکی دهلی امروز

۱- دمشق اکنون پایتخت کشور سوریه است .

وجود داشته است اما اکنون دیگر شهر «ایندرپراستا» هم وجود ندارد. «بنارس» یا «کاشی» نیز يك شهر بسیار قدیمی است و شاید یکی از قدیمی ترین شهر های دنیا باشد. «الله آباد» و «کانپور» و «پاتنا» و بسیاری شهرهای دیگر که احتمال دارد خودت هم به آنها فکر میکنی؛ بز در کنار رودها ساخته شده اند. اما این شهرها خیلی قدیمی نیستند هرچند که «پرایاک» یا «الله آباد» و «پاتنا» که معمولاً آنرا «پاتالیپوترا» مینامند نیز به نسبت خود شهرهای کهنه و قدیمی میباشند.

همچنین شهرهای بسیار کهنه و قدیمی در چین هم هست که تقریباً همه در کنار رودهای بزرگ ساخته شده اند.^۱

۱- در ایران نیز شهرهای بسیار قدیمی هست. شهر شوش در خوزستان يك شهر بسیار قدیمی بوده است. حفاریهایی که در خرابه های آن انجام گرفته نشان میدهد که در آنجا هم در طول زمان چند شهر روی هم ساخته و ویران شده است. شهر شوش هم در کنار يك رودخانه بوده است.

همچنین در روی سرزمین ایران شهرهای بسیار کهنه و قدیمی دیگری بوده اند که امروز دیگر وجود ندارند مانند شهر «پارسه» در نزدیکی تخت جمشید کنونی و نیز شهرهای دیگری در نزدیکیهای دامغان بقیه پاورقی در صفحه بعد

بقیه پاورقی از صفحه قبل

امروزی و تهران امروزی و کاشان امروزی و گرگان و بعضی نقاط آذربایجان و کردستان وجود داشته است.

در ایران که رودهای بزرگ وجود نداشته شهرهای قدیمی بیشتر در نزدیکیهای چشمه‌های بزرگ طبیعی بوجود آمده است که مردم می‌توانسته‌اند از آب آنها مثل آب رودها استفاده کنند مانند نزدیکی چشمه علی تهران و چشمه فین کاشان و چشمه‌های بیستون و طاق‌بستان در نزدیکی کرمانشاه و غیره

مصروکرت

آیا در آن دهکده ها و شهرهای
 ابتدائی و قدیمی چگونه مردمی زندگی میکردند؟ از
 ساختمانها و عمارات بزرگی که مردم آن زمان ساخته‌اند
 و قسمت‌هایی از آنها تا کنون باقی مانده است میتوانیم مطالبی
 در باره مردمان آن وقت بفهمیم. همچنین خطوطی که بر روی
 سنگها والواح کونا کون نوشته‌اند مطالبی در باره ایشان

بما میگوید .

در مصر هنوز هم اهرام بزرگ و مجسمه ابوالهول^۱ باقیست . همچنین خرابه‌های عظیم معابد «لو کسور» و جاهای دیگر نیز بجا مانده است .

هر چند که وقتی ما باهم باروفا می‌رفتیم در موقع عبور از «کانال سوئز» از نزدیکیهای این آثار تاریخی عبور کردیم^۲ اما تو آنها را ندیده‌ای وای شاید عکسهائی از آنها را دیده‌ای و چه بسا که کارت پستالهائی از آنها را هم داشته باشی .

ابوالهول ، بشکل يك شیر بسیار بزرگ ساخته شده است که سرش بشکل سربك زن میباشد و يك مجسمه بسیار عظیم است . هنوز هیچ کس نمیداند که آنرا چرا ساخته‌اند و این مجسمه عظیم نشان دهنده چه چیزیست . در صورت زن يك لبخند و تبسم عجیب و خفیف دیده میشود و هر کس از خود می‌پرسد که آیا معنی این لبخند چیست ؟ اکنون اگر

۱- ابوالهول را بزبانهای اروپائی «اسفنکس» می‌گویند .

۲- اشاره بسفری است که در اواخر سال ۱۹۲۶ نهر و باتفاق

همسرش و فرزندش باروفا انجام داد .

کسی بگوید که فلان شخص مثل ابوالهول است معنیش اینست که وجود هر موزی است که هیچ کس نمی تواند از او چیزی بفهمد و از کارش سردر بیاورد.^۱

هرمها نیز ساختمانهای بسیار عظیمی هستند. آنها در واقع مقبره های پادشاهان قدیمی مصر هستند که «فرعون» نامیده می شدند.

یادت هست که در «موزه بریتانیا» در لندن چندتا از مومیائیهای مصری را دیده ای! مومیائی، بدن مرده يك آدمیزاد یا يك حیوانست که به آن دروغنها و داروهای مخصوص مالیده اند تا فاسد و متلاشی نشود.

وقتی که فرعونها می مردند بدن آنها را مومیائی میکردند و در درون آن هرمهای بزرگ می گذاشتند. در نزدك تابوتهای آنها اسبابها و زینت آلات و آذوقه و خوراکی قرار می دادند، زیرا مردم آن زمان تصور می کردند که مرده ها ممکن است بعد از مرگ هم باین چیزها احتیاج داشته

۱ - خواننده توجه دارد که این مفهوم ابوالهول (اسفنکس)

در زبانهای اروپائی میباشد و کلمه «ابوالهول» در فارسی مفهوم دیگری دارد.

باشند :

دو سه سال پیش^۱ جسد یکی از فرعونها را که اسمش «توتانخامون» بوده است و در یکی از این هرمها بود پیدا کردند. نزدیک جسد و تابوت او چیزهای بسیار زیبا و با ارزشی هم پیدا شد.

همچنین در آن زمانها در مصر کانالها و ترعه‌ها و دریاچه‌ها میساختند که از آنها برای آبیاری و کشاورزی استفاده میکردند مخصوصاً دریاچه «مَریدو» خیلی مشهور بود. این امر نشان میدهد که مصریان قدیم تا چه اندازه باهوش و دانا و مترقی بوده‌اند. یقین است که آنها مهندسان زبردست و هنرمندی داشته‌اند که توانسته‌اند این کانالها و این دریاچه‌ها و این هرمهای بزرگ را بسازند.

جزیرهٔ کوچک «کرت» یا «کاندیا» در دریای مدیترانه واقع شده است. در موقعی که ما با کشتی از «پرت سعید» به «ونیز» میرفتیم از نزدیکی این جزیره عبور کردیم. در

۱- منظور از دو سه سال پیش که در اینجا نوشته شده است چند سال بیشتر از زمان نوشتن این نامه‌هاست زیرا جسد توتانخامون در سال ۱۹۲۲ پیدا شد

روزگار قدیم در این جزیره کوچک هم يك تمدن بزرگ و عالی وجود داشته است. در شهر «کنوسوس» در جزیره «کرت» يك کاخ بزرگ و عالی بوده است که هنوز هم قسمتهائی از آن باقی است. در این کاخ حمامهای متعدد بوده و حتی در آن زمان قدیم لوله‌هائی برای آب در آن ساخته شده بود در صورتیکه بعضی مردم نادان و کم اطلاع تصور می کنند که لوله کشی آب يك اختراع تازه است. همچنین در آنجا ظروف سفالی بسیار زیبا و سنگتراشها و نقاشها و کارهای ظریف و قشنگی بر روی فلز و عاج بوده است. در این جزیره کوچک کرت، مردم در صلح و آرامش زندگی می کردند و پیشرفتهای زیاد کرده بودند.

لابد درباره «میداس شاه» مطالبی خوانده‌ای که گرفتار بدبختی و مصیبت بزرگی شده بود، زیرا بهر چیز که دست میزد طلا می شد! او نمیتوانست هیچ غذائی بخورد زیرا همینکه به غذا هم دست میزد طلا میشد و طلا برای خوردن چه فایده دارد؟ «میداس شاه» که بسیار حریص بود باین شکل تنبیه و مجازات شد.

البته این داستان يك افسانهٔ خیالی بیش نیست . اما خواسته‌اند بوسیلهٔ این افسانه نشان بدهند که طلا آنقدرها هم که مردم تصور می‌کنند چیز خوب و مفیدی نیست .

يك قصهٔ دیگر هم از «کرت» گفته می‌شود که ممکن است آنرا شنیده باشی . این افسانه در بارهٔ «مینوتور» است که بنا بر روایت همین افسانه ، غولی بوده که نصف بدنش به انسان و نصف دیگرش به يك گاو نر شباهت داشته است . گفته می‌شود که پسران و دختران جوانی را برای غذای این غول قربانی می‌کردند و باو میدادند^۱ .

سابقاً برایت گفته ام که فکر-ر مذهب بعلت ترس از موجودات نادانسته و ناشناخته آغاز گردید و بخاطر همین ترس از طبیعت ناشناخته و بسیاری چیزهای دیگری که در اطراف ما هست مردم معمولاً کارهای ابلهانه‌ای می‌کند . بسیار ممکن است که پسران و دخترانی باین ترتیب و بخاطر همین ترس در راه يك غول قربانی شده باشند ، منتها نه يك غول واقعی ، زیرا تصور نمیکنم که چنین غولی وجود داشته باشد

۱- این افسانه به قصهٔ ضحاک ماردوش که در شاهنامهٔ ما هست

شباهت دارد .

بلکه برای يك غول خیالی و تصویری که مخلوق تصورات نادرست
وترس آلود خود مردم بوده است !

در آن روز گاران قدیم در سراسر جهان قربانی کردن
انسان مرسوم بوده است یعنی مردان و زنانی را در راه موجودات
خیالی که مورد پرستش و ستایش مردم بودند قربانی می کردند
در مصر معمولا دخترانی را بعنوان قربانی در رود نیل می انداختند
و تصور می کردند که این کار موجب خوشایند «بابانیل» یا
«خدای نیل» می باشد .

خوشبختانه اکنون قربانی کردن انسان دیگر وجود
ندارد مگر شاید خیلی بندرت آنهم در کنار و گوشه های دور
افتاده دنیا که مردم از تمدن بدور مانده اند ، اما حتی هنوز
هم بعضی مردم حیوانات را برای خوشایند «خداوند» قربانی
می کنند . در واقع این یکنوع ستایش و پرستش عجیب و
حیرت انگیز است .

چین و هند

دیدیم که نخستین تمدن‌ها در «بین
النهرین» و «مصر» و جزیرهٔ کوچک «کرت» در دریای
مدیترانه آغاز شدند و توسعه یافتند. در حدود همان اوقات
در چین و در هند نیز تمدن‌های بزرگی آغاز گشتند و در
راه مخصوص خودشان توسعه یافتند.

در چین هم مانند جاهای دیگر مردم ابتدا در دره‌های رود-

های بزرگ ساکن شدند. مردم آنجا از نژادی بودند که مغولی نامید، می‌شود. آنها ظرفهای بسیار زیبایی از مفرغ و بعدها هم از آهن درست میکردند. آنها نیز تیره‌ها و کانالهایی برای آبیاری و عمارات بزرگی برای سکونت و برای معابد خود ساختند و یک نوع خط هم در آنجا پدید شد و توسعه یافت. این خط بکلی با خطوط «هندی» و «انگلیسی» و «اردو» که ما داریم تفاوت داشت و یک نوع خط تصویری بود. هر کلمه یا گاهی حتی هر یک جمله کوناه بصورت یک شکل نوشته می‌شد. در مصر قدیم، در «کرت و در» «ابل» نیز خط تصویری مرسوم بوده است. لابد تو نیز در موزه‌ها یا در بعضی کتابها نمونه این خط را دیده‌ای.

در مصر و در غرب این خط فقط در روی دیوارهای ساختمانهای بسیار قدیمی دیده میشود و اکنون دیگر هیچ کس آن خط را که مدت‌هاست از میان رفته بکار نمیبرد. اما در چین همین حالا هم خط مرسوم، یک خط تصویری است و از بالا به پائین نوشته می‌شود و مثل هندی یا انگلیسی از چپ به راست یا مثل اردو و (فارسی) از راست به چپ نوشته

نمیشود^۱

در هند شاید هنوز بسیاری از ساختمانهای کهنه و باستانی در زیر زمین و در زیر شن ها و خاکها مدفون هستند . این آثار اکنون از دیدگان ما پنهانند تا وقتی که کسانی زمین ها را حفر کنند و آنها را بیرون بیاورند.^۲ اما مقداری از خرابه های ساختمانهای قدیمی سابقاً در شمال کشور پیدا شده است .

ما اکنون می دانیم که حتی مدتهای دراز پیش از آنکه آریائی ها به هند بیایند «دراویدی» ها در آن سکونت

۱- ملت چین هم اکنون تصمیم دارد خط خود را که بسیار دشوار است تغییر بدهد و گویا قرار است نوعی حروف الفبایشبه حروف لاتینی را اقتباس کنند و برای زبان چینی بکار برند تا خواندن و نوشتن بزبان چینی آسان تر شود و بیسوادی بزودی از میان برود .

۲- از وقتیکه این نامه ها نوشته شده تاکنون آثار جدیدی از زیر خاکهای هند بیرون آورده شده است .

در ایران و سایر کشورهای باستانی نیز این قبیل آثار در زیر خاک فراوان هستند . یکی از کارهای مؤسسات و ادارات باستانشناسی و هیئت های علمی باستانشناسی کشف همین آثار و بیرون آوردن آنها از زیر زمین است . در ایران نیز اداره باستانشناسی و دانشمندان باستانشناس باین کار مشغولند و نمونه هایی از چیزهایی را که پیدا می کنند در موزه ها می گذارند .

داشته‌اند و يك تمدن بزرگ و عالی هم بوجود آورده بودند . آنها با مردم کشورهای دیگر هم داد و ستد داشتند . حتی بسیاری از کالا های خود را به بین‌النهرین و به مصر هم میفرستادند . مخصوصاً مقادیر برنج و ادویه از قبیل فلفل و تیرهای بزرگ چوبی که در ساختمانها مصرف می‌شد از راه دریا با نجاها میفرستادند .

گفته شده است که در بعضی از کاخهای قدیمی شهر «اور»^۱ در بین‌النهرین چوبهائی بکار رفته بود که از جنوب هند با نجا برده بودند . همچنین گفته شده است که مکه دیری طلا و مروارید و عاج و طاووس و میمون هم از هند بکشور- های مغرب^۲ فرستاده می‌شد . بدین قرار می‌بینیم که در

۱- «اور» يك شهر باستانی در بین‌النهرین بوده است که روزگاری مانند شوش و بابل و نینوا اهمیت زیاد داشته و بعد بکلی از میان رفته و فراموش شده است بطوریکه گفته میشود حضرت ابراهیم در شهر اور متولد شد .

در سالهای پیش از جنگ جهانی دوم در محل شهر باستانی اور حفريات باستان شناسی بعمل آمد و آثار مهمی کشف شد که قسمت عمده آنها اکنون در موزه شهر بغداد محفوظ است .

۲- منظور از کشورهای مغرب کشورهای غربی آن زمان یعنی بین‌النهرین و مصر و ایران و کرت و یونان و روم قدیم می‌باشد .

آزمانها داد و ستد وسیعی میان هند و سایر کشورها وجود داشته است. داد و ستد و بازرگانی هم فقط وقتی ممکن است بوجود آید و برقرار شود که مردم تمدنی داشته باشند.

در آتزمان قدیم چه در چین و چه در هند دولتها یا سلطنت های کوچکی وجود داشت. هیچ يك از این دو کشور در تحت اداره يك دولت واحد نبودند. هر شهر كوچك با چند دهكده اطرافش برای خود يك حكومت جداگانه داشت. این حكومت ها «دولت های شهری» نامیده میشدند. بسیاری از این دولت ها حتی در همان زمان های قدیم هم جمهوری بودند. در آنها پادشاهانی وجود نداشت بلکه يك نوع هیئت ریش سفیدان انتخاب می شدند که حكومت را در دست داشتند. اما هر چند که دولتهای شهری هر يك برای خود حكومت جداگانه ای داشتند گاهی اوقات با یکدیگر همکاری میکردند یعنی هر يك بدیگران كمك میدادند. گاهی هم يك دولت بزرگتر رهبری چند دولت كوچك را عهده دار می شد.

در چین این حکومت‌ها و دولت‌های کوچک بزودی
 حای خود را به يك دولت بزرگ امپراطوری دادند. در زمان
 همین سلطنت و امپراطوری بود که دیوار عظیم چین ساخته
 شد. یقین در بارهٔ این دیوار بزرگ مطالبی خوانده‌ای و
 میدانی که چه چیز عظیمی است. این دیوار از کنار دریا تا
 کوه‌های مرتفع شمال ساخته شده بود تا راه سایر قبیله‌های
 مغول را ببندد و مانع آن شود که آنها بداخل چین هجوم
 بیاورند. این دیوار در حدود ۳۰۰۰ کیلو متر طول دارد و
 بلندی‌اش ۸ تا ۱۰ متر و پهنایش در حدود ۸ متر است. در
 روی آن در فاصله‌های معین برج‌ها و باروهائی ساخته شده
 است. اگر يك چنین دیواری در هند ساخته می‌شد از شهر
 «لاهور» در شمال تا شهر «مدرس» در جنوب میرسید! این
 دیوار عظیم حتی اکنون نیز باقیست و اگر یکروز به چین
 بروی میتوانی آنرا بینی.

۱- اگر این دیوار در ایران بود در تمام مرزهای شمالی
 از ترکیه تا افغانستان کشیده میشد و حتی مرزهای شمالی افغانستان
 را هم دربر می‌گرفت.

سفرهای دریایی و داد و ستد

يك عده ديگر از مردم جالب توجه

در روزگار قدیم «فنیقی‌ها» بودند .

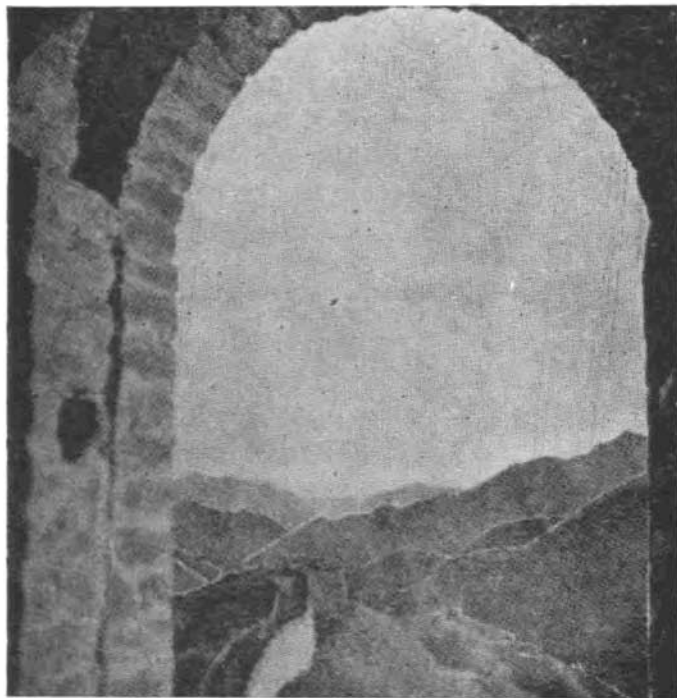
فنیقی‌ها هم از همان نژاد یهودی‌ها و عربها بودند .
 آنها مخصوصاً در سواحل غربی آسیای صغیر ، که ترکیه
 امروزیست سکونت داشتند . شهر های عمده آنها «آکر» و
 «صور» و «سیدون» در سواحل دریای مدیترانه بود .

آنها بخاطر مسافرت‌های دور و درازی که برای داد -
و ستد و بازرگانی در دریا انجام میدادند مشهور بودند .
فنیقی ها در سراسر دریای مدیترانه دریا نوردی میکردند و
حتی از راه دریا تا حدود انگلستان هم میرفتند ممکن است
که آنها بپندهم آمده باشند .

اکنون آغاز جالب توجه دو چیز بزرگ دیگر را
میبینیم که یکی مسافرت‌های دریائی است و دیگری داد و ستد
بازرگانی . هر يك از این کارها بدیگری كمك میکرد .

بدیهی است که در آن زمانها مثل امروز کشتی‌های
بزرگ و زیبای بخاری و کشتی‌هایی از آن نوع که اکنون
وجود دارد نبود . قاعدتاً نخستین قایق‌ها تنه‌های درختانی
بوده است که وسط آنها را خالی میکردند و آنها را بروی
آب میانداختند . در آن قایق‌ها پاروهای چوبی بکار میرفتند
است و گاهی هم شراع‌ها و چادرهایی برای استفاده از بادهای
بکار میبردند . در آن زمانها لابد سفر دریائی خیلی هیجان‌انگیز
بوده است .

مجسم کن که انسان با يك قایق یا کشتی كوچك با



دیوار چین

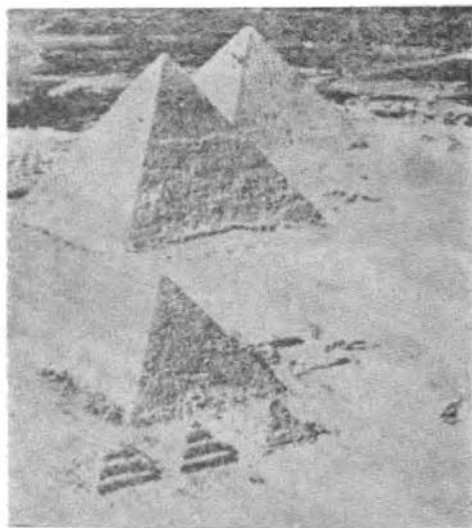
این دیوار که بیش از ۲۰۰۰ سال پیش ساخته شده و در حدود ۳۰۰۰ کیلومتر طول دارد مانند هرمهای مصر از عجایب دنیای قدیم بشمار میرود .



ستونهای تالار معبد معروف کرنک در مصر . بر روی ستونها خطوط
تصویری قدیم مصر پیدا است .

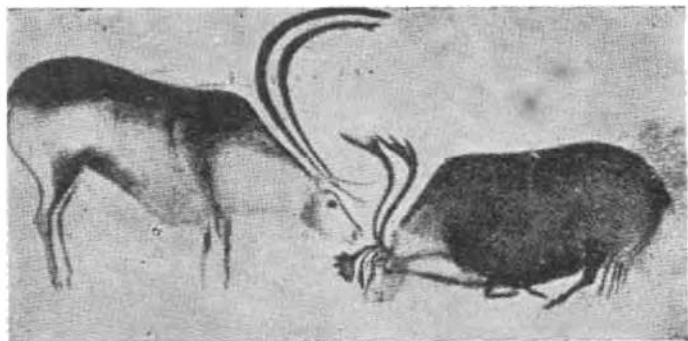


اسفنگس (ابوالهول) در مصر



هرمهای مشهور مصر
در کنار اسفنگس و
در نزدیکی قاهره

نمونه‌ای از نقاشی‌های انسانهای اولیه در غارها



آتش و کشاورزی مهمترین کشف انسانهای اولیه بوده است ، رودخانه
و گاوهم بهترین دوست او .

کمک پاروها و شراعها از دریای عربستان عبور کند! لابد در آن کشتی‌ها و قایقهای کوچک اطاقهای بسیار کوچکی هم بوده است که راه رفتن و حرکت کردن در آنها آسان نبوده است. هر نسیم ضعیف و هر باد کم زوری هم آنها را بتکان می‌آورده و بالا و پائین میبرده و اغلب هم غرق میساخته است.

فقط مردم بسیار شجاع ممکن است جرأت داشته باشند که خود را بخطر بیندازند و با یک چنین قایق‌هایی به پهنه وسیع دریاها بروند. این قبیل مسافرتها بسیار پر خطر بود و گاهی اتفاق میافتاد کسانی که در قایق بودند حتی چند ماه هم هیچ زمین و خشکی را نمیدیدند. اگر غذا و خوراکی‌هایشان تمام میشد در وسط دریا چیزی گیر نمی‌آوردند مگر آنکه ماهی بگیرند یا پرندگان دریائی را شکار کنند.

دریا پر از حوادث و ماجراها بود. از سرگذشت‌های دریا نوردان و اتفاقات شگفت انگیزی که در روزگارهای قدیم در دریاها برای ایشان روی داده است داستانهای

فراوانی وجود دارد .

با وجود تمام خطرات مردم سفرهای دریائی می‌رفتند شاید بعضی‌ها از آنجهت بدنبال این کار می‌رفتند که ماجرا- های خطرناک را دوست میداشتند اما لابد بیشتر آنها بخاطر عشق طلا و برای بدست آوردن پول باین کار می‌پرداختند ، زیرا آنها برای بازرگانی و داد و ستد و خرید و فروش سفر می‌رفتند و باین ترتیب بزای خود پول و ثروت جمع می‌کردند .

به بینیم بازرگانی و داد و ستد چیست و چگونه شروع

شد ؟

امروز می‌بینی که در هر شهر مغازه‌های وسیع و بزرگ هست که میتوانی به آنجاها بروی و در کمال آسانی هرچه بخواهی بخری اما آیا هرگز فکر کرده‌ای این چیزهایی که میخوری از کجا آمده‌اند ؟ در مغازه‌های شهر «الله‌آباد» میتوانی شالهای پشمی زیبایی بخری . بسیار ممکن است که این شالها از راه دور ، از کشمیر آمده باشند و پشم آنها ممکن است برپشت کوسفندانی که در کوههای کشمیر

ولاداخ میچرند روئیده باشد .

يك لوله خمیردندانی که میخری ممکن است با کشتی
وراه آهن از راه بسیار دور از آمریکا آمده باشد . همچنین
ممکن است چیزهائی بخری که در چین یا ژاپن یا پاریس
یا لندن ساخته شده باشد .

اکنون يك قطعه پارچه خارجی را که اینجا در بازار
فروخته میشود در نظر بیاور . پنبه آن در هند روئیده و
بعد بانگلستان فرستاده شده است . در يك کارخانه بزرگ
انگلستان این پنبه را گرفته و پاك کرده اند و بصورت نخ یا
الیاف درآورده اند و مدهم از آنها پارچه بافته اند . این
پارچهها دوباره بهند برگشته است و در بازارهای هند بفروش
میرسد . مجسم کن که این پنبهها چگونه هزاران کیلومتر
رفته اند و برگشته اند تا عاقبت بصورت پارچه برای فروش
ببازار آمده اند .^۱

در واقع خیلی احمقانه بنظر میرسد که پنبه هائی
که در هند میروید از اینهمه راه بانگلستان فرستاده شود

۱ - اکنون صنایع بافندگی پنبه هند اهمیت جهانی دارد و
محصولات آن بازار ایران هم میآید .

که در آنجا بصورت پارچه درآید و باز دوباره بهند بر گردد. بدیهی است که اگر این پنبه‌ها در خود هند پیارچه مبدل شود خیلی ارزاتر تمام خواهد شد و خیلی هم بهتر خواهد بود .

تو میدانی که هیچ يك از ما پارچه های خارجی نمیپوشیم . ما همه پارچه «خادار» را میپوشیم که از این راه به مردم فقیری که پنبه می‌ریسند و پارچه دستی می‌بافند کمک کنیم .^۱

۱- در سال ۱۹۲۸ که این نامه‌ها نوشته میشد مبارزه ملی مردم هند برضد تسلط بریتانیا در جریان بود . یکی از وسائل این مبارزه بخاطر استقلال آن بود که مردم کالاهای خارجی مخصوصاً پارچه‌ها و مشروبات انگلیسی را که در هند بعروش میرسید تحریم کردند و بتشویق‌گاندی پیشوای بزرگ هند مردم همه از پارچه‌های دست‌باف که بوسیله روستائیان هند تهیه میشد و شبیه کرباس‌های ماست لباس می‌پوشیدند. حتی سران حزب کنگره و پیشوایان نهضت ملی هند و از جمله تمام افراد خانواده نهرو هم از همین پارچه‌ها که آن‌ها را «خادار» یا «خادی» میگفتند لباس درست می‌کردند اشاره‌ای که در متن نامه شده است مربوط به این موضوع است .

خودگاندی هم همیشه جامه‌ای ساده داشت که خود نخش را میرسید و پارچه‌اش را می‌بافت .

بدینقرار می‌بینیم که داد و ستد و بازرگانی اکنون بصورت يك موضوع پیچیده و دشوار در آمده است و کشتی-های بزرگ دائماً کالاها را از کشوری بکشوری می‌برند. اما همیشه اینطور نبود.

در اوایل کار و زمانی که انسان تازه ساکن شد و در شهرها اقامت گزید بازرگانی و داد و ستد خیلی کوچک و ناچیز بود. هر کس هر چیز را که لازم داشت خودش بدست می‌آورد یا تهیه می‌کرد و می‌ساخت. بدیهی است انسان آن زمان چیز زیادی هم لازم نداشت.

سپس همانطور که قبلاً هم گفتیم در قبیله‌ها تقسیم کار آغاز گشت. مردم به کارهای مختلف پرداختند و چیز-های مختلف تهیه کردند. گاهی اتفاق می‌افتاد که يك

بقیه یاورقی از صفحه قبل

دولت انگلستان که می‌خواست هند را همیشه بصورت مستعمره خود نگاهدارد و کالاهاى خودش را در آنجا بفروشد با این بافندگی-های کوچک و پارچه‌های دستی هم مخالفت می‌کرد. حتی گاهی چرخهای ساده ریسندگی و دستکاههای بافندگی را توقیف می‌کردند و میشکستند با این قرار کار کردن با چرخهای ریسندگی و بافندگی مفهوم يك مبارزه سیاسی هم پیدا کرده بود.

قبیله مقداری زیاد از يك چیز داشت و يك قبیله مقدار زیادی از چیزی دیگر . بنابراین طبیعی بود که کالا های زیادی خود را با یکدیگر مبادله کنند . مثلاً ممکن است که يك قبیله يك گاو میداد و در مقابل يك یا چند کیسه گندم می گرفت . در آن زمانها هنوز پول وجود نداشت و فقط اجناس مختلف را با هم مبادله میکردند .

باین ترتیب مبادله و داد و ستد شروع شد . البته این نوع داد و ستد خیلی دشوار بود ، مثلاً برای بدست آوردن يك کیسه گندم یا چیز دیگری نظیر آن ، آدم باید يك گاو یا شاید يك جفت گوسفند با خود میبرد و آنها را با هم عوض میکرد باوجود این باز هم کار داد و ستد توسعه یافت .

وقتی که طلا و نقره پیدا شد مردم کم کم برای مبادله اجناس این فلزات را بکار بردند ، زیرا حمل کردن آنها خیلی آسان تر بود . بتدریج این رسم رواج یافت که در مقابل قیمت اجناس طلا و نقره بپردازند . نخستین کسی که باین موضوع فکر کرده است مسلماً شخص باهوشی بوده است . بکار بردن طلا و نقره کار داد و ستد را خیلی آسان تر

کرد. اما حتی در آن موقع هم هنوز سکه های نقره و طلا را با ترازوهای مخصوص میکشیدند و در مقابل قیمت هر چیز مقدار معینی طلا را وزن میکردند و بدیگری می-دادند. مدتها بعد سکه درست کردند و این موضوع کلرداد- و سند را باز هم آسان تر کرد.^۱

بطوریکه همه کس میداند برای تعیین ارزش يك سکه دیگر لازم نیست آنرا وزن کنند. اکنون در همه جا برای خرید و فروش، پول و سکه بکار میرود. اما باید بخاطر داشته باشیم که پول بخودی خود فایده ای ندارد. فقط وسیله ایست که بما کمک میکند تا بوسیله آن کالاها را مبادله کنیم.

لابد افسانه «میداس شاه» را بیاد می آوری که مقادیر زیادی طلا داشت اما هیچ چیز نداشت بخورد! باین قرار می بینیم که اگر پول برای تهیه کردن چیزهایی که مورد احتیاجمانست صرف نشود هیچ فایده ای ندارد. با وجود آنچه گفتم حتی هنوز هم ممکن است در

۱- بقراریکه گفته میشود در ایران نخستین بار در زمان

داریوش بزرگ سکه زده شد و رواج یافت

بعضی دهکده ها کسانی را ببینی که اجناس و کالا های خود را بدون پول با یکدیگر مبادله میکنند و پول بکار نمیبرند .

بعضی مردم ابله و نادان هم هستند که تصور میکنند خود پول چیز خوب است و بجای آنکه پولشان را خرج کنند آنرا جمع و پنهان میکنند . این مطلب نشان میدهد که آنها نمیدانند پول برای چه مصرفی درست شده و در واقع چه چیز است .

زبان ، خط ، اعداد

قبلا زبانهای گوناگون و چگونگی پیوند و خویشاوندی آنها را بایکدیگر ملاحظه کردیم . اکنون بینیم که زبان و حرف زدن چگونه شروع شده است .

اگر در زندگی حیوانات مطالعه کنیم می بینیم که بعضی از آنها بعضی صداها برای خود دارند و بکار میبرند .

گفته میشود که میمونها چند نوع صدای مختلف یا کلمات ساده مختلف برای بعضی چیزهای ساده دارند. همچنین میتوان دید که بعضی حیوانات در مواقعی که میترسند و میخواهند دیگران را از نوع خطری که متوجه ایشان شده مطلع سازند بشکل‌های مخصوصی فریاد میکشند.

شاید در میان انسانها هم زبان و حرف زدن به همین شکل شروع شده باشد.

در آغاز کار شاید انسان هم فقط صداها و فریادهای بسیار ساده داشته است. مثلا ابتدا فریادهائی برای مواقع وحشت و ترس و صداهاائی برای اعلان خطر کردن بدیگران داشته است. ممکن است بعدها صداهاى دیگری که امروز آنها را فریادهای کار مینامیم پیدا کرده باشد. هر وقت که يك عده مردم باهم کار میکنند معمولا باهم سرو صدائی راه میاندازند و با کلمات بسیار ساده باهم حرف میزنند و فریاد میکشند.

آیا هرگز در وقتی که عده‌ای با هم چیزی را

میکشند یا وزنه سنگینی را بالا میبرند دقت و توجه کرده‌ای؟
 مثل اینست که وقتی آنها همه باهم فریاد میکشند بیکدیگر
 کمک می‌کنند و برای هر کدام مختصر کمکی فراهم میشود
 ممکن است که این قبیل صداها که صداها یا کار یا زحمت
 نامیده میشود نخستین کلماتی باشد که انسان بکار برده
 است .

تدریجاً کلمات دیگری هم پیدا شده‌اند کلمات بسیار
 ساده برای چیزهای ساده مانند آب و آتش و آسب و خرس
 و غیره . احتمال دارد که در آغاز کار فقط اسمهایی وجود داشته
 و هیچ فعل نبوده است . اگر مثلاً شخصی میخواست بگوید
 که يك خرس دیده است ، مثل بچه ها فقط میگفت «خرس»
 و بطرفی که خرس در آنجا دیده بود اشاره می‌کرد . طبعاً
 در آنوقت انسان بزحمت می‌توانست با دیگران مدت زیادی
 حرف بزند !

کم کم زبان انسان هم تکامل یافت . ابتداء با جمله-
 های کوچکی حرف می‌زدند .. بعدها جمله‌های بلندتر بکار
 می‌بردند . احتمال دارد که مردمان مختلف که در نواحی

مختلف بودند همه يك زبان صحبت نمیکردند .

همانطور که قبلا هم برایم گفته‌ام در آترمان چند زبان مختلف در میان قبیله‌های مختلف بوجود آمد که هر يك از آنها بتدریج تکامل یافت و از آنها زبان‌های دیگری پیداشد و صورت خانواده‌ای از زبان‌های مختلف را پیدا کرد .

در دوران نخستین تمدن‌هایی که آنها را مطالعه کردیم زبان انسان هم خیلی ترقی و تکامل پیدا کرد . آوازاها و ترانه‌هایی ساخته شد که رامشگران و سراینندگان آنها را میخواندند .

در آن زمانها هنوز خط وجود نداشت وبعلاوه همه کس هم نوشتن نمیدانست و باین جهت مردم ناچار بودند که مطالب مختلف را بیشتر بخاطر خود بسپارند و حفظ کنند و بخاطر سپردن اشعار و کلمات موزون هم خیلی آسان تر است ، باین جهت ترانه‌ها و سرودها و آوازاها در تمام کشورهای که تمدنهای قدیمی در آنها وجود داشت فراوان بوده است .

معمولا سرایندگان و رامشگران فراوانی بودند که در موقع مرگ قهرمانان و رئیسان قبیله‌ها آوازاها و سرود - هائی دربارهٔ افتخارات آنها میخواند.

در آن زمان مردم بیشتر بجنک توجه و علاقه داشتند و باین جهت آوازه‌های قدیمی ایشان بیشتر در بارهٔ شجاعتها و شهامتهای جنگی بوده است. درهند و سایر کشورها هم این موضوع را بهمین صورت می بینیم.^۱ خط و نوشتن هم برای خود آغاز جالب توجهی داشته است.

قبلا به خط چینی‌ها اشاره‌ای کردم. قاعدتاً تمام خطوط در ابتدا بصورت تصاویر بوده‌است مثلاً اگر کسی میخواست دربارهٔ طاووس مطلبی بگوید لابد عکس یا تصویری از طاووس میکشید^۲ بدیهی است به این

۱- در شاهنامهٔ فردوسی ما که از روی کتابهای کهن و باستانی بشر در آمده است نیز این قبیل حماسه‌ها و آوازاها فراوانست و به آنها زیاد اشاره شده است و حتی دیده می‌شود که در مرگ شب‌دیزاسب خسرو پرویز هم آوازه‌های سوگواری می‌خواندند.

۲- هنوز هم بسیاری از مردم بی‌سواد همین کار را می‌کنند مثلاً وقتی که می‌خواهند حساب خرجشان را بنویسند عکس چیزها را می‌کشند و نقش چند سکه پول هم در مقابلش می‌کشند.

ترتیب هیچکس نمیتوانست مطالب زیادی بنویسد .

تدریجاً صورت و اشکال هم ساده تر شده است . مدتها بعد مردم بفکر آن افتادند که کلمات را تجزیه کنند و الفباء بسازند و باین ترتیب الفباء به وجود آمد و کم کم تکامل یافت . این کشف ، نوشتن خط را خیلی آسان تر ساخت و پیشرفت و ترقی را خیلی تندتر کرد .

نوشتن اعداد و حساب کردن هم یکی از کشف های بزرگ انسان بوده است .

بدون داشتن اعداد و ارقام بدشواری میتوان تصور کرد که کارها و داد و ستد چگونه ممکن است صورت بگیرد .

شخصی هم که اعداد و ارقام را اختراع کرده است به یقین بسیار باهوش و خردمند بوده است .

در اروپا ابتدا ارقام و اعداد خیلی ناشیانه ای بکار می بردند . مسلماً ارقامی را که بنام « رومی » معروف هستند میشناسی که بدین قرارند :

I . II . III . IV . V . VI . VII . VIII . IX . X و غیره

این اعداد هم ناشیانه و زشت هستند و هم بکار بردن آنها دشوار است. ارقامی که اکنون در تمام زبانها بکار می‌رود خیلی بهتر است. منظورم اعداد اروپائی زیر است :

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10

این ارقام را اعداد «عربی» مینامند زیرا اروپائیا آنها را از اعداد و ارقام اعراب آموخته اند و اقتباس کردند^۱ اما عربها هم خودشان این ارقام و اعداد را از هندیان اقتباس کرده اند و گرفته اند. و از این جهت اگر این ارقام و اعداد هندی نامیده می‌شد خیلی صحیح تر می‌بود.

اما ظاهراً در نامه‌ام خیلی جلو رفته‌ام و بزمانهای اخیر پرداخته‌ام در صورتیکه ما در بارهٔ زمانهای بسیار قدیمی صحبت می‌کردیم و هنوز وقت آن نرسیده است که به عربها بپردازیم.

۱- ارقامی که در زبان فارسی بکار می‌رود مثلاً حرف الفباء و خط فارسی از عربی گرفته شده است و همان اعداد عربیست.

طبقات مختلف مردم

پسراز و دختران جوان و حتی بیشتر مردمان بالغ و بزرگسالان هم اغلب در باره تاریخ به شکل غریب و خاصی فکر میکنند . آنها معمولاً اسامی پادشاهان و دیگران و تاریخ جنگها و چیزهای شبیه اینها را میآموزند و بخاطر میسپارند در صورتیکه مسلماً تاریخ بمعنی جنگها و شرح زندگی چند نفر معدودی که شاه شدهاند یا سرداران

بزرگی بوده‌اند، نمیباشد. تاریخ باید دربارهٔ مردم يك کشور برای ما سخن بگوید که چگونه زندگی میکردند، چه کارهایی کرده‌اند و چگونه فکر میکردند. تاریخ باید ازرنجها و شادیهای آنها و از دشواریها و مشکلات آنها برای ما سخن بگوید و بگوید که چگونه براین دشواریها غلبه کردند.

اگر تاریخ را باین شکل یاد بگیریم خواهیم توانست چیزهای فراوانی از آن بیاموزیم، در این صورت اگر ما نیز با چنین دشواریها و ناراحتیها روبرو شویم مطالب تاریخی به ما کمک خواهد داد که آنها را از پیش برداریم مخصوصاً مطالعه دربارهٔ دورانهای گذشته بما کمک خواهد داد تا بفهمیم آیا مردم بتدریج بهتر شده‌اند و جلوتر آمده‌اند یا عقب رفته‌اند و بدتر شده‌اند؟ آیا پیشرفت و ترقی داشته‌اند یا نه؟

بدیهی است که باید از زندگی مردان و زنان بزرگی که در زمانهای سابق بوده‌اند نیز مطالبی دانست اما چیزی که مخصوصاً باید آموخت و بآن اهمیت بیشتر داد اینست که وضع زندگی مردم مختلف در دورانهای گذشته چگونه بوده است؟ تاکنون نامه‌های متعددی برایت نوشته‌ام و اکنون

این بیست و چهارمین نامه از این دوره نامه‌های تازه‌ام می‌باشد اما هرچند در آنها راجع بدورانهای بسیار قدیمی گفتگو کرده‌ام نمیتوان این چیزها را تاریخ نامید بلکه فقط ممکن است آنها آغاز تاریخ یا سپیدهٔ تاریخ شمرد. دربارهٔ آن زمانها چیز زیادی نمی‌دانیم و اطلاعات فراوانی در دست نداریم.

بزودی ما بدورانهای خواهیم رسید که در بارهٔ آنها اطلاعات بیشتری داریم و میتوانیم آنها را زمانهای تاریخی بنامیم اما پیش از آنکه از دوران تمدنهای ابتدائی بگذریم بد نیست نگاه دیگری هم به آنها بیندازیم و ببینیم که چه نوع مردمان مختلفی در آن زمانها زندگی میکردند.

قبلا دیدیم که چگونه در قبیللهای قدیمی و ابتدائی مردم کم کم بکارهای مختلفی پرداختند و تقسیم کارها به وجود آمد. همچنین دیدیم که چگونه رهبران قبیللهها یعنی پاتریارکها کم کم خانوادهٔ خودشان را از دیگران جدا کردند و فقط کار سازمان دادن کارها را بعهدهٔ خود گرفتند. در نتیجه مقام پاتریارکها مقام عالیتیری شد یا

می‌توان گفت که خانواده پاتریارکها جزء يك طبقه از مردم شد که با مردم دیگر متفاوت بودند .

باین شکل می‌بینیم که در میان مردم دو طبقه پیدا شد که يك طبقه کارها را ترتیب و سازمان میداد و دستور صادر می‌کرد ، طبقه دیگر کارها را انجام میداد و اجرا میکرد .

بدیهی است که طبقه‌ای که سازمان دادن کار را بعهده داشت قدرت بیشتری هم بدست می‌آورد و این قدرت خود را در راه چیزهای مختلفی که برایش مقدور بود بکار میبرد . چون این طبقه از محصول کار دیگران که کار میکردند سهم بیشتری برای خود برمیداشت کم‌کم ثروت بیشتری هم پیدا کرد .

بدین‌قرار وقتی که تقسیم کارها ادامه و توسعه یافت در میان مردم هم طبقات مختلفی پیدا شد :

در طبقه اول پادشاه و خانواده‌اش و اشخاصی که در دربارش کار میکردند قرار داشتند . اینها تنظیم و سازمان دادن کارهای کشور را بعهده داشتند و در موقع جنگ هم رهبری جنگ را به عهده میکردند ، و معمولا کار دیگری

نمی‌کردند .

بعد طبقه کاهنان و روحانیان معابد و تمام مردمی بودند که بمعابد ارتباط داشتند. در آن زمان این طبقه خیلی اهمیت داشتند . درباره آنها بعد بیشتر مطالعه خواهیم کرد .

در طبقه سوم بازرگانان بودند که بدار و سند می برداختند و کالاها را از کشوری بکشوری می بردند . می خریدند و می فروختند و دکان باز می کردند .

طبقه چهارم صنعتگران و پیشه وران بودند یعنی مردمی که انواع چیز های گوناگون را می ساختند : نخ میریستند ، پارچه می بافتند ، ظروف سفالی و برنجی و اشیائی از طلا و عاج و بسیار چیز های دیگر می ساختند . اغلب این مردم در کناره های شهرها یا در نزدیکی های شهرها زندگی می کردند اما عده زیادی از ایشان هم در دهکده ها بودند .

بالاخره در طبقه آخر دهقانان و کارگران مزارع که در مزرعه ها و روستاها زحمت می کشیدند. بدیهی است که تعداد

جواهر لعل نهرو

افراد اینها از همه طبقات بیشتر بود و دیگر سعی داشتند که چیزی از اینها بیرون بکشند و از محصول کار آنها برای خود چیزی بدست آورند .

پادشاهان و معابد و کاخ‌ها

در نامهٔ اخیرمان طبقات پنجگانه
 و مختلفی را که در داخل مردم تشکیل شد دیدیم .
 بزرگترین طبقه ها ، طبقهٔ دهقانان و کارگران بود .
 دهقانان زمین را شخم می‌زدند، در مزرعه‌ها زراعت می‌کردند
 و در آنها خوراکی و خواربار می‌رویاندند . اگر دهقانان
 باین شکل کار نمی‌کردند آذوقه و خوارباری فراهم نمی‌شد

یا اگر هم پیدا می شد خیلی کم و نسا چیز میبود . بدینقرار دهقانان خیلی مهم بودند و بدون وجود آنها همه کس گرسنه میماند . کارگران نیز چه در مزرعه ها و چه در شهرها کارهای مفیدی انجام میدادند . اما باوجود اینکه این مردم چنین کارهای مهمی انجام می دادند و وجودشان برای همه بسیار لازم بود، سهم بسیار ناچیزی از زحمت خود بدست می آوردند و بیشتر از آنچه را آنها تهیه می کردند ، دیگران مخصوصاً پادشاهان و طبقه اطرافیان که شامل اشراف می شد می گرفتند ، زیرا بطوریکه دیدیم پادشاه و اطرافیان نیرو و قدرت خیلی زیادی داشتند ^۱ .

در دوران تشکیل قبیله ها زمین تمام افراد قبیله تعلق داشت و مال هیچ فرد و شخص واحدی نبود . اما وقتی که قدرت طبقه پادشاهان افزایش یافت ، گفتند که زمین اصولاً مال آنهاست . آنها مالک زمین ها شدند و دهقانان که در واقع تمام کارهای دشوار را انجام می دادند بصورت خدمتگزاران و نوکران و غلامان آنها درآمدند . هرچه دهقانان در زمین

۱ - باید توجه داشت که این مطالب مربوط بتمدنهای

ابتدائی و روزگارهای بسیار قدیمی است .

تولید می کردند تقسیم می شد و قسمت عمدهٔ آنها مالکین می گرفتند .

بعضی از معابد هم برای خود زمین های زراعتی داشتند و بدین قرار مثل مالکین بودند .

اکنون بینیم این معابد و کاهنان آنها چه بودند . در یکی از نامه های قبلی برایت نوشتم که مردمان وحشی و ابتدائی بعثت آنکه بسیار چیزها را نمیشناختند و نمی دانستند و از هر چیز که نمی دانستند و نمی شناختند می ترسیدند ، بفکر خدا و مذهب افتادند . برای هر چیز یک خدای مرد یا زن ساختند . برای رودخانه ها ، کوهها ، خورشید ، درختها ، حیوانات و حتی چیزهایی مثل روح که نمیتوانستند ببینند اما تصورش را می کردند خدایانی بوجود آوردند .^۱ آنها از آنجهت که می ترسیدند همیشه فکر می کردند که خدایان دائماً در فکر تنبیه کردن و آزار دادن ایشان هستند .

در نظر آنها خدایان هم مثل خودشان خشن و بیرحم

۱ - که آنها را «رب النوع» و «رَبَّةُ النوع» یا «اله» و «الهه»

می گویند .

بودند . باین جهت می کوشیدند بوسیلهٔ تقدیم داشتن هدایا و قربانیهای فراوان آنها را بر سر لطف آورند و خشمشان را آرام سازند . برای این خدایان معابدی برپا گردید . در داخل هر معبد جای مخصوصی بود که «حراب یا مکان مقدس شمرده می شد . در آنجا تصویر یا مجسمه‌ای از خدائی که مورد ستایش بود می گذاشتند . آنها نمی توانستند چیزی را که بچشم خود نمی دیدند بپرستند ، زیرا این کار کمی دشوار است .

بطوریکه می دانی يك بچه كوچك معمولاً فقط می-تواند بچیزهائی فكر كند كه آنها را می بیند . مردمان سابق و ابتدائی هم تقریباً شبیه بچه ها بودند و چون نمی توانستند خداهای خود را بدون كمك تصاویر بپرستند و ستایش كنند ، مجسمه ها و بتیائی می ساختند و آنها را در معابد می گذاشتند و می پرستیدند .

خیلی جالب توجه است كه این بتها و تصاویر اغلب بسیار زشت بودند و معمولاً بشكل حیوانات یا گاهی اوقات هم به شكل موجوداتی ساخته می شدند كه نصف بدنشان

حیوان و نصف دیگرشان انسان بود.

در مصر قدیم زمانی گربه را ستایش میکردند و در دوران دیگری تصور میکنم میمون می پرستیدند. خیلی دشوار است که بفهمیم چرا انسان این حیوانات زشت و هولناک را می پرستیده است و چرا وقتی که بنا بود تصویر یابتی پرستیده شود آنرا بصورتی زیبا نمیساختند؟ شاید این موضوع بآن جهت بود که خدایان را موجوداتی مخوف و ترسناک تصور میکردند و از آنها می ترسیدند و به این علت ایشان را به این اشکال مهیب و ترسناک می ساختند.

در آن زمان مردم مثل امروز بیک خدای واحد یا یک قدرت بزرگ فکر نمی کردند آنها تصور میکردند که تعداد زیادی خدایان مردوزن وجود دارند که گاهی اوقات حتی خودشان هم بایکدیگر میجنگند.

شهرهای مختلف و کشورهای مختلف برای خود خدایان مختلفی داشتند و هر کدام خدای خودشان را می پرستیدند و اغلب خدایان شهرها و نواحی دیگر را دشمن مینداشتند.

معابد از کاهنان مرد وزن پر بود که کارهای معبدرادر دست خود داشتند. معمولاً کاهنها خواندن و نوشتن را میدانستند و از دیگران باسوادتر و باعلم‌تر بودند^۱ باین جهت آنها راهنمایان پادشاهان شدند .

در آثرمانها کتابها بوسیله همین کاهنان و روحانیان نوشته یا رونویسی میشد . از آنجهت که آنها مقداری از علوم را میدانستند و خردمندان زمان خود محسوب میشدند و هم-چنین کارهای پزشکی را نیز عهده‌دار بودند . گاهی هم برای آنکه دانش و علم زیاد خود را بمردم نشان بدهند کارهایی مثل سحر و جادو میکردند که در نظر دیگران عجیب و غریب مینمود و آنها را در نظر دیگران مهم جلوه میداد . مردم نیز که بسیار ساده و نادان بودند کاهنان و روحانیان را ساحران و جادوگرانی می‌شمردند که قدرت فراوان دارند و از آنها می‌ترسیدند .

۱- در کشور ما هم مردم دهاتی هنوز بمردم باسواد «ملا» می-گویند و این همان کلمه‌ایست که برای روحانیان و کسانی که امور مذهبی را در دست دارند نیز بکار میرود . این وضع یادگارهای زمان قدیم است که سواد خواندن و نوشتن و دانستن منحصر به طبقه روحانی ها بود

کاهنان از راههای مختلف در کارهای مردم دخالت میکردند و با تمام مظاهر زندگی می‌آمیختند. آنها اشخاص دانشمند و خردمند زمان خود حساب میشدند و هر کس به هنگام هر گرفتاری یا ناراحتی یا بیماری به ایشان رجوع میکرد.^۱

کاهنان جشن‌ها و عیدهای بزرگی برای مردم ترتیب میدادند. در آزمانها مخصوصاً برای مردم عادی و عامی تقویم وجود نداشت. آنها حساب زمان را با این جشنها نگاه میداشتند.^۲

کاهنان اغلب مردم را فریب میدادند و گمراه میساختند اما در عین حال از راههای مختلف بایشان کمک‌هایی نیز میدادند و باین ترتیب موجب پیشرفت و ترقی هم میشدند.

۱- هنوز هم در دهات و روستاهای عقب مانده وضع همین‌طور است و مردم ساده و دهاتی برای هر کار به‌آخوند یا کشیش یا شخص روحانی رجوع می‌کنند.

۲- هنوز هم در بعضی قبیله‌های ابتدائی در جزیره‌های اقیانوسیه تقویم منظم وجود ندارد و اول سال یا دوران زمانی وقتی است که کاهن یا روحانی قبیله تعیین می‌کند و در آن زمان با آداب و رسوم مخصوص جشن برپا می‌شود.

احتمال دارد که در بعضی جاها در موقعیکه قبیله‌های ابتدائی در يك جا ساکن شدند و برای خود شهر هائی ساختند ، کسانی که در ابتدا برایشان حکومت میکردند کاهنان بودند، نه پادشاهان . بعدها که پادشاهان پیدا شدند چون میتوانستند بهتر از کاهنان جنگ کنند ، جای آنها را گرفتند .

در بعضی جاها يك شخص واحد هم پادشاه بود و هم کاهن یعنی هم قدرت اداری را در دست داشت هم پیشوای مذهبی و روحانی بود ، مانند فرعونهای مصر .

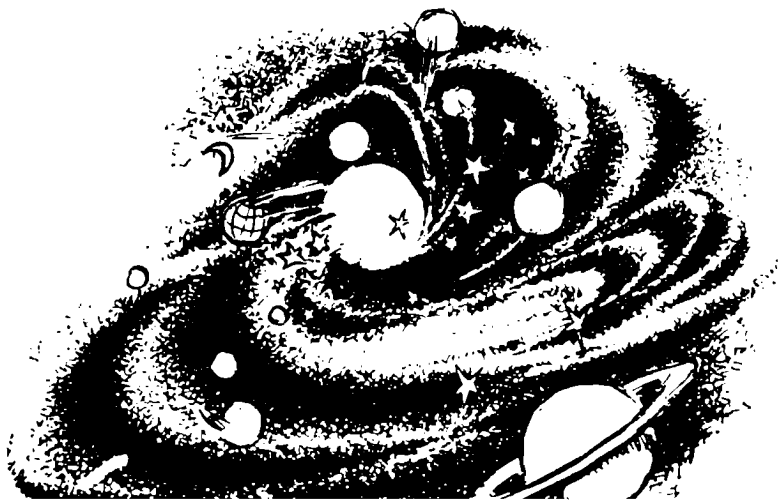
در مصر قدیم فرعونها را حتی در زمان زندگیشان موجوداتی نیمه خدا و نیمه انسان می‌شمردند و موقعی که می‌مردند آنها را مثل خدایان می‌پرستیدند .

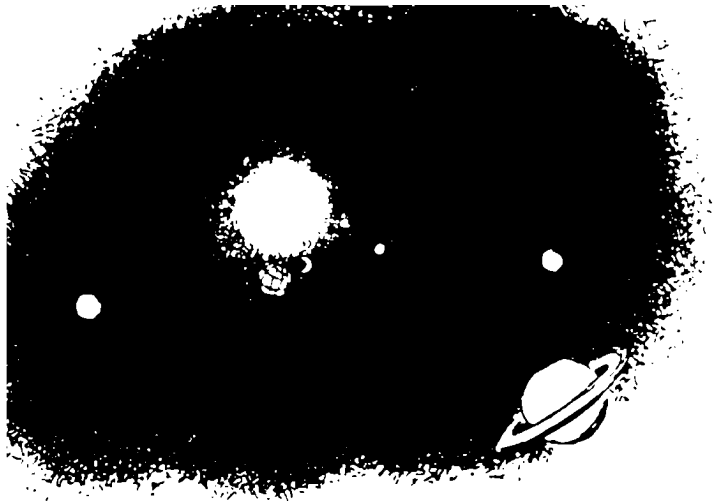


۱ - در آغاز تمام سیارات به خورشید چسبیده بود

داستان خلقت انسان از نظریه کاریکاتور است

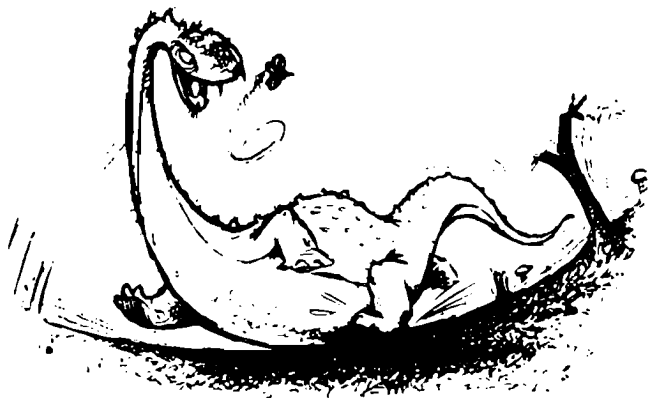
۲ - بعد همه بتدریج از خورشید جدا شدند و هر کدام در مسیر معینی
گرددش خود را بدور خورشید آغاز کردند





- ۳ - زمین بایک ماه که دارد مدتها مانند سیارات دیگر بدور خورشید میچرخید و در آن اثری از زندگی نبود
- ۴ - بعد از میلیونها سال در روی زمین زندگی ظاهر شد و جانوران عظیم پیدا شدند

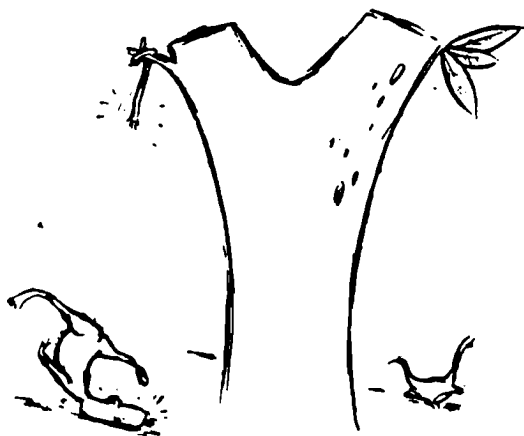




۵- انواع جانوران عظیم وحشرات كوچك در روی زمین فراوان شدند



۶- وميمو نها هم در
درختها جست و خيز
ميكردند .



۷ - یکروز ، از درخت بزمین افتاد و دمش کنده شد ، صورتش هم پهن گشت .



۸ - وقتی که برخاست روی دوپا راه میرفت. او انسانی بود که کلی پیدا کرد و بدنبال زیبایی و زندگی پراه افتاد .

اقتباس از یک کاریکاتور است رومانی

نگاهی به عقب

لابد از نامه‌های من کاملاً خسته

شده‌ای ! فکر میکنم که تا اندازه‌ای هم حق داری !
 بسیار خوب، اکنون دیگر تا مدتی چیز تازه‌ای برایت
 نخواهم نوشت فقط میخواهم درباره آنچه تا کنون نوشته‌ام
 و کاری که کرده‌ایم کمی فکر کنی .

مادرضمن چندنامه از میلیون‌ها سال با کمال شتاب عبور

کرده‌ایم . از زمانی شروع کردیم که زمین قسمتی از خورشید بود و دیدیم که چگونه از آن جدا گشت و یواش یواش سرد شد . سپس ماه که قسمتی از زمین بود از آن جدا شد .

در دورانهای بسیار دراز درروی زمین زندگی و حیات وجود نداشت . بعد از مدت میلیونها سال کم کم در روی زمین زندگی پیدا شد .

آیا میتوانی تصور کنی که يك میلیون سال چه مدت درازی میشود؟ بسیار مشکل است که بتوانیم تصویری از يك میلیون سال داشته باشیم .

تو اکنون ده سال داری و چقدر بزرگ شده‌ای ! تو حالا يك دختر خانم جوان هستی ، اینطور نیست ؟ بلی يك دختر جوان ! در نظر تو يكصد سال مدت بسیار درازی جلوه میکند . فکر کن که هزار سال چقدر دراز است و آنوقت يك میلیون سال که هزار هزار سال میشود چقدر خواهد شد !

گمان میکنم که نمیتوانیم معنی واقعی این رقم را

بدرستی در سر كوچك خودمان درك كيم .

ما تصور ميكنيم كه موجودات بسيار مهمي هستيم و اغلب چيز هاي بسيار كوچكي ما را از جا بدر مي برد و ناراحت ميسازد . اما آيا اين وقايع كوچك در برابر تاريخ عظيم و طولاني دنيا چه ارزشي دارد ؟ چقدر مفيد است كه مطالبی درباره این دورانهای ممتد تاريخ گذشته بخوانيم و بياموزيم زيرا در اينصورت ديگر بخاطر چيزهاي كوچك وعادي ناراحت نخواهيم شد .

بايد بخاطر بياوريم كه چه دوران عظيم و درازي بر زمين گذشته كه اصلا زندگي و حيات در آن وجود نداشته است و بعد چه زمان طولاني سپري شده كه فقط حيوانات و جانوراني در درياها بوده اند و هنوز هيچ انسان در هيچ جاي زمين نبوده است .

سپس حيوانات پيدا شده اند و ميليونها سال زندگي کرده اند بدون آنكه انساني باشد كه بآنها تير اندازي كند و آنها را بكشد . بالاخره وقتي كه پس از اينهمه زمان انسان پيدا شد يك موجود بسيار كوچك و حقير و ناتوان

بود که از تمام حیوانات ضعیف‌تر بود. کم‌کم در طول هزاران هزار سال انسان از حیوانات دیگر نیرومند تر و باهوش‌تر شد تا اینکه ارباب و صاحب اختیار حیوانات و تمامی زمین گردید و تمام حیوانات دیگر خدمتگزار و غلام او شدند تا هر کاری که او بآنها بگوید انجام دهند.

بعدها به دوران رشد تمدن انسان رسیدیم و دیدیم که چگونه نخستین تمدن‌های بشر آغاز گردید. خواهیم کوشید که این موضوع را باز هم دنبال کنیم.

اکنون باین مرحله رسیده‌ایم، دیگر میلیون‌ها سال در برابر خود نداریم که در باره آن مطالعه کنیم. در نامه‌های خود بزمانی رسیده‌ایم که فقط چهار پنج هزار سال پیش از زمان ما بوده است اما در باره این چهار یا پنج هزار سال اخیر خیلی بیش از میلیون‌ها سالی که پیش از آن گذشته است اطلاع داریم.

در واقع تاریخ و رشد انسان در طی همین چهار هزار سال صورت گرفته است.

وقتی که بزرگ‌تر شدی در باره این تاریخ مطالب

زیادی خواهی خواند . من فقط مختصری درباره آنها برایت
مینویسم تا از آنچه در این دنیای کوچک ما برای انسان روی
داده است لاف تصور داشته باشی .

فوسیل‌ها و خرابه‌ها

مدتیست که برایت نامه ای نوشته‌ام . درنامهٔ اخیر هم نگاهی به پشت سر خود کردیم و دورانهای قدیمی را که درنامه‌های خودمان بآنها پرداخته بودیم از نظر گذراندیم . چندکارت پستال از تصاویر فوسیل ماهیها برایت فرستادم که بتوانی تصویری از فوسیل‌ها داشته باشی و ببینی که آنها چگونه چیزهایی هستند .

وقتی هم که به «مسوری» بدیدن شما آدمم و یکدیگر را دیدیم
تصاویر دیگری از فوسیل‌های دیگر نشانت دادم .

ممکن است مخصوصاً عکس فوسیل‌های خزندگان را
بنخاطر داشته باشی . خزندگان حیواناتی هستند که معمولاً
روی زمین می‌خزند مثل مارها ، سوسمارها ، تمساح‌ها و لاک‌پشت‌هایی که اکنون هم هستند .

خزندگان روز کارهای قدیم هم از همین خانواده
بودند منتها با اینها خیلی تفاوت داشتند و خیلی هم بزرگتر
بودند .

بیاد داری که در یکی از موزه‌های لندن جانوران
بسیار بزرگ و عظیمی را دیدیم که یکی از آنها در حدود
۳۰ یا ۴۰ پا (۱۰ تا ۱۲ متر) طول داشت . هم چنین يك
نوع قورباغه بود که از يك انسان بزرگتر بود و يك لاک‌پشت
هم بهمان بزرگی بود . خفاش‌های بزرگی بوده‌اند که
در آسمانها می‌پریدند و يك حیوان هم بوده است که ما
امروز آنرا « ایگوانودون » مینامیم و موقعی که روی پاها
خود می‌ایستاده قدش باندازه يك درخت کوچک بوده

است.^۱

همچنین فوسیل‌هایی از گیاهان قدیم را دیده‌ای ، آنها خزه‌ها و گیاه‌های کوتاه و کوچک و برگ‌ها و نخل‌های کونا کون و زیبائی بوده‌اند که اثرشان در سنگها باقی مانده است .

مدتها بعد از خزندگان پستانداران پیدا شدند این‌ها حیواناتی هستند که به بچه‌هایشان شیر میدهند .

بیشتر حیواناتی که ما اکنون در اطرافمان می بینیم پستانداران هستند و ما خودمان هم جزو این دسته از حیوانات هستیم پستانداران زمان‌های سابق با بعضی از حیوانات امروز فرق زیادی نداشتند ، آنها هم اغلب بزرگ بودند ، اما نه به بزرگی خزندگان قدیم . در میان پستانداران بزرگ يك نوع فیل‌هایی بودند که دندانهای خیلی عظیمی داشتند و همچنین خرسهای خیلی بزرگ

۱- درلندن يك نوع باغ وحش تهیه کرده‌اند که مجسمه‌هایی از این حیوانات عظیم باستانی را که امروز دیگر وجود ندارد به اندازه‌های طبیعی در آنجا ساخته‌اند و برای تماشای مردم گذاشته‌اند.

هم بودند .

همچنین بقایائی از فوسیل انسان را دیده‌ای . البته آنها خیلی جالب توجه نبودند زیرا بیشتر ، استخوانهای پراکنده و جمجمه‌ها هستند .

چیزهائی که بیشتر جلب توجه میکرد اسباب‌های سنگی بود که انسانهای ابتدائی بکار می‌برده‌اند^۱ .

۱- دانشمندان تصور میکنند که در حدود يك ميليون سال پیش از این انسان در روی زمین پیداشد و پیش از آن صدها میلیون سال از عمر زمین گذشت ، بدون آنکه انسان در آن وجود داشته باشد . برای مجسم کردن عمر زمین و دوران پیداشدن انسان و زمان کوتاه تاریخی آن یعنی چهار یا پنج هزار سال اخیر آن ، میتوان مثال زیر را نقل کرد ، این مثال در مجله «ریدرز دایجست» شماره ژانویه سال ۱۹۵۶ منتشر گشته و از کتاب «امیدهای نو» ترجمه آقای دکتر شایگان اقتباس شده است .

اگر تمام دوره عمر زمین را یکسال فرض کنیم که در نیمه شب روز آخر اسفند پایان یابد ، هشت ماه از عمر زمین در حالتی گذشته که هیچ نوع موجود زنده و جاننداری در روی آن نبوده است در ماههای نهم و دهم نخستین موجودات زنده و جانوران يك سلولی و ستاره‌های دریائی بوجود آمده‌اند . در هفته دوم ماه اسفند (آخرین ماه سال) حیوانات پستاندار پیدا شده‌اند . در ساعت یازده و ۴۵ دقیقه روز آخر سال یعنی یک ربع ساعت آخر سال انسان بوجود آمده است و دوره بقیه پاورقی در صفحه بعد

همچنین چند عکس زیبا از مقبره های مصری و از

بقیه پاورقی از صفحه قبل
تاریخی زندگی انسان فقط ۶۰ ثانیه آخر سال بوده است. از این مثال،
کوتاهی عمر تاریخ چند هزار ساله و عمر انسان نسبت به عمر زمین خوب
معلوم میشود.

يك مطلب جالب توجه دیگر که از همان کتاب اقتباس میشود
اینست که دانشمندان تصور میکنند در مدت يك میلیون سالی که از
پیداشدن انسان میگذرد مدتهای بسیار درازی از آنرا انسان بصورت
وحشی و نیمه وحشی زندگی کرده که سنگها را برای مصارف و
احتیاجات ساده خود و برای آشکار حیوانات بکار میبرده است.

بعد به مراحل تشکیل قبیله ها و اهلی کردن حیوانات و
زندگانی چوپانی وارد شده است تا اینکه عاقبت راه استفاده از کاشتن
زمین و کشاورزی را پیدا کرده است.

تصور میشود که انسان در حدود ده هزار سال پیش یعنی ۸۰۰۰
سال پیش از تولد مسیح وارد مرحله کشاورزی شده است. و گمان میرود
که تمام جمعیت انسان در تمام روی زمین در آن هنگام در حدود ۱۰
میلیون نفر بوده است که بعد با سرعت رو با افزایش رفته است بطوریکه
سه هزار سال بعد یعنی در ۵۰۰۰ سال پیش از میلاد جمعیت زمین
۲۰ میلیون نفر و در سال ۴۰۰۰ میلادی در حدود ۲۰۰ میلیون
نفر در سال ۱۶۵۰ میلادی در حدود ۵۴۰ میلیون نفر و بالاخره
در وسط قرن بیستم یعنی سال ۱۹۵۰ به ۲۲۰۰ میلیون نفر رسیده
است.

طبق آمار سازمان ملل متحد جمعیت دنیا ۴ سال بعد از آن یعنی
در سال ۱۹۵۴ در حدود ۲۶۵۲ میلیون نفر بوده است.

مومیائیها نشانت دادم. یادت هست که بعضی از آنها بسیار فشنگ بودند. در روی تابوت های چوبی بزرگ داستانهای مفصلی از زندگی مردم نقاشی شده بود. مخصوصاً عکس دیوارهای نقاشی شده در مقبره های شهر قدیمی «تیس» در مصر خیلی جالب توجه بود.

همچنین عکسهائی از خرابه های کاخ ها و معابد شهر «تیس» در مصر را دیده ای. در آنجا بناهای عظیمی ساخته بودند که ستونهای بسیار بزرگی داشت. در نزدیکی شهر «تیس» مجسمه بزرگ «ممون» هست که از فرعونهای بزرگ مصر بوده است.

تصاویری از خرابدهای معابد و ساختمانهای «کرنک» در قسمت علیای مصر را نیز دیدی. از روی همین عکس ها هم میتوانی تصور کنی مصریان قدیم چه معماران و سازندگان هنرمند و توانائی بوده اند.

آنها نمیتوانستند بدون دانستن علوم مهندسی و بدون داشتن معلومات زیاد چنین معابد و چنین کاخهای بزرگی بسازند.

جواهر لعل نهرو

اکنون مانگاہ مختصری را کہ بہ عقب انداختہ بودیم
بپایان میرسانیم و در نامہ بعدی خود در زمانہای بعدی پیش
خواہیم آمد .

آمدن آریائیاها بهند

در گذشته دربارهٔ دورانهای خیلی
 خیلی قدیمی گفتگو کردیم . اکنون خواهیم دید که چگونه
 انسان تکامل یافته و چه کارها کرده است .
 «تمام آن دورانهای قدیمی را زمان «ماقبل تاریخ» یا
 «پیش از تاریخ» مینامند زیرا دربارهٔ آنها هیچ تاریخ واقعی
 نداریم . مقداری از اطلاعات مادربارهٔ آن زمانها حدسیات است .

اکنون به آستانه و آغاز تاریخ رسیده ایم .

بگذار اول ببینیم که در اوایل تاریخ در هند چه اتفاقی افتاده است . بطوریکه قبلاً دیدیم در دورانهای بسیار قدیم ، هند نیز مانند مصر تمدنی بزرگ داشته است . در هند بازرگانی و داد و ستد وجود داشت ، کشتیها کالاهای هند را بمصر و بین النهرین و کشورهای دیگر می بردند . در آن زمانها کسانی که در هند زندگی میکردند « دراویدی » نام داشتند . آنها مردمی بودند که حالا اولادان و اعقاب آنها در جنوب هند و اطراف و حوالی « مدرس » سکونت دارند و زندگی می کنند .

این « دراویدیها » مورد حمله و هجوم « آریائی » ها قرار گرفتند که از شمال به هند آمدند ظاهراً قبایل بسیار زیادی از آریائیها در نواحی آسیای میانه بودند و چون در آنجا برای همه ایشان غذای کافی پیدا نمیشد آنها در نواحی دیگر پراکنده شدند و بسوی سرزمینهای دیگر

* نامه های سه گانه که از اینجا شروع میشود کمی دیرتر از نامه های دیگر نوشته شده است . به مقدمه کتاب در صفحه ۱۱ رجوع کنید .

حرکت کردند . عده زیادی از ایشان به «ایران» و حتی به «یونان» و نواحی دوزتر غربی رفتند . همچنین عده‌ای از ایشان هم از کوه‌های حدود کشمیر گذشته و به هند آمدند .

«آریائیها» جنگجویان نیرومندی بودند و «دراویدیها» را از برابر خود میراندند . امواج آریائیها پشت سر هم از راه شمال غربی بهند میرسید . شاید در آغاز کلردراویدیها جلو آنها را می‌گرفتند و ایشان را متوقف می‌ساختند اما وقتی که عده‌های بیشتری بصورت روز افزون فرا رسیدند دیگر نتوانستند جلو ایشان را بگیرند .

آریائی‌ها مدتهای دراز در همان نواحی شمالی هند در حدود «افغانستان» و «پنجاب» باقی ماندند . بعد کم کم بنواحی دیگر و جنوبی‌تر و بقسمتی که حالا «ولایات متحده»^۱ نامیده میشود آمدند که ما هم در آن زندگی میکنیم . آنها همچنان در تمام این نواحی پراکنده میشدند تا بنواحی کوه‌های «ویندهیا» در هند میانه رسیدند . چون در اینجا

۱ - به حاشیه صفحه ۷۴ رجوع شود .

جنگلهای انبوهی وجود داشت عبور از آنها برای آریائیها دشوار بود. البته افراد بسیاری از آنها توانستند از جنگلهای بگذرند و بسمت نواحی جنوبی هم بروند اما رویهمرفته همه آنها و انبوه آریائیها نمیتوانستند از جنگلهای بگذرند و باین ترتیب جنوب هند سرزمین عمده درآویدیها باقی ماند.

مطالعه آمدن آریائیها به هند بسیار جالب توجه است. مقداری مطالب را در این باره میتوان از کتابهای قدیمی مانند «ودا» که قاعدتاً در همان زمانها نوشته شده فهمید. قسمتی از «ودا» که «ریگودا» نام دارد قدیمی تر است و از روی آن میتوان تصویری از آن نواحی هند بدست آورد که آریائیها در آن زمان اشغال کردند. از روی سایر قسمتهای «ودا» و سایر کتابهای سانسکریتی مانند «پورانا» میفهمیم که چگونه آریائیها در هند پراکنده شدند و بسط یافتند.

شاید تو از این کتابهای قدیمی چیزی نمیدانی. وقتی که بزرگ شدی مطالب بیشتری در باره آنها خواهی

دانست اما هم اکنون داستانهای زیادی میدانی که از کتاب «پوران» گرفته شده است. مدتها بعد کتاب بزرگ «رامایانا» و باز مدتی پس از آن کتاب «مهاباراتا» نوشته شد.

از روی این کتابها زندگی آریائیها را در زمانی که فقط در نواحی افغانستان و پنجاب زندگی میکردند می فهمیم آنها این ناحیه را «براموارتا» مینامیدند. بعدها با افغانستان «کاندهارا» می گفتند.

آیا اسم زنی بنام «کاندهاری» را در کتاب «مهاباراتا» بخاطر داری؟ آتزمان باین اسم نامیده میشد زیرا از «کاندهارا» یا افغانستان آمده بود. اکنون افغانستان يك کشور جدا از هند است اما در آن زمانها هر دو سرزمین با هم يك کشور بودند.

وقتی که آریائیها بیشتر در هند پراکنده شدند و به جلگه های رودهای «گنگ» و «جمنا» رسیدند تمام نواحی شمالی هند را «آریاوارتا» نامیدند.

آنها هم مثل سایر مردمان روزگار قدیم در رودها

۱- اسم «قندهار» که نام شهری در جنوب افغانستان و در

کنار رود هیرمند است از همین کلمه گرفته شده.

ساکن شدند و برای خود شهرهائی ساختند . بطوریکه
میدانی شهر «کشی» یا «بنارس» و «پرایاک» (در نزدیکی الله
آباد) و بسیاری شهرهای دیگر که قدیمی هستند در کنار
رودها قرار دارند .

آریائیا در هند به چه شبا هت داشتند؟

قاعدتاً آریائیاها باید در حدود پنج

تا شش هزار سال پیش و شاید مدتی بیشتر از آن بهند آمده باشند . بدیهی است که همه آنها یکباره و دسته جمعی نیامده اند بلکه گروهی بدنبال گروهی دیگر ، قبیله ای بدنبال قبیله دیگر و خانواده ای بدنبال خانواده دیگر در طول صدها سال بهند آمدند .

بنظر بیاور که آنها بصورت کاروانهای دراز با تمام اسباب و اموال خود که آنها را در کاریها یا برپشت حیوانات بار کرده بودند حرکت میکرده‌اند .

آنها مثل سیاحان و جهانگردانی که امروز بسفر و سیاحت میروند نبودند . برای آنها بازگشت وجود نداشت آنها می‌آمدند که یا در اینجا بمانند و زندگی کنند و یا بجنگند و کشته شوند . همانطور که برایت گفتم بیشتر آنها از کوههای شمال غربی عبور کردند و به هند آمدند . اما شاید بعضی‌ها هم پس از عبور از ایران از راه خلیج فارس و دریا بسواحل هند آمده باشند و با قایقها و کشتی‌های کوچک از راه رود «سند» به جلگه‌های شمالی هند و نواحی پنجاب رسیده باشند .

آیا این آریائیاها به چه شباهت داشتند ؟

ما میتوانیم از کتابهایی که نوشته‌اند و تا زمان ما باقی مانده است اطلاعاتی در باره آنها بدست آوریم .

بعضی از این کتابها مانند «ودا» شاید کهنه‌ترین و قدیمی‌ترین کتابهای دنیا باشند . احتمال دارد که آنها این

کتابها را در آغاز کار خود ننوشته باشند ، بلکه ممکن است ترانه‌ها و سرودهایی که در این کتاب هست تا مدت‌های دراز فقط در سینه‌ها بوده‌است و مردم از راه گوش خود آنها را میشنیدند و یاد میکردفتند و برای دیگران میخواندند .

این کتابها بزبان سانسکریتی بسیار زیبایی نوشته شده اند بطوریکه تقریباً مثل آوازه‌های موزون هستند . حتی حالا هم اگر شخص خوش آوازی که زبان سانسکریتی را بلد باشد کتاب «ودا» را بخواند شنیدنش بسیار مطبوع است .

هندوها کتاب «ودا» را بسیار مقدس می‌شمارند . به‌بینیم کلمه «ودا» یعنی چه و چه معنی دارد ؟ «ودا» یعنی «دانش» و در کتاب «ودا» علم و دانشی که خردمندان آن زمانها داشته‌اند جمع آوری شده‌است . آن خردمندان را «ریشی» و «مونی» مینامند .

در آن زمان آنهارا آهن ، تلگراف و سینما نداشتند اما معنی این حرف آن نیست که آنها نادان بوده‌اند . بعضیها تصور میکنند که خردمندان آنروز کار حتی از مردم امروز هم عاقلتر بوده‌اند اما چه دانش آنها بیشتر بوده و چه نبوده در هر حال

کتابهای بسیار عالی نوشته‌اند که حتی امروز هم مورد تحسین فراوان قرار می‌گیرد .

خود این موضوع نشان می‌دهد که مردمان آرزمان چقدر بزرگ و خردمند بوده اند .

همانطور که گفتم سرودها و مطالب کتاب «ودا» در ابتدا نوشته نبود بلکه تاملاتها در خاطرها حفظ میشد و بوسیله گفتن و شنیدن سینه بسینه از نسلی به نسلی منتقل میگشت . مردمان آرزمان مسلماً حافظه خیلی خوبی داشتند .

آیا چند نفر از ما امروز می‌توانیم تمام مطالب يك کتاب را بوسیله شنیدن حفظ کنیم ؟
آن دوران قدیم و زمانی که «ودا» ها نوشته شده اند اکنون «دوران ودی» نامیده میشود . بطوریکه قبلاهم

۱- حفظ کردن و بخاطر سپردن متن‌های مقدس از زمان قدیم اهمیت داشته است ، در ایران نیز کسانی بوده‌اند که تمامی قرآن را حفظ داشتند و آنها را «حافظ» میگفتند ، منتها حفظ کردن متن‌ها در زمانی که خط و کتاب وجود داشته باحفظ کردن در زمانی که اصلاً هنوز خط وجود نداشته تفاوت زیاد دارد .

گفتم نخستین قسمت وداها «ریگ‌ودا» میباشد . این قسمت سرودها و آوازه‌انگیز است که معمولاً آریائیهای قدیم میخواندند . قاعدتاً آنها مردمان بسیار زنده‌دلی بوده اند ، اشخاص عبوس و ترش‌رو نبودند بلکه بسیار شادمان و خوشحال بودند که ماجراهای بزرگ را دوست میداشتند و با شادمانی و نشاط خود آوازه‌های زیبایی میساختند و آنها را برای خدایانی که میپرستیدند میخواندند .

آنها به خودشان و نژادشان مغرور بودند . کلمه «آریا» هم بمعنی نجیب و اصیل و يك نوع شخص ممتاز میباشد . آنها آزادی را بسیار دوست میداشتند و مثل اولادان و اعتقاد امروزیشان که اکنون درهند هستند نبودند که بسیار کم جرأت و کم شهامت هستند و از دست رفتن آزادیشان را بزحمت احساس میکنند . برای آریائیهای قدیم مردن بهتر از بی شرافتی و بندگی بود^۱

۱- یادآوری میشود که این مطالب در سال ۱۹۲۸ که هند سرگرم مبارزه بود و هنوز استقلال خود را بدست نیاورده بود نوشته شده است و نهرو این مطالب را برای تحریک دختر خود و هموطنانش نوشته است .

آنها جنگجویان خوبی بودند . اطلاعاتشان از علوم زیاد نبود اما از کشاورزی بخوبی اطلاع داشتند . طبعاً آنها بکشاورزی اهمیت زیاد میدادند زیرا برای ایشان ارزش راوان داشت ، بهمین جهت برای هر چیزی هم که در کار کشاورزی بایشان کمک میداد ارزش فراوان قائل میشدند .

رودهای بزرگ که بایشان آب می دادند در نظرشان بسیار عزیز بود و آنها را دوستان و حامیان بزرگ خود می شمردند . گاوهای نرو ماده نیز چه در کارهای کشاورزی و چه در زندگی روزانه برای ایشان کمک بزرگی بودند . گاو نر بار میکشید و زمین را شخم میزد و گاو ماده بمردم شیر میداد که غذای بسیار پرارزشی بود . باین جهت مخصوصاً باین حیوان توجه زیاد داشتند و برای آنها نیز سرودهای ستایش آمیزی میخواندند .^۱

مدتها بعد دیگر مردم علت ستایشی را که از گاو

۱- در ایران باستان هم برای اسب که کمک بزرگی به انسان بود ارزش قائل بودند و در کتیبه های داریوش از این حیوان بصورت ستایش آمیزی اسم برده شده است .

بعمل می‌آمد فراموش کردند و به پرستش گاو پرداختند در صورتیکه این پرستش و ستایش برای هیچ کس فایده‌ای نداشت .

آریائیا که بخودشان بسیار مغرور بودند می‌توسیدند که با سایر ساکنین هند مخلوط شوند . باین جهت قانونها و مقرراتی برای خود وضع کردند که از مخلوط شدن ایشان با دیگران جلوگیری می‌کرد و آریائیا نمی‌توانستند با دیگران زناشوئی کنند . مدتها بعد این رسم هم بشکل و صورتی درآمد که امروز سازمان «کاست» نامیده میشود .

بدیهی است که این فکر اکنون کاملاً مسخره است که بعضی از مردم از دست زدن بدیگران و غذا خوردن با دیگران می‌ترسند .

خوشبختانه اکنون این رسم که دیگر پسندیده نیست بتدریج خیلی ضعیف تر می‌شود^۱ .

۱ - جامعه هند مثل جامعه قدیم ایران به طبقات تقسیم میشد که هر طبقه را یک کاست میگفتند . هر کس در یک کاست بدنیا می‌آمد و تا آخر عمر عضو همان طبقه میماند و حق نداشت با طبقات و کاست‌های بقیه در صفحه بعد

بقیه از صفحه قبل

دیگر آمیزش و ازدواج کند . بالاترین کاست‌ها بر همان بودند که کارهای مذهبی را در دست داشتند و پائین‌ترین طبقات مردمی بودند که جزو هیچ کاست حساب نمیشدند و آنها را نجس و ناپاک میدانستند. هیچ‌کس نباید بآنها دست میزد یا با ایشان غذا میخورد . آنها حق نداشتند بداخل معابد وارد شوند . در شهرها در محله‌های مخصوص در کنار شهر سکونت داشتند . در دوران مبارزه برای استقلال بر اثر مبارزات وسیع روشنفکران هند بر هیری‌مها تما گاندی این رسم ناپسند کم‌کم خیلی ضعیف‌شد و پس از استقلال هند در قانون اساسی تمام مردم باهم برابر شناخته شده اند و کاست‌ها دیگر اعتباری ندارند .

«رامایانا، و «مهابهاراتا»

درهند بعداز «دوران ودی» که در
آنزمان کتاب «وداها» نوشته شد دورانی که بنام «دوران
حماسی» نامیده می شود آغاز گردید . این دوران را از آن
جهت حماسی می نامند که دو حماسه بزرگ در آن
زمان نوشته شده است . این حماسه ها منظومه هائست
که داستان های قهرمانان بزرگ را برای ما نقل

لانکا همان جائیست که حالا « سیلان » نام دارد . داستان اصلی « رامایانا » را شخصی بنام « والامیکی » بزبان « سانسکریتی » نوشته است . بعد ها این داستان بصورت های گوناگون و متعدد به زبان های دیگر هندی نوشته شد . معروفترین آنها داستانیست که « تولسیداس » شاعر هندی بزبان « هندی » نوشته است و نام اصلیش « راماچاریتامانا » میباشد که بطور خلاصه آنرا « رامایانا » میگویند .

در « رامایانا » برای ما شرح داده شده است که در نواحی جنوب هند میمونها به « راما » کمک کرده اند و نام قهرمان میمونها « هانومان » بود . احتمال دارد که داستان « رامایانا » در واقع داستان جنگهای آریائیا با مردمان جنوب هند بوده است که رئیس ایشان « راوانا » نام داشته است . ممکن است که میمونهایی هم که بایشان اشاره شده است اهالی بومی سیاه پوستی بوده اند که در جنوب هند زندگی میکردند .

کتاب « رامایانا » از داستانهای زیبا و لطیف ، پُر است اما نمیتوانم در اینجا بتمام آنها اشاره کنم . تو باید خودت

آنها را بخوانی.^۱

کتاب «مهابهارا» خیلی بعد از «رامایانا» نوشته شده است و کتاب خیلی بزرگتری است.

این کتاب شرح جنگهای آریائیه با دراویدیها نیست بلکه داستان جنگهاییست که میان خود آریائیه روی داده است. اما صرف نظر از موضوع جنگها این کتاب بسیار زیبا و عالیست که افکار بلند و داستانهای بسیار عجیبانه و انسانی در آن وجود دارد. علاوه بر اینها این کتاب از آن جهت برای همه ما هندیها عزیز است که شامل منظومه بزرگ و گرامی «بهگودگیتا»^۲ نیز میباشد که جواهر گرابهائی برای ماست.

اینها کتابهایی هستند که هزاران سال پیش در هند نوشته شده اند.

آیا چه کسانی جز مردمی بسیار بزرگ و دانشمند

۱- داستانهای این کتاب بداستانهای کتاب شاهنامه و شرح جنگهای ایرانیان با تورانیان و قهرمانیهای رستم و نظایر آنها شباهت زیاد دارد.

۲- «بهگودگیتا» مجموعه ای از متن سرودهای مقدس و دعاهاى هندوهاست.

میتوانستند چنین کتابهایی بنویسند؟ هر چند که این کتابها در زمانهای بسیار قدیم و هزاران سال پیش از این نوشته شده اند امروز هم در هند زنده هستند و هر كودك هندی داستانها و اشعار آنها را میدانند و هر فرد هندی تحت تأثیر نفوذ آنها قرار دارد .

پایان